

استاد سعید نقیسی

نومبر
۱۰۵

۹۲

۱۰۵

در مکتب استاد

بجی پیرامون درست گفتن
درست نوشتن درست خواندن

شامل :



2233



استاد سعید نفیسی

در مکتب استاد

از برنامه های رادیو ایران

شامل مباحثی درباره‌ی

درست گفتن ، درست نوشتن و درست خواندن

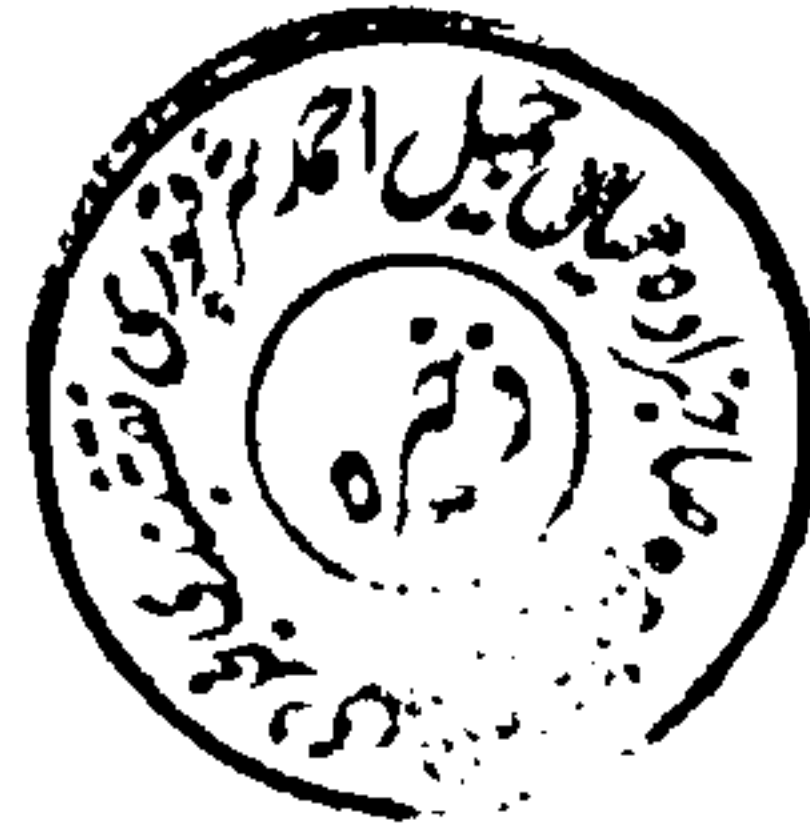
ناشر :



تهران - ناصر حسرو تلفن ۵۰۴۰۶

کتابخانه ملی ایران

60333



از این کتاب یک هزار و پانصد نسخه با سرمایه‌ی مؤسسه‌ی مطبوعاتی عطائی
در اسفند ماه ۱۳۴۳ در چاپخانه‌ی زهره بچاپ رسید

پیشگفتار

کوشش برای درست گفتن و درست نوشتن و نیز درست خواندن و آگامی
بپاره ای از پیچیدگیهای اشعار و مصطلحات زبان فارسی برای ما که پارسی زبان
هستیم و میراث گرانقدر ادبیاتی غنی و شکوهمند در اختیار داریم امری است در
حدیک نیاز کامل و فوری. باین نظر رادیو ایران در شمار یکی از رسالت‌های
بزرگ و پرارج خود همواره در پی آن بوده است که در این زمینه نیز گام‌هایی
بردارد. گام‌هایی که مثمر و مؤثر باشد و نخستین قدم آن بود که گفتارها و نوشته‌های
رادیویی تا حد مقدور و ممکن درجهتی عرضه شود که بخودی خود مصون از
خطاها و لغزش‌های ادبی باشد و آنگاه ضرورت ایجاد کرد که برنامه‌ای ویژه
بمنظور حل بسیاری از مشکلات و معضلات ادبی و برای آگاهی به اشتقاق کلمات
گوناگون و چگونگی بیان صحیح آنها و برخی قواعد دستوری و شرح معانی
ظاهر پیچیده‌ی اشعار و پاسخ به سئوال‌هایی که احیاناً در این زمینه‌ها برای دانشجویان
و دانش‌آموزان و سرانجام دوستداران ادب مطرح می‌گردد در فهرست برنامه‌های
رادیو ایران قرار گیرد و این همان برنامه‌ی در مکتب‌استاد است که نخستین بار
استاد سعید نفیسی اداره و تنظیم آن را بعهده گرفتند. مدتی که از پخش این برنامه
گذشت جمعی از شنوندگان علاقمند طی نامه‌های متعدد تقاضا کردند که سلسله
برنامه‌های مورد بحث بصورت 'جنگ' و مجموعه‌ی مستقل طبع و نشر یابد. پیشنهاد

جالب و سودمندی بود و بهمین دلیل مورد استقبال قرار گرفت و روشن است مجموعه‌ای که هم اکنون در دست شماست جز ثمره‌ی آن پیشنهاد و این استقبال نمیتواند بود منتهی در این مجموعه رؤوس مطالب بترتیب حروف تهجی نحوی تنظیم شده است که خواننده برای یافتن موضوع مورد نظر خود نیازی به جستجو و زحمت فراوان نداشته باشد. نکته‌ی قابل یادآوری اینست که مطالب این جزوه عموماً ناشی از آراء و عقاید استاد سعید نفیسی است که در بسیاری موارد آنرا در حکم اظهار نظر و در مقام اجتهاد شخصی ایشان باید دانست. بهر تقدیر امید است که مورد توجه خوانندگان عزیز قرار گیرد و رضای خاطر شنوندگان از جمله آنست که بنحو مداوم خواستار نشر چنین مجموعه‌هایی بوده‌اند فراهم شود.

وزارت اطلاعات

سپاسگزار بارگاہ الہی است کہ
توفیق خدمت عنایت فرمود کتاب
« در مکتب استاد » را بصورتی کہ
مورد استفادہی عامہی مردم باشد بریور
چاپ رساند و همگان را بہ خوشہ چینی از
مکتب درس استاد بزرگواری کہ یک عمر
بتعلیم و تربیت ابناء وطن پرداختہ است
بہرہ مند سازد .

فکر انتشار کتاب « در مکتب استاد »
ہنگامی بہ مؤسسہی عطائی دست داد کہ
متوجہ گردید حمہی از ہم میہنان ،
برنامہی رادیویی جناب استاد سعید نفیسی
را از جان و دل گوش میدہند و نکات ادبی
دقیقی را کہ در کمتر کتابی بآنها اشارہ
شدہ است از طریق رادیو ایران باہم علم لہ
در میان میگذارند . باین لحاظ فرست
را مفتنم شہرد و با ادارہی توسعه و
ترویج رادیو ایران تماس حاصل کرد
و موافقت مقامات محترم وزارت اطلاعات

را کسب کرد که تا حد استطاعت به انتشار مجموعه‌ی با ارزش بیانات استاد سعید نفیسی همت گمارد و اینک که بر نامه‌ی رادیویی «در مکتب استاد» بصورت مدون و کامل به خوانندگان ارجمند - یا در حقیقت شنوندگان محترم رادیو ایران - عرضه میشود سرافراز است که این نیت خیر را جامه‌ی عمل پوشانید و وظیفه‌ی را که برای انجام آن گردن برافراشته بود بنحو مطلوب پایان رسانید .

همچنانکه در پیشگفتار وزارت محترم اطلاعات باستحضار خوانندگان این کتاب رسیده است منظوری که رادیو ایران برای تفهیم پاره‌ای مسائل مبهم ادبی به دانش‌جویان ایرانی دنبال کرده بود رفته رفته گسترش و دامنه یافت تا جاییکه معلمان ایرانی نیز اشکالهای ادبی خود را با جناب استاد سعید نفیسی در میان نهادند و از این رهگذر برای تعلیم صحیح نوباوگان طلب فیض کردند. يك نظر به نحوه‌ی سئوالهای مطرح شده در این کتب بخوبی میرساند که بر نامه‌ی «در مکتب استاد» رادیو ایران تا چه حد مورد توجه عام و خاص بوده و تا چه اندازه با موفقیت قرین شده است .

بطوریکه خوانندگان عزیز متوجه خواهند بود براسنی موارد ابهام و اشکال که برای پرسش کنندگان پیش آمده است نکاتی است اغلب بسیار دقیق و قابل عنایت که برای حل آنها باید به کتب لغات و فرهنگها حتی گاهی به تفاسیر مراجعه شود و چه بسا الفاظ و عبارات و اشعار که

متأسفانه باین وسیله نیز برای يك فرد
علاقمند به ادبیات و زبان فارسی روشن
نمیشود و در اینجاست که مقام علمی و
ادبی استاد سعید نفیسی بر جوینده‌ی
علاقمند هویدا میگردد .

مؤسسه‌ی مطبوعاتی عطائی که سالیان
متمادی ناشر بهترین آثار ادبی از
نویسندگان ممتاز بوده است اکنون بخود
میبالد که با انتشار کتاب و در مکتب
استاد ، قدمی بس مؤثر در راه بیان
درست و املاء درست و توجیه درست
کلمات فارسی - یا کلمات بیگانه‌ی معمول
در فارسی - بر میدارد و بحق جای آن
دارد که بهمین وسیله از توجه و عنایت
وزارت محترم اطلاعات تشکر نماید .

ناشر

چنانکه یا چنانچه ؟

سخنی چند درباره‌ی بیتی از حافظ و بیتی از رودکی

بایست ، بایستی ، عدم و فقدان و نکات دیگر ...

پرسش : درباره‌ی دو ترکیب فارسی « چنانکه و چنانچه » اختلاف هست آیا

هر دو بیک معنی است و اگر بیک معنی نیست تفاوت آنها چیست ؟

پاسخ : چنانکه و چنانچه دو ترکیب مختلف است و دو معنی مختلف دارند چنانکه

بمعنی آنطوریکه آمده است و بهترین دلیل آن، آن چنان که و هم چنانکه است که درین

جاءم آنطوریکه معنی میدهد چنانچه بمعنی اگرست مثلاً « چنانکه بشما گفتم » یعنی

آن طور که بشما گفتم و چنانچه آمدید من نبودم یعنی اگر آمدید و من نبودم .

این دو ترکیب را اغلب باهم اشتباه می کنند و حتی در کتابهای قدیم هم گاهی

این اشتباه دیده می شود و در هر صورت هر جا چنانچه را بجای چنانکه آورده باشند

غلط است .

پرسش : عقیده‌ی خودتان را درباره‌ی این شعر حافظ بفرمایید :

فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش ؟

(یعنی شد بمعنای شود و بفتح شین)

پاسخ : بله ، من هم شنیده ام که این شیرین کاری را در شعر حافظ کرده اند

می گویند مصرع اول را این طوری باید خواند که « شد » مخفف « شود » باشد و

« گل شد یارش » یعنی گل یارش بشود . اولاً شد بجای شود یعنی مخفف آن مطابق

هیچ قاعده‌ای درست نیست همانطور که « رود » را نمی توان « رد » گفت و دود

را نمی توان رد گفت ، شود هم در گز شد نمی شود و هیچ جا دیده نشده است ، اگر عوام بشود را بشه تلفظ می کنند این دلیل نیست که حافظ شود را « شد » بگویند زیرا که لفظ عوام سند برای ادبیات نیست . ثانیاً تمام لطف « شد » در این بیت حافظ درین است که میگوید : « فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش » یعنی بلبل همیشه در فکر این هست که گل یار او شده است اما گل در این اندیشه است که در کار او چگونه عشوه بکند ؟ پیداست که اول باید گل یار بلبل بشود تا آنکه گل در اندیشه آن باشد که در کار بلبل چگونه عشوه بکند و درین شعر حافظ کاملاً رعایت ترتیب منطقی شده است و اگر حافظ میگفت فکر بلبل همه این است که گل یار او میشود است نیست .

پرسش : لطفاً در بزمی این شعر رود کی توضیح فرمایید :

مستی مکن که ننگرد او مستی زاری مکن که نشنود اوزاری

بنده مکرر فکر کرده ام که ننگرد او مستی یعنی چه ؟ نگاه کردن بمستی درین جا دوجیه غریبی است .

پاسخ : این شعر از آن قطعه معروف رود کیست که در آغاز میگوید :

ای آنکه غمگینی و سزاواری و ندر نهان سرشک همی باری

پیداست که این شعر را برای دلداری کسی که مصیبتی برایش پیش آمده گفته است درین قطعه میگوید .

هموار کرد خواهی گیتی را ؟ گزینی است کی پذیرد همواری

یعنی میخواهی جهان را رام و مطیع خود بکنی جهان کی همواری می پذیرد و رام و مطیع می شود .

این کلمه را « مستی » (بضم میم) باید خواند که بمعنی نیازمندی ، حاجت و گله و شکایت است و کلمه « مستمند » بمعنی نیازمند و حاجت مند و در ضمن بمعنی گله مند و شکایت کننده است از همین ریشه « مستی » بمعنی گله و شکایت ساخته شده است و رود کی میگوید :

مستی مکن که ننگرد اومستی زاری مکن که نشود اوزاری

یعنی شکایت و گله مکن که روزگار بشکایت و گله‌ی تو اهمیت و ترتیب اثری نمیدهد و اگر زاری بکنی زاری ترا نمی‌شنود.

پرسش: پس بچه مناسبت این کلمه‌ی مستی را باین دو معنی که فرمودید در کتابهای لغت ننوشته‌اند؟

پاسخ: ما خیلی از این کلمات داریم که فرهنگ‌نویسان از آنها غفلت کرده‌اند و تنها از نظم و نثر بزرگان ادبیات فارسی بوجود آنها و معنی آنها پی می‌بریم ولی اتفاقاً در کتابهای درسی اخیراً این کلمه را معنی کرده‌اند.

پرسش: در باب کلمات «باید»، «و» «بایست» و «بایستی» که گویا اغلب درست نمی‌گویند و درست نمی‌نویسند لطفاً توضیح بفرمایید. محض مثال:

همین‌اواخر یکی دو جا خواندم نوشته بودند **بایستی** این کار را بکنید یک جای دیگر نوشته شده بود **بایست** رفته باشد و یک جای دیگر خوانده **باید** آمده باشد آیا همه اینها درستست؟

پاسخ: هیچکدام از اینها درست نیست باید فعل مضارع از بایستن یعنی زمان حال است. **بایست** و می **بایست** فعل ماضی و **بایستی** صیغه‌ی شرطیست. در مضارع و زمان حال، حتماً «باید» درستست و «بایستی» درست نیست. پس «بایستی» این کار را بکند غلط فاحش است باید گفت: «باید این کار را بکند» و «باید شما ساکت باشید» **بایست** ساکت باشید و **بایستی** ساکت باشید غلط است. و **بایست** رفته باشد نیز درست نیست زیرا که اینجا فعل شرطی آید و باید گفت **بایستی** رفته باشد یا **بآنجا** رسیده باشد و همین‌طور «باید آمده باشد» درست نیست زیرا اینجا فعل ماضی باید نمی‌توان آورد و باید گفت: می **بایست** آمده باشد.

پرسش: بعضی‌تر کلمات عربیست که این روزها خیلی رایج شده ولی نمیدانم چرا بنظر من زشت می‌آید. یکی از آنها **ترکیباتیست** که با کلمه‌ی **عدم** میکنند مثل **عدم حضور عدم قدرت، عقیده‌ی جناب‌عالی چیست؟**

پاسخ: راستش را بخواهید من هم مثل شما از این ترکیبات روم می‌کنم و

باید صریحاً بگوییم مشمئز میشوم «قدرت» فارسی خیلی خوبی دارد و آن «توانا بیست» و عدم قدرت «ناتوانی». چه ضرری دارد بجای عدم قدرت بگوییم ناتوانی و برای عدم حضور یعنی حاضر نبودن در همان زبان عربی دو کلمه هست یکی غیبت و یکی غیاب و چه ضرر دارد بجای تر کیب زشت عدم حضور در اداره بگوییم غیبت از اداره یا عدم حضور فلان بگوییم در غیاب فلان؟ این تر کیب عدم سوء سابقه که آنهم خیلی زواج پیدا کرده تر کیب زننده‌ی گوش آزار است و باید بگوییم مرده شوی تر کیبش را ببرد بجای این عدم اگر نداشتن یا نبودن فارسی خودمان را بگوییم ببینید چگونه رفع اشکال میکند. مثلاً بگوییم بواسطه نداشتن سابقه‌ی بد یا نبودن سابقه‌ی بد یا اصطلاح فرهنگستان که خوب پیشنهاد کرده است بگوییم نداشتن پیشینه‌ی بد یا نبودن پیشینه‌ی بد.

پرسش: تر کیب زشت دیگری نظیر این هست مثل فقدان وسیله یا فقدان امنیت آیا اینگونه تر کیبها را پسندیده می دانید؟

پاسخ: خیلی ممنون شدم این سؤال را کردید. این تر کیبها هم بهمان اندازه بزرگ فارسی سازگار است اولاً این کلمه در بعضی فقدان و بعضی فقدان تلفظ میکنند در عربی بهر دو شکل آمده است و چون ایرانیان عادت کرده اند فقدان بگویند من فقدان را در فارسی بفقدان ترجیح میدهم و اصراری را که بعضی ها دارند که حتماً فقدان گفته بشود ناروا می دانم ثانیاً فقدان اصلاً بمعنی گم کردن و گم شدن است و بمعنی نیستی و نبودن نیست در صورتیکه مقصودشان از «فقدان وسیله» نبودن وسیله است و نه گم شدن و گم کردن آن، پس اصلاً این تر کیبها درست نیست و معلوم نیست گم کردن یا گم شدن وسیله و گم کردن یا گم شدن آن چه معنی دارد. ثالثاً در فارسی در کمال خوبی بجای فقدان درین موارد میتوانیم نداشتن و نبودن بکار ببریم و برای فقدان وسیله بگوییم «نداشتن وسیله» و «نبودن وسیله» یا بجای فقدان امنیت بگوییم «نبودن امنیت و نداشتن امنیت»

پرسش: پس آنکه در مورد مرگ فلان کس می گویند فقدان این هم

درست نیست.

پاسخ : البته که درست نیست مثلاً فقدان عالم روحانی یعنی گم شدن او در صورتیست که گم شده باشد و نتوانند او را پیدا کنند و چون کسیکه می‌میرد گم نمیشود بلکه از میان می‌رود و نابود میشود باید گفت از میان رفتن او یا نابود شدن او و اتفاقاً در فارسی درین موارد ما الفاظ بسیار زیبایی داریم مثل در گذشتن و ناپدید شدن و از میان رفتن و رخت بر بستن و نابود شدن و نظایر آنها .

پرسش : در فارسی بعضی از کلمات داریم که آخر آنها و اوست مثل : نو ، کشو ، جلو ، پلو ، چلو و غیره . گاهی در موقع اضافه دنبال آنها «یا» می‌آورند مثلاً می‌گویند کلاه نوی شما و کشوی میز و جلوی من و گاهی نمی‌آورند و می‌گویند کلاه نو شما و کشو میز و جلو من . . درین زمینه چه می‌فرمائید ؟

پاسخ : این کلمات دو دسته است بعضی از آنها فارسیست مثل نو کشو و پادو و بعضی دیگر از زبان مغولی وارد فارسی شده مثل همین جلو و پلو و چلو . این که بعضی دنبال آنها «یا» می‌آورند برای اینست که در موقع اضافه بعد از کلماتی مثل بو ، رو ، خو و غیره «یا» اضافه می‌کنند و می‌گویند بوی گل ، روی شما ، خوی بد . کسانی که درست وارد نیستند تصور می‌کنند که این یا را بعد از کلماتی مثل نو ، کشو ، پادو ، جلو ، پلو و چلو هم باید آورد و گفت کلاه نوی شما کشوی میز و پلوی چرب یا جلوی شب مانده و همه‌ی اینها غلطست و در هر دو مورد باید گفت : کلاه نو شما ، کشو میز ، جلو من و چلو شب مانده .

پرسش : چند کلمه هم هست که از زبان فرانسه مثل «تابلو رادیو استودیو» وارد زبان فارسی شده دربارهٔ آنها چه می‌فرمائید ؟

پاسخ : با این کلمات هم همان معامله را باید کرد مثلاً تابلوی مغازه غلط است باید گفت تابلو مغازه همچنین رادیوی سیستم جدید ، سناریوی فیلم غلط است باید گفت رادیو سیستم جدید و سناریو فیلم همین طور بجای استودیوی شماره‌ی هشت باید گفت استودیو شماره‌ی هشت .

پرسش : بعضی کلمات از عربی وارد فارسی شده که آخر آنها الف ممدود دارد

مثل دنیا و صحراء، در موقع اضافه بعضی‌ها همزه‌ای دنبال آن می‌آورند و می‌نویسند دنیا جدید و صحراء بی آب و علف و بعضی‌ها «یا» می‌نویسند یعنی «دنیای جدید» و «صحرای بی آب و علف» کدام درست است ؟

پاسخ : حتماً آنهایی که همزه می‌گذارند اشتباه میکنند، چون هر کلمه‌ی فارسی که آخر آن الف ممدود هست در اصل الف و یا بوده، مثل جای و پای و رهنمای و زپیدای، بهمین جهت آن یا را که برای اختصار انداخته‌اند دوباره در موقع اضافه می‌آورند و می‌گویند «جای خواب» و «پای شما» و «رهنمای بد» و امثال آن. با کلمه‌ی عربی هم همیشه همین‌طور معامله کرده‌اند و بهمین جهت دنیای جدید درست است نه دنیا جدید و صحرای بی آب و علف نه صحراء بی آب و علف .

پرسش : پس این که در بعضی کتابهای خطی قدیم «دنیاء جدید» و «صحراء بیره» نوشته‌اند آیا این همزه درست نیست ؟

پاسخ : این اشتباه ازین جاست که آنچه در کتابهای خطی قدیم نوشته شده همزه نیست و در حقیقت «یا» ویای نیم تمام است که خواسته‌اند در میان آن ویای تمام تفاوتی بگذارند، و اگر چنین بنظر می‌رسد که دنیا بایر تلفظ می‌کرده‌اند درست نیست و حتماً همه دنیای جدید و صحرای بایر می‌خواندند حتی در اسامی اشخاصی که بخط عربی آنها را با یا می‌نویسند مثل موسی یا عیسی و غیره در موقع اضافه آن یا را بدل بالف می‌کردند و یای اضافه را دنبال آن می‌آوردند مثل موسای کلیم الله و عیسای پیغمبر و غیره .

پرسش : درباره‌ی این شعر حافظ :

« کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز »

« باشد که باز بینیم دیدار آشنا را »

که بعضی اینطور می‌خوانند:

« کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز »

« باشد که باز بینیم دیدار آشنا را »

چه می فرماید؟

پاسخ : حتماً کشتی شکسته درستست و کشتی نشسته درست نیست زیرا که کلمه‌ی شرطه در زبان عرب معانی مختلف دارد و یکی از معانی آن **پاسبان و حافظ** است و باد شرطه اصطلاح مخصوص زبان فارسیست و بمعنی باد موافقت بهترین دلیل اینست که کسی که کشتی او شکسته باشد احتیاج بباد موافق دارد که او را بساحل برساند و کشتی نشسته یعنی هر کس که در کشتی است احتیاج بباد موافق ندارد و کشتی او بساحل میرسد. کشتی که شکست جز بادموافق امید دیگری برای رساندن آن بساحل نیست پس حتماً این شعر را این طور باید خواند :

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز باشد که باز بینیم دیدار آشنارا
پرش : وسیله نقلیه‌ای را که چرخ دارد برخی اراده می نویسند و برخی
عرا به کدام يك درستست ؟

پاسخ : اینها دو کلمه‌ی جدا از هم است یکی اراده با الف و دال کلمه‌ی فارسیست که فرهنگ نویسان از ضبط آن غفلت کرده‌اند و از همان ریشه کلمه‌ی آرتش امروز است که تالی آن بدل بدال شده. دیگر کلمه‌ی عربیست که اصل آن «عربانه» است با عین و با و اصلاً بمعنی نوعی از **چاپ‌پاسه** یعنی سوسمار کوچکست ولی بهمین معنی اراده‌ی فارسی هم امروز در برخی از کشورهای عربی بکار میبرند و بعد از کلمه‌ی عربی گویا تنها در ایران عرا به با عین و دال را بهمین معنی اراده‌ی فارسی ساخته‌اند و اگر هم عرا به با عین درست باشد در فارسی حتماً ترجیح دارد که ما همان اراده‌ی فارسی اصیل است ترجیح بدهیم.

پرش : چون صحبت از يك شعر حافظ بمیان آمد اجازه بدهید معنی يك شعر دیگر را که هیچ روشن نیست و گویا همه دره معنی آن و اما نده اند بپرسم.

شعر اینست :

ماجرى کم کن و باز آ که مر مردم چشم خرقة از سر بدر آوردو بشکرانه بسوخت

پاسخ: این شعر معنی خیلی دقیقی دارد که توضیح آن قدری مفصل است. اجازه بدهید مقدمه ای برای شما بچینم. می دانید که در فرق مختلف تصوف در ایران، شیخ یا مرشد که مقام راهنمایی و ارشاد مریدان خود را داشت علامت امتیاز او خرقة‌ی مخصوصی بود. یعنی لباده‌ای که جلو آن باز بود و بر نگرهای مختلف می دوختند. هر شیخ و مرشدی جانشینی برای خود انتخاب میکرد که پس از مرگ او جای او را میگرفت و راهنمای مریدان میشد. برای اینکه این امتیاز با او هم تعلق بگیرد وصیت میکرد که خرقة‌ی او را پس از مرگ بجانشین او بدهند و او هم تازنده بوده همیشه آنرا می پوشید. حتی اگر کهنه و فرسوده هم میشد باز هم آنرا از میان نمی بردند و هر جایی که خراب می شد وصله‌ای یا باصطلاح خودشان رقعہ بآن می زدند و بهمین جهت بآن «مرقع» میگفتند یعنی وصله دار و رقعہ دار.

پس ملاحظه می فرمایید این خرقة خیلی احترام داشت و دست بدست و پشت پشت میگشت و هرگز از میان نمی رفت و کسانی که این خرقة بایشان میرسید از داشتن آن مغرور و مفتخر بودند.

پرسش: پس چرا درین شعر اشاره بسوختن آن رفته است؟

پاسخ: جان مطلب همین جاست گاهی میشد که شیخ یا مرشدی باشیخ و مرشد بزرگ تر و مهم تر و محترم تر از خود رو برو میشد. برای اینکه کاملا فروتنی بکند و خود را در مقابل بزرگ تر از خود کوچک نشان بدهد، آن خرقة را در حضور او در آتش می انداخت و میسوخت یعنی از مقام ارشاد و راهنمایی خود در مقابل او صرف نظر میکرد.

این مطلب قدری ساده تر و روشن تر درین شعر فخرالدین عراقی هم هست که میفرماید:

« بیا که بال تو ماجری نکرده هنوز بجای خرقة دل و دیده در میان آمد»

این شعر خطاب بمعشوق است و شاعر میگوید: بیا که هر چند بال تو هنوز ماجری یعنی گفتگو نکرده‌ام یا بال تو آشنا نشده‌ام بجای آن که خرقة را بسوزانم

یعنی در مقابل تو که بزرگ تراز منی از همه‌ی شئون و احترامات خود صرف نظر بکنم
دل و دیده در میان آمده است یعنی بجای خرقه دل را میسوزانم و دیده را میسوزانم
سوختن دیده اشاره به اشک ریختن است .

پرسش: اما هنوز شعر حافظ بنظر پیچیده تر می آید .

پاسخ: حافظ این مطلب را خیلی دقیق تر و لطیف تر بیان کرده است . او هم ،
خطاب بمعشوق خود میگوید :

ماجرای کم کن و باز آ که مرا مردم چشم خرقه از سر بدر آورد و بشکرانه سوخت
یعنی ماجرای را کنار بگذار و ناز که تر کن زیرا که مردمک چشم من خرقه
را (که علامت امتیاز و برتری بوده است) از سر بدر آورده یعنی از خود
بیرون کشیده و بشکرانه‌ی آشنایی با تو و رسیدن بوصول تو آنرا سوخته است .
اینکه حافظ فرموده است مردم چشم خرقه را از سر بدر آورده و بشکرانه سوخته
است همان مطلبی است که عراقی هم در شعر خود آورده و خرقه از سر بدر آوردن و
بشکرانه سوختن مردم چشم ، اشاره به اشک ریختن چشم است ، زیرا اشک سوزنی که
از چشم بیرون می‌ریزد مانند خرقه ایست که از خود جدا کرده باشند .

نهار صحیح است یا ناهار؟

آیا کلمات فارسی را میتوان عربی جمع بست!

پرسش: اینکه غذای ظهر را در مقابل شام بعضی ها نهار می گویند و می نویسند که درست نباشد و صحیح آن ناهار است درین زمینه چه می فرمائید؟

پاسخ: همانطور که خودتان فرمودید درین مورد نهار بانون و ها و الف و ... درست نیست زیرا که نهار کلمه عربیست و بمعنی روزست و نه غذای روز و آنچه صحیح است می خوردند اصل کلمه ناهار بالف و نون و الف و ها و الف و راست که کلمه فارسی است که نا آهار بوده «آهار» اصلاً بمعنی خوراک و خوراکیست و ناهار در اصل ضد آهار بوده بمعنی چیزی نخورده و در ضمن بمعنی خوراکی آمده است که پس از مدتی چیزی خوردن بخوردند و «هاری» هم بهمین معنی آمده و فرهنگ نویسان بمعنی ناشتایی و چیزی نخوردن کرده اند پس درین مورد «نهار» عربی که بمعنی روزست هیچ درست نیست و «نهار» یعنی روز خوردن! و همه می دانند که «روز و شب» خوراکی نیست و روز خوردن مثل هفته خوردن و ماه خوردن و سال خوردن در حقیقت هذیان است.

پرسش: این که بمعنی کلمات فارسی را جمع عربی می بندند آیا پسندیده است؟

پاسخ: خوب شد این سؤال پیش آمد و این جمعهای عربی برای کلمات فارسی خیلی زنده تر از آنست که مردم تصور می کنند سفارش، نگارش و گزارش کلمات فارسی است و الف و تای علامت جمع عربی را دنبال اینها آوردن و فرمایشات گفتن و نوشتن هیچ جای عذری ندارد، همین طور مثلاً ده را که کلمه فارسیست جمع عربی بستن و «دهات» گفتن درست نیست و باید «دهها» گفت همینطور است اسم آبادیها و جاها مثل

(۱) سؤالهای این بخش از طرف گویندگان رادیو ایران طرح شده است.

شمیرانات و لواسانات و کلمات مغولی معمول در زبان فارسی، مثل ییلاقات و قشلاقات و باغات که کلاً نارو است.

پرسش: در باره کلمات دیگری که از همین قبیل است مثل نوشتجات و خالصجات، چه می فرماید؟

پاسخ: درین مورد اشتباه دو برابر می شود نوشته‌ی فارسی را که در آخر آن های غیر ملفوظ هست عربی تصور می کنند و های آخر آن را بجیم بدل می کنند و «نوشتج» از آن در می آورند و بعد الف و تای جمع عربی را دنبال آن می آورند و نوشتجات می سازند. کلمه‌ی **خالصه** بمعنی ملکی که متعلق بدولت باشد درست است که از خالص عربی ساخته شده، اما در زبان عربی «خالصه» هیچ این معنی را ندارد و این از کلماتیست که ایرانی‌ها ساخته‌اند و حکم همان کلمات نوشته را دارد.

پرسش: پس این جیم را از کجا آورده‌اند؟

پاسخ: بله این داستان عجیبی دارد. چون در جمع بستن کلمات عربی که آخر آنها های غیر ملفوظ هست آنها را بدل بگاف می کنند و جمع برده‌اند. زندگان و جمع بیننده را بینندگان می گویند و دیده‌اند که در زبان عربی گاف نیست و هر کلمه‌ای را که گاف داشته باشد در عربی گاف آن را بجیم بدل می کنند مانند **نرجس**، که در عربی از فارسی گرفته‌اند و از آن «نرجس» ساخته‌اند پیش خودشان تصور کرده‌اند که اگر بخوانند نوشته را با الف و تا جمع بینند اول باید های آخر آن را بجیم بدل بکنند و نوشتجات جمع بینند زیرا که در عربی دیگر «نوشتگات» نمی توان گفت و باید «نوشتجات» گفت.

پرسش: پس این ترکیب شیرینی جات هم از همین جا پیدا شده است؟

پاسخ: بله بسیار خوب پیدا کردید چون دیده‌اند نمی توان شیرینی آت گفت بهمین قیاس شیرینی جات گفته‌اند و سبزیجات و میوه جات را هم از همین جا آورده‌اند و حتی شنیده‌ام بعضی‌ها **ترشی جات** هم می گویند ازین ها مضحك تر هم هست که فراموش نکنید و آن **ترشی آلات** و **شیرینی آلات** است و فکر نکرده‌اند که ترشی

آلات یعنی آلت‌های ترشی‌سازی، یعنی کوزه و شیشه، و شیرینی‌آلات یعنی آلت‌های شیرینی پختن، مثل دیگ و کماجدان و روغن داغ کن و قالب شیرینی و تخته و نوردی که روی آن خمیر شیرینی را پهن و نازک می‌کنند!

پرسش: پس مریجات هم از همین غلط‌هاست؟

پاسخ: البته، من گاهی شکلاجات و بستنی‌جات هم شنیده‌ام مخصوصاً شکلاجات که در بعضی زبانهای اروپایی در آخر آن دال نیست، و تاست در فرانسه این تدا نمی‌خوانند و شکلامی گویند و در زبانهای دیگر می‌خوانند اما در آلمانی شکلا د تلفظ می‌کنند و در زبان عوام ایران هم شکلا گفته‌اند.

پرسش: این که فرمودید شمیرانات و لواسانات و گیلانات معمول شده از چه زمان است؟

پاسخ: تاریخ این بدعت‌ها درست معلوم نیست گویا تنها در این صد و پنجاه سال اخیر این کلمات را جعل کرده‌اند. این جالطیفه‌ای یادم آمد و آن اینست که شعر معروف هندی «رایندرانات تاگور» چنانکه می‌دانید درسی سال پیش به دعوت دولت ایران بکشور ما آمد در آن موقع کسی در تهران بود که ادعای شاعر بود و اشعار بی‌چهاره دستش خالی بود از جمله ادعای شاعری داشت و اشعارش بسیار ضحاک می‌گفت و سرودست کلمات را در شعر می‌شکست و کلماتی از خود می‌ساخت، چون اسم کوچک تاگور را ایندراانات بود رندان از قول او شعری در مدح تاگور ساخته بودند که خیلی گرفت درین شعر خواسته بود قافیه برای رایندرانات پیدا بکند و نظیر شمیرانات و لواسانات و گیلانات مازندرانات ساخته بود و آن رند از قول او گفته بود:

خوش و خوب آمدی رایندرانات که مثلت نیست در مازندرانات!

پرسش: احازه بفرمایید درین زمینه سؤال دیگری نیز بکنم: گویا جمعهای عربی که در فارسی، خیلی معمول شده منحصر بهمین کلمات نیست و دامنه‌ی آنها وسیع‌تر از آنست که مردم تصور می‌کنند.

پاسخ : بلی متأسفانه همین طور است عجیب تر از همه جمع بستن کلمات دیگر است که در فارسی بودن آنها تردیدی نیست و دلیل ندارد مطابق معمول زبان عربی آنها را جمع ببندیم، یکی از آنها کلمه‌ی بنادر است. بندر کلمه‌ی فارسیست و معنی آن هم خیلی معلومست این کلمه بزبان عربی رفته و آنرا بنادر جمع بسته‌اند و حالا این که ما خودمان رامقید کرده‌ایم حتماً در فارسی بنادر بگوییم و بندرها نگوییم بنظر من بی‌مبالاتیست. همین‌طور کلمه‌ی دهقان اصل فارسی آن دهگان بوده یعنی صاحب ده و مباشرده، بعربی که رفته دهقان شده و آنرا دهاقین جمع بسته‌اند و نمی‌دانم چه قیدیست که اولاً خودمان دهگان نگوییم و دهقان بگوییم و ثانیاً چرا جمع آنرا دهگانان نگوییم و اگر می‌خواهیم حتماً رعایت زبان عرب را بکنیم چرا دهقانان یا دهقانها جمع نبندیم؟ همچنین چیز مضحك دیگری که در باره‌ی کلمه‌ی « بنادر » یادم افتاد می‌خواهم بگویم و آن اینست که سابقاً در تهران مردی بود انریشی که باغبان خیلی خوبی بود و یکی از شاهزاده‌های قاجار او را برای باغبانی باغهای خود بایران آورده بود وقتی که بیکار شد خودش گل خانه‌ای درست کرد و اول کسی بود که در تهران گل فروشی کرد اسمش « پروتیوا » بود و بعداً مردنش پسرش هم تا چند سالی همان کار را می‌کرد و گل خانه و گلهای پروتیوا معروف بود چون گل کار بود، وقتی در صدد برآمد شراب ببندازد و بفروشد معمول شراب‌سازهای اروپا اینست که روی برچسب بطریهای شراب تاریخ تاسیس کارخانه‌ی شراب سازی خود را چاپ می‌کنند و می‌نویسند: تاسیس در فلان سال روی برچسب های بطریهای شراب او بجای اینکه نوشته باشند تاسیس در فلان سال لابد مترجمی که درست فارسی نمی‌دانسته باو گفته بود بنویسد بنا، در فلان سال بجای تاسیس در فلان سال. یکی از شراب خورهای کم سواد که حق داشت بنادر را عوضی بخواند این کلمه را (بنادر) خوانده بود و من خودم از او شنیدم می‌خواست تعریف از شراب بکند چون شنیده بود شراب قزوین و شراب همدان می‌گویند می‌گفت بهترین شرابهای ایران شراب بنادر است!

• نخست « بضم یا بفتح نون ؟ » آوردن « بضم یا بفتح واو ؟ »
 آیا : پیشنهاد های واصله ، نامه های وارده ، کلمات مشتقه و نظایر آنها
 صحیح است ؟

دستور صحیح املاء کلمات مختوم بالف و چند بحث مهم ادبی دیگر ...
 پرسش : باینکه نود درصد ادبا ، نویسندگان و سخنرانان کلمه ی نخست
 وزیر را با « فتح نون » تلفظ میکنند چه باعث شده که از مدتی پیش گویندگان
 رادیو این کلمه را با « ضم نون » تلفظ مینمایند ؟ لابد عقیده دارند که کلمه نخست
 از دو کلمه « نو و خاست » مرکب شده درین صورت چرا کلمات « چنین و چنان »
 هم چون کلمه « نهی » بفتح تلفظ نمی کنند ؟
 پاسخ : اولاً کلمه نخست و نخستین اردر کتابهای لغت زبان دری « بضم نون »
 ضبط کرده اند در زبان « اوستا » زبان پهلوی و زبان « پازند » این کلمه « بفتح
 نون » خوانده میشود درین صورت در زبان امروز بهر دو وجه صحیح است
 اساساً یک نکته هست و آن اینکه بسیاری از کلمات فارسی را بدو وجه و گاهی
 هم سه وجه تلفظ کرده اند ، مثلاً کلمه « چادر » . امروز بعضی از فارسی زبانان
 چادر را بضم دال تلفظ میکنند بعضی به کسر دال و در شعر همه جا چادر بفتح دال
 خوانده میشود زیرا که با « سر » و « در » و « بر » قافیه کرده اند همین طور کلمه
 « دراز » را بعضی دراز بکسر اول و بعضی بفتح اول میگویند و نظایر این کلمات

60333

فراوانست مثل « **غَوَاه و شَوَاه** » و فرهنگها هم با هم اختلاف دارند يك قاعده عمومی برای همه زبانها هست و چون اینگونه اشکالات در زبانهای دیگر هم پیش آمده است ناچار شده اند اصولی را به پذیرند و آن اینست که **سر مشق تلفظ و دستور آن** ، تلفظ مردم پایتخت هر کشوریست و ما هم چاره جزین نداریم که برای زبان فارسی تلفظ مردم تهران را سند بدانیم و چون عامه مردم تهران « **نخست** » را بفتح نون تلفظ میکنند و از طرفی در فرهنگها بضم ضبط کرده اند میتوان هر دو را پذیرفت اما کلمه‌ی چنان و چنین همانطور که ضمن نامه ای نوشته اند مخفف « **چون آن** » و « **چون این** » است و درست تر آن با ضم چ میباشد . کلمه‌ی « **تهی** » یعنی « **به ته رسیده** » و باصطلاح امروز « **ته کشیده** » ولی فرهنگ نویسان باز در مورد این کلمه تردید دارند و تهی را هم بفتح ت ضبط کرده اند و هم بضم آن .

ملاحظه میکنید که صحبت در این زمینه بسیار وسیع است و هیچ رای قطعی نمیتوان داد و چاره جز این نیست که همین تلفظ عامه مردم تهران را که امروز پایتخت کشور ماست و زبان آن ناچار سند و مدرک شده است میزان و ملاک قرار داده شود .

پرسش : باین که کلمه « **آوردن** » را در بعضی موازید باید « **فتح واو** » تلفظ کرد ولی دلیلی در دست نیست که تلفظ صحیح آن هم با فتح واو باشد زیرا تلفظ روزانه « **باضم واو** » است و گذشته از آن اگر توجه کنیم که ریشه زبان فارسی بازبانهای اروپایی یکی بوده و همچنین کلمات فرانسه بعلمت نوشته شدن حروف مصوت اصالت تلفظ خود را بهتر از فارسی که بکار بردن اعراب در آن ، از مدتها منسوخ شده است ، حفظ کرده است ، و چون در زبان فرانسه بردن **Porter** و آوردن **Apporter** میگویند صرف نظر از علامت مصدری و توجه باین که « **پ . ب** » واو گاهی از زبانی بزبان دیگر و از نقطه دیگر بهم تبدیل میشود بنظر میرسد که تلفظ « **آوردن** » با « **ضم واو** » غلط نیست .

پاسخ : کاملاً صحیح است و آن مثلی که از زبان فرانسه زده اند در مورد این

دو کلمه زبان فارسی هم وارد است. یکی از قواعد اشتقاق در فارسی اینست که در اول برخی از کلمات آ میاورند برای اینکه معنی مخالف آنرا رساند مثل «کندن» که چون در اول آن «آ» بیاید «آکندن» میشود، ضد کندن یعنی پر کردن فعل آوردن هم همین طور ساخته شده است «بردن» بوده و آ در اول اضافه شده است که معنی مخالف بدهد و «آوردن» ضد بردن معنی میدهد و حتماً کلمه در اصل «آوردن» بضم واو بوده است اما از اشتقاقهای فعل آوردن پیدا است که آنرا از قدیم «آوردن» بفتح واو تلفظ میکرده اند مثلاً «نامآور» میگفته اند و نه نامآور چنانکه همه جا نامآور را با «در و بر» قفیه کرده اند و مخفف آن «نامور» شده است نه نامور همین طور اسم گیاه معروف را با آ آورد بفتح واو تلفظ میکنند نه با آ آورد بضم واو و هر جا اشتقاقی از فعل آوردن کرده اند همه جا بفتح واو است کلمات «آود» و «آوردگاه» و «هماورد» هم از همین ریشه آوردن آمده و در آنها هم باید «واو» را «مفتوح» خواند.

اما در خود فعل بهمین دلایلی که گفتم هم «آوردن» با فتح واو درست است و هم «آوردن» بضم واو.

پرسش: با توجه با استعمال قابل ملاحظه عباراتی مانند «پیشنهادهای واصله، امور مربوطه، نامه‌های وارده، کلمات مشتقه»، ممکن است از «های» آخر صرف نظر کرده گفت پیشنهادهای واصله، امور مربوطه، نامه‌های وارده و کلمات مشتق» نظر استاد چیست؟

پاسخ: این مطلب صحیح است و هیچ دلیل ندارد در کلمات فارسی که مذکر و مؤنث نیست، بتقلید از زبان عربی برای اسم جمع صفت مؤنث بیاوریم اگر در مورد امور مربوطه و کلمات مشتقه تا اندازه‌ای عذر کسانی که این طور مینویسند پذیرفته باشد (زیرا که در زبان عربی همین کار را میکنند) اما در مورد ترکیباتی مثل پیشنهادهای واصله و نامه‌های وارده این عذر هم پذیرفته نیست زیرا پیشنهاد کلمه فارسیست و پیشنهادات جمع بستن غلط محض است چه برسد باینکه

برای آن صفت مؤنث واصله بیاوریم و برای نامه‌ها که جمع فارسی است مؤنث واصله آوردن خیلی بی‌ذوقی می‌خواهد.

پرسش: آیا کلمات «شورا»، «اکتفا» و کلمات عربی دیگری ازین قبیل حتماً باید در آخر همزه داشته باشند؟

پاسخ: درباره‌ی این کلمات که آخر آنها «یاء» دارد در فارسی الف ممدود تلفظ میکنند، قاعده‌ی عمومی ما در فارسی نداریم برخی آنها را عین همان طور که در خط عربی هست با یامینو بسند مثل همین کلمه‌ی شوری یا کلمه‌ی اجری و برخی منجمله قدما این کلمات را با الف نوشته اند و ما هم باید رعایت بکنیم مثل همین کلمه‌ی «اکتفا» یا کلمه‌ی «ابتلا» و «مبتلا» و «تماشا» و «مدارا»

پرسش: کلمه‌ی «بستر» با «فتوح» درست است یا با کسر آن؟

پاسخ: در فرهنگها بستر را بکسر با ضبط کرده‌اند اما در تلفظ بیشتر مردم بستر بفتح می‌گویند و آن هم باین علت است که معمولاً حرکت اول کلمه را تابع اولین حرکت بعد از آن قرار میدادند و چون درین کلمه «ت» فتحه دارد برای رعایت حرکت آن «بای» اول کلمه را هم فتحه داده‌اند این کلمه هم مانند همان کلمات چادر و دراز است که پیش از این گفتیم و میتوان هر دو وجه را مجازاً است.

پرسش: این که در نامه‌ها معمولاً بجای ضمیر اول شخص ضمیر سوم شخص استعمال میکنند صحیح است مثلاً در جواب نامه «اشعار میدارد» یا «نگارنده عقیده دارد» بجای اشعار میدارم و نگارنده عقیده دارم؟

پاسخ: در برخی از زبانها معمولست که ضمیر «ای» رعایت ادب «ضمیر اول شخص یا متکلم را ترك میکنند و سوم شخص یا مغایب بجای آن می‌آورند مثل اینکه «من» گفتن را بی ادبی میدانند وقتی برخی از مردم بجای من ما می‌گویند این بیشتر بسته بذوق و سلیقه است اما من فعل و ضمیر متکلم را ترجیح میدهم چون صریح تر است و مسئولیت را بهتر نشان میدهد اگر بنویسیم اشعار میدارد یا نگارنده عقیده دارد مثل اینست که دیگری اشعار داشته یا عقیده دارد و این جا دیگر شکسته

نفسی مجاز نیست و بهتر این است که هر کس مسؤول گفته و نوشته‌ی خود باشد .
 پرسش : مسافری « ایرانی » که بخارج می‌رود صحیح است یا مسافرین
 « ایرانی ای » که بخارج می‌رود و یا مثال دیگر « اختلافات محلی » که باعث
 زد و خورد شده است صحیح است و یا « اختلافات محلی ای » که باعث زد و
 خورد شده ؟

پاسخ : « ای » که در آخر کلمه اضافه میکنند بیشتر حالت « اشاره » و تعیین
 دارد مثل « سببی » که شما خوردید « آن سبب معین » و مسافرین ایرانی ای
 یعنی مسافرین ایرانی معین و اختلافات محلی ای یعنی اختلافات محلی معین ولی
 نباید فراموش کرد که ایرانی ای سنگین است و چون در موارد تعیین و اشاره
 لزومی ندارد و تغییر معنی نمیدهد بهتر است که آن را ترك بکنند .

پرسش : لطفاً بفرمایید (بودجه‌ی کل که در سه هفته پیش تصویب شد) بگوییم
 بهتر است و یا (بودجه‌ی کل تصویب شده در سه هفته پیش) ؟

پاسخ : اگر بگوییم که در سه هفته پیش تصویب شد عمل را نشان میدهیم و
 اگر بگوییم تصویب شده در سه هفته پیش حالت بودجه را می‌رساند و فرق نمیکند
 اما « در هفته‌ی پیش تصویب شد » فصیح تر است و بیشتر صراحت دارد .

پرسش : مردم میگفتند که « امسال آبهای چشمه ها کم شده » بگوییم بهتر
 است و یا میگفتند « آبهای چشمه ها امسال کم شده » ؟

پاسخ : « آبهای چشمه ها امسال کم شده » بهتر است تا آنکه بگوییم امسال
 آبهای چشمه ها کم شده زیرا ظرف زمان و مکان مثل امسال و دیروز و این جا و
 آن جا هر چه بفعل نزدیک تر باشد بهتر است و اگر بلافاصله پیش از فعل بیاید
 معنی فعل صریح تر میشود و جمله فصیح تر است .

مرداد یا امرداد؟

متردن = ستایش - توفان - طوفان ، گداغ صحیح است؟

پرسش : « امرداد » نام روز هفتم هر ماه باستانی از واژه‌ی اوستایی امرتات است که بمعنی بی‌مرگی و جاودانی بودن است و برعکس آن معنی مرداد (مرتات) مرگ و نیستی و تباهی است ، ولی متأسفانه امروزه بغلط کلمه‌ی مرداد مورد استعمال اکثر مردم می‌باشد . بدیهی است این موضوع را خود حضرت تعالی و دانشمندان دیگر که زبان باستانی می‌دانند تصدیق و تایید خواهند فرمود پس بایسته است کلمه‌ی نارسای مرداد متروک و بجای آن واژه‌ی خجسته‌ی امرداد معمول و متداول گردد .

پاسخ : بله این مطلب کاملاً درستست . تقویم امروز ما همان تقویم اوستایی است که در قدیم معمول بوده ، درین تقویم سی اسم برای سی روز ماه وجود داشته و دوازده اسم از آن سی اسم را برای دوازده ماه سال نیز بکار می‌بردند از آن جمله همین کلمه‌ی امرداد است که هم نام روز هفتم هر ماه و هم نام ماه پنجم سالست و «مرداد» درست معنی ضد را می‌دهد «امرداد» بمعنی ماهیست که مرگ در آن نباشد و «مرداد» برعکس معنی ماه مرگ را می‌دهد ، من خودم همیشه در نوشتن و گفتن از استعمال کلمه‌ی مرداد اجتناب می‌کنم .

پرسش : همچنان کلمه‌ی اردی بهشت واژه‌ی اوستایی آن «اشه‌ی و هشته» که به فتح الف می‌باشد ، اشتباهاً اردی بهشت بضم الف ، استعمال میشود در این باره چه میفرمایید؟

پاسخ : این مطلب هم کاملاً درست است و تلفظ صحیح این کلمه که هم نام روز سوم هر ماه و هم ماه دوم سالست « اردی بهشت » میباشد نه « اردی بهشت »

پرسش : گویا کلمه‌ی ارد که جزء اول این کلمه است همانست که در اسم اردشیر هم آمده است؟

پاسخ : خیلی خوب پیدا کردید و برای تأیید این گفته باید گفت هر کس که اسم اردشیرست اگر اسم او را اردشیر (بضم الف) بگوید خودش از اسم خود رم می‌کند.

پرسش : در کتب فارسی که جمع نیا بمعنی جد می‌باشد، مانند نیاکان و نیاکانی اشتقاقاً نیاکان با کاف تازی می‌گویند نظر استاد چیست؟

پاسخ : این هم کاملاً درست است. اصل کلمه « نیاگان » بوده نه « نیاک » و قطعاً جمع نیاگان می‌شود و نیاکان درست نیست و این کلمه مانند شایگان و نیاکان و غیره است که نمی‌توان شایکان و نیاکان گفت.

پرسش : اما توضیح بفرماید کلمه‌ی ستوده که بضم سین گفته می‌شود اگر بهمین صورت درست باشد پس ستایش را باید ستایش گفت در حالیکه این کلمه را بکسر سین تلفظ می‌کنند.

پاسخ : در این هم تردیدی نیست زیرا این قبیل مصدرها که اول آنها سین است در اصل اول آنها الف بوده در موقعی که برای اختصار الف را از اول فعل می‌اندازند حرف الف را بحرف ما بعد یعنی سین انتقال می‌دهند مثل ایستادن که وقتی الف اول آن افتد ستادن میشود و نه سُتادن و چنانکه نوشته‌اند، همانطور که اسم مصدر این فعل را ستایش می‌گوییم اسم مفعول آنرا هم باید ستوده بکسر سین بگوییم مثل فعل نمودن که اسم مصدر آن نمودن است و اسم مفعول آن باید نموده بفتح نون باشد نه نموده بضم یا بکسر نون.

پرسش : پس نمونه هم درست نیست و باید نمونه باشد.

پاسخ : البته.

پرسش : راهنما و رهنما هم درست نیست و باید راهنما و رهنما باشد؟

پاسخ : البته بهترین دلیل اینست که **نمای** خانه می‌گویند و نه **نمای** خانه.

پرسش : در یکی از مباحث گذشته ضمن صحبت در باره‌ی املائی بعضی کلمات

متذکر شدید که در فارسی **تای دو نقطه** (تای منقوط) را نباید **تای** مآلف نوشت درین صورت «**طپیدن**» را با **تای** مآلف نوشتن درست نیست.

پاسخ : البته مخصوصاً که «**پ**» فارسی باشد دیگر «**طای**» مآلف عربی نوشتن تصرف خیلی بی جایست. همین طور است مشتقات این کلمه، مثل **تپش** و چیزی که بنظر نمی آید اینست که کلمه‌ی «**تپانچه**» هم از همین فعل ساخته شده است. اصل این کلمه **تپانچه** بمعنی سیلی است که بصورت کسی بزند و بعدها در باره‌ی **تفنگ** کوچک هم استعمال کرده‌اند و آن را هم باید با **تای دو نقطه** نوشت.

پرسش : گویا کلمه‌ی «**غلتیدن**» هم همین حال را دارد.

پرسخ : بله عیناً همین طور است و آنرا هم باید با **تای دو نقطه** نوشت و همین طور مشتقات آنرا مثل «**غلت خوردن**» و «**غلت زدن**» و «**غلتک**» و «**غلتان**».

پرسش : در باب کلمه‌ی «**غوطه**» چه می فرمایید؟

پاسخ : این هم کلمه فارسیست سابقاً فعل «**غوتیدن**» بمعنی در آب فرو رفتن معمول بوده چنانکه امروز در زبان **تاجیک** بهمین شکل و بهمین معنی بکار میرود و امروز در زبان مادیر مصدر آن استعمال نمیشود و تنها کلمه‌ی **غوطه** در **غوطه خوردن** و **غوطه زدن** معمول است که از همان ریشه است و آن را هم باید با **تای دو نقطه** نوشت.

پرسش : استاد محترم! بنده مکرر دیده‌ام که شما خودتان **طوفان** را هم با **تای دو نقطه** می نویسد.

پاسخ : بله من درین باره تعدد دارم اینها دو کلمه است یکی «**توفان فارسی**» با **تای دو نقطه** و یکی «**طوفان عربی**» با **طای** مآلف اتفاقاً درین مورد بخصوص یعنی انقلاب شدید در هوا که باد و باران تند باهم باشد، هم کلمه‌ی عربی را با **طای** مآلف میتوان استعمال کرد و هم کلمه‌ی فارسی را با **تای دو نقطه** **طوفان** عربی با **طای** مآلف چند معنی دارد از آن جمله بمعنی «**باران سخت**» و «**آب فراوان**» و «**سیل**» است اما کلمه‌ی **توفان** فارسی با **تای دو نقطه** از فعل «**توفیدن**» است بمعنی «**فریاد کردن**» بصدای بلند و «**غریدن و غرش کردن**» پیدا است که در زبان فارسی این

حالت و انقلاب هوارا که غرش نام دارد از فعل غریدن و بانگ بلند کردن گرفته اند و برای ما ایرانیان بهتر است که توفان را باتای دو نقطه بنویسیم و آنرا فارسی بدانیم و دیگر بطوفان عربی باطای مالف احتیاجی نداریم.

پرسش: راستی استاد محترم اخیراً چاپ تازه‌ای از گلستان سعدی منتشر کرده‌اید در آنجا دیده‌ام یک شعر معروف سعدی را که همه جور دیگر می‌خوانند و تعبیر می‌کنند، در این چاپ بشکل دیگری انتشار داده‌اید منظورم این یک بیت خیلی مشهور است که به بسیاری از زبانها هم ترجمه کرده‌اند:

بنی آدم اعضای یک دیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

پاسخ: اما متأسفانه غلط می‌خوانند این شعر در اصل این طور بوده است:

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند

حالا دلیلش را عرض بکنم: در زمان سعدی یک نوع خطی رواج داشته که «خط عمومی» بوده و همه با این خط چیز می‌نوشتند و بآن خط تعلیق می‌گفتند در خط تعلیق معمول بوده است که برای تند نوشتن گاهی بعضی حروف را که باید جدا بنویسند بهم می‌چسبانده‌اند مثل خط شکسته‌ی امر و زاز آن جمله در کلامه‌ی «یک دیگر» «دال» را به «یا» می‌چسبانند و «پیکر» و «دیگر» را مثل هم می‌نوشتند تنها در «دیگر» دال را بزرگ‌تر از «پ» پیکر می‌نوشتند و ممکن بود اگر دقت نکند پیکر را دیگر بخوانند، همین بلا بر سر شعر سعدی در آمده است. تصور این را بفرمایید که شاعر بزرگی نمی‌گوید بنی آدم اعضای یک دیگر هستند مخصوصاً جایی که پس از آن می‌گوید:

چو عضوی ببرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

ملاحظه می‌کنیدشکی نیست که عضوی یعنی اجزای یک پیکر و یک بدن وانگهی

تصور بفرمایید که اگر ما اعضای یک دیگر بخوانیم چقدر مضحک میشود نتیجه این میشود که من سر شما هستم و شما مثلاً پای من هستید مرد بزرگی مثل سعدی هرگز این طور حرف نمی‌زند.

منحوس و انحواس؟

مَوْحَش یا مَوْحَشٌ؟ فَرْح یا فَرْه؟ تَلْكَرَافِها یا تَلْكَرَافَات
كَلَامٌ صَحِيحٌ اسْت؟

پرسش: چنانکه می‌دانیم یکی از لغات عربی لغت «منحوس» است بنظر میرسد اسم مفعول از باب «انفعال» (انحواس) باشد. در زبان عربی اسم مفعول ابواب ثلاثی مزیدفیه بر وزن مضارع مجهول آن باب است. بنابراین منحوس را باید مَنحُوس تلفظ نمود در اینباره چه میفرمایید؟

پاسخ: متأسفانه سؤالی که طرح شد درست نیست. زیرا اولاً ماده نحس را در زبان عربی بیابانفعال نبرده اند و اگر ببرند باید انحاس (بتشدید سین) بشود زیرا نون در مادهی نحس فاء الفعل است و اساساً کلمه‌ی «انحواس» در زبان عربی نیست و اگر باشد مصدر باب فعال از مادهی حوس خواهد بود. ثانیاً کلمه‌ی «منحوس» بهمین شکل عیناً در زبان عربی هست و ازین ماده هم نحس آمده است و هم «نحس» و هم «منحوس» و در کتاب معروف المنجد در صفحه ۸۶۱ هر سه کلمه را ضبط کرده اند بنابراین منحوس بصیغه‌ی اسم مفرد مجرد کاملاً درست است.

پرسش: علت اینکه مَوْحَش را مَوْحَشِ ادامی کنند چیست؟

پاسخ: در زبان عربی هر دو کلمه هست هم مَوْحَشِ هست و هم مَوْحَشِ، مَوْحَشِ بمعنی ویران کننده است و در فارسی هم آمده منتهی بمعنی رها کننده اما مَوْحَشِ نیز عیناً در عربی بهمین معنی وحشت آور و وحشت انگیز و ترسناک و هولناک آمده است و استعمال آن در فارسی کاملاً درست است.

پرسش : اخیراً در یکی از مجلات مقاله ای خواندم که نقشه‌ای هم مربوط به آن مقاله در آن مجله چاپ شده بود جزو آبادیهایی که در آن نقشه معین کرده بودند يك کلمه بود که نظرم را جلب کرد و آن شهری بود با اسم فرح آیا این کلمه در فارسی وجود دارد؟

پاسخ : اتفاقاً این شهر از شهرهای خیلی باستانیست که اسم آن در کتابهای ما بسیار آمده و آنرا باید فراه ببالف و ههای هوز نوشت. سابقاً که مدارس می خواندیم کتابی بود به اسم نصاب التبیان که معانی کلمات عربی را در آن شعر آورده اند و آن کتاب را ما حفظ می کردیم ده هر وقت معنی يك لغت عربی را بخواهیم از آن پیدا کنیم این کتاب را ابونصر فراهی که از مردم همین شهر « فراه » مکه در قرن ششم هجری بوده بنظم آورده و شعر اول آن اینست :

چنین گوید ابونصر فراهی کتاب من بخوان گر علم خواهی

فراه از شهرهای شمال سیستان و در جنوب افغانستان امروز در جنوب شهر هرات است اگر کسی که این نقشه را کشیده این شعر را شنیده بود یا حفظ کرده بود این اشبه را نمی کرد. متأسفانه این روزها جوانان مادیگر باین چیزها توجه نمیکنند و قتی که می خواهند مثلاً از پاکستان یا افغانستان نقشه‌ای بکشند يك نقشه اروپایی را کپی میکنند، حتماً کسی که این نقشه را کشیده دیده است که بخط لاتین اسم این شهر را طوری نوشته اند که او بعوض اینکه «فراه» بخوانند «فرح» خوانده است و همین طور چاپ کرده اند.

متأسفانه در کشور خودمان هم پیش میآید مثلاً یادم هست که دو نقشه‌ای ایران در سابق بمقیاس بزرگ چاپ کرده اند که تقریباً همه جا هست و مخصوصاً در خیلی از ادارات دولتی و وزارت خانها و حتی در مدارس دیده‌ام در شکم خلیج فارس پیش آمدگی بزرگی هست که شبه جزیره‌ی معروفیست و بزرگترین شبه جزیره‌ی خلیج فارس است روی آن با خط درشت نوشته اند شبه جزیره قاطر !

پیدا است که درین جا هم از روی خط لاتین بجای آنکه قَطْر بخوانند قاطر

خوانده اند و این همان شبه جزیره ایست که این روزها اسمش بر سر زبانهاست .

پرسش : در روزنامهها اغلب بکلمه‌ی **تلگرافات** جمع **تلگراف** برمی‌خوریم درین زمینه چه می‌فرمایید ؟

پاسخ : این از آن ترکیبات خیلی غلط گوش‌خراش است . **تلگراف** کلمه‌ی فرانسه‌است که بزبانهای اروپایی دیگر هم رفته و معنی تحت‌اللفظ آن «از دور نوشته» است در فارسی معمولاً بجای **تلگراف** (بکسر لام) **تلگراف** (بسکون لام) می‌گویند من درین مورد حرفی ندارم زیرا در همه‌ی زبانها معمولست که کلمات خارجی را بتلفظ زبان خودشان درمی‌آورند و برای ایرانیان و فارسی‌زبانان **تلگراف** گفتن آسان‌تر از **تلگراف** گفتن است اما جمع عربی بستن آن دیگر خیلی مضحک است مخصوصاً با وجود حرف «گاف» که در وسط آن هست .

پرسش : گویا نظایر این را هم میتوان پیدا کرد .

پاسخ : البته ، یکی از آنها کلمه‌ی **پاکات** جمع **پاکت** است که آنهم پ غلیظی دارد و عربی نمی‌خورد . این را ما از **پکت** انگلیسی گرفته ایم و **پاکت** جمع بستن آن خیلی بی‌سلیقگی می‌خواهد . همین‌طورست کلمه‌ی **نمرات** نمره را گویا ما از کلمه **Numéro** فرانسه یا «نمر» انگلیسی گرفته ایم و این گونه تصرفات در همه‌ی زبانها مجازست اما دیگر چرا نمره را **نمرات** جمع ببندیم ؟ من یقین دارم وقتی عربی از ما بشنود **تلگرافات** یا **پاکات** و یا **نمرات** در می‌ماند که این چه کلماتیست و از کجا پیدا شده است ؟ ! .

در باره‌ی « اسپریس » چه میدانیم ؟

آیا میتوان از میدان و استاد و دهقان به‌دفع مگس ساخت ؟
نام‌ها ، نامه‌ها ؛ متهم ، بکسرها و یا فتح آن؟ آبدیده و ارزشمند
کدام صحیح است ؟

پرسش : واژه‌ای در زبان پارسی هست بنام « اسپریس » که گروهی آنرا
انگلیسی میدانند اما من آنرا در شاهنامه‌ی فردوسی دیده‌ام . فردوسی در باره‌ی هنر نمایی
سروش می‌فرماید :

نشانه نهادند بر اسپریس سیاوش نکرد ایچ باکس مکیس

با « اسپ » که جزء نخست میباشد ، کاری ندارم دشواری من بر سر پساوند
« ریس » است . که هم در « اسپریس » و هم در « تیگریس » هست و من آنرا در دیباچه‌ی مجله‌ی
نخست فرهمگناه پارسی نگارش جناب عالی با توضیحات دیده‌ام . اکنون میخواهم
بدانم که آیا « ریس » ویژه‌ی زبان فارسیست ؟ یا اینکه این پساوند در زبانهای بیگانه
هم یافت میشود و از آن زبانها وارد پارسی شده است و معنی آن چیست ؟

پاسخ : « اسپریس » یک کلمه‌ی فارسی اصیل است بمعنی « میدان اسب‌دوانی »
این که فردوسی میگوید :

نشانه نهادند بر اسپریس سیاوش نکرد ایچ باکس مکیس

مقصود از نشانه نهادن گذاشتن نشانه در میدان اسب‌دوانیست که هر سواری
زودتر بآن برسد جایزه را ببرد .

« مکیس » درین جا بمعنی همان جایزه و پاداشیست که در اسب‌دوانی‌ها می‌دهند و ایچ همان کلمه‌ی عیچ است و « سیاوش نکرد ایچ با کس مکیس » یعنی سیاوش بدیگران که در مسابقه شرکت میکردند مجال نداد که جایزه و پاداش را بگیرند حالاموضوع سراینست که این کلمه‌ی اسپ ریس از کجا آمده و پساوند ریس در آخر آن چه معنی میدهد؟ متأسفانه برخی از فرهنگ‌نویسان کلمه‌ی اسپ ریس را « اسپ رس » هم خوانده‌اند و آنرا امر کب از « اسپ » و فعل « رسیدن » تصور کرده‌اند و چون این کلمه بشکل « اسپریز » هم آمده پیداست که ریس این جا شکل دیگری از کلمه ریز از فعل ریختن است زیرا که در فارسی گاهی ز به سین بدل میشود. یکی از معانی فعل ریختن، فراوان بودن است چنانکه در کلمه‌ی « سینه‌ریز » که هنوز در زبان زنها هست به معنی گردن‌بند و سینه‌بندیست که دانه‌های فراوان داشته باشد پس ریختن معنی فراوانی را دارد و سینه‌ریز یعنی دارای دانه‌ها و مهره‌های فراوان در روی سینه. در فرهنگ‌ها کلمه‌ی « اسپریز » را هم باز بهمین معنی ضبط کرده‌اند. و حتی گاهی سین‌اشین خوانده‌اند و اسپریش را در لغت ضبط کرده‌اند اما پیداست که این درست نیست زیرا که ز به ش بدل نمی‌شود. این پساوند ریس که همان ریز باشد چون از فعل ریختن گرفته شده ناچار در زبانهای دیگر نیست اما کلمه‌ی تیگر ریس که من در مقدمه‌ی فرهنگ‌نامه‌ی پارسی آورده‌ام کلمه‌ی یونانیست که یونانیان اسم رود دجله را چنین نوشته‌اند و ایس که در آخر آن هست ربطی « ایس » که در پایان کلمه‌ی اسپریس است ندارد. در یونانی قدیم معمول بوده است که در آخر اسامی خاص، « ایس » می‌آورده‌اند و من حدس زده‌ام که کلمه‌ی تیگر ریس در زبان مادها « تیگر » بوده بمعنی تیری که می‌اندازند و کلمه‌ی پیر امروز هم گویا از آن بیرون آمده است. چون جریان آبهای رود دجله بسیار تندست شاید ایرانیان قدیم بآن تیگر یعنی تیر میگفته‌اند

پرسش: بسیاری از واژه‌های فارسی چون میدان، وزیر و استاد هست که در بیشتر روزنامه‌ها و حتی بعضی کتابها، جمع عربی آن یعنی میادین وزراء و اساتید را، بجای میدانها، وزیران و استادان، بکار می‌برند در صورتیکه باید از بکار

بردن جمع معرب آن بکلی چشم بپوشند. نظر استاد در این مورد چیست؟

پاسخ: کلمه‌ی میدان حتماً فارسیست که بزبان عربی هم رفته و میادین جمع بسته‌اند دلیل این که اصل آن فارسیست اینست که اگر عربی باشد میبایست از ماده‌ی «مدن» ساخته باشند که در عربی به معنی ایستادنست و درین کلمه معنی ایستادن نیست و بهترین دلیل اینست که در کتابهای لغت رایج عربی مثل «المنجد» این کلمه نیست. بعلاوه از شکل کلمه‌ی میدان پیداست که فارسیست زیرا که «دان» در آخر آن مثل دان در خاکدان و آبدانست. درین صورت قطعاً ترجیح دارد در فارسی این کلمه را «میدانها» جمع بپندیم تا اینکه میادین جمع جعلی عربی را بکار ببریم.

پرسش: کلمه‌ی وزیر هم همین حال را دارد؟

پاسخ: البته شکی نیست که این کلمه در اصل فارسی بوده و عربها از ما گرفته‌اند اصل این کلمه در فارسی «وچیر» بوده و حتی بصورت «وچر» هم استعمال شده است.

اگر عربی بوده باشد میبایست از ماده‌ی «وزر» گرفته باشند که بمعنی گناه و گناهی و بار سنگین و قسمت پشت جامه است و اینها هیچ تناسبی با این کلمه ندارد پس آنکه در زبان عرب از آن مصدر وزارت ساخته‌اند دلیل نیست که عربی باشد زیرا که در زبان تازی معمولست هر کلمه‌ای را که از زبان بیگانه می‌گیرند از آن کلمه می‌کنند. مصدر جعلی میسازند چنانکه «جمع وزیر» را هم «اوزار» آورده‌اند و هم «وزرا» و حتماً در فارسی باید «وزیران» گفت و دلیل ندارد وزرا بگوییم.

پرسش: درباره‌ی کلمه‌ی استاد چه می‌فرمایید؟

پاسخ: استاد هم کلمه‌ی فارسیست که اصل آن اوستاد بوده است. این دالها که بعد از الف و حتی بعد از «واو» و بعد از «یا» در فارسی هست در آخر آنها ذال بوده است استاد استاذ بوده و خشنود، خشنود و خورشید، خورشید بوده است. بهمین جهت عربها که کلمه‌ی استاد را از فارسی قدیم گرفته‌اند آنرا با ذال یعنی

استاذ تلفظ میکنند و جمع آنرا اساتید و اساتذة می آورند ، رین دلیل اینکه آنرا از فارسی گرفته اند اینست که امروز عربها این کلمه را بجای آقا در مقام تعارف استعمال میکنند و نه بمعنی کسی که در کاری ورزیده و کار کشته باشد که معنی حقیقی این کلمه است و درین صورت در فارسی ما باید استادان جمع ببندیم و اساتید و اساتذة را ترك کنیم .

پرسش : برخی واژهها هست که حتی در دستور زبان فارسی ویژه کلاسهای دبستانی نیز قواعد آن آمده مانند نامه ، جامه ، خانه که نبایستی در جمع «ه» کلمه انداخته شود و باید نامهها یا خانهها نوشته و گفته شود .

پاسخ : دلیل آنست که اگر در موقع جمع بستن نامه و جامه و خانه يكها بیشتر نویسند نامهها با يكها با جمع نام و جامهها با يكها با جمع جام اشتباه میشود و خانها هم در قدیم به همین معنی خانه بوده است که امروز در کلمات مرکب مثل پیش خان و جلو خان و خانمان و خاندان و غیره باقی مانده است .

پرسش : سؤال دیگر ، درباره ی کلمه مُتَّهَم است که گویا برخی متهم (بضم میم و کسر ه) تلفظ میکنند صحیح آن کدامست ؟

پاسخ : مُتَّهَم در لغت عرب نیست مُتَّهَم هست بمعنی کسی که بگرمسیر میرود و در ضمن بمعنی گمان کننده و شك کننده است در صورتیکه تهمت زنده مصدر آن اتهم است و اسم فاعل آن «متهم» (بکسرها) بمعنی تهمت زنده و اسم مفعول آن متهم (بفتحها) بمعنی تهمت زده است .

پرسش : پاره ای واژهها که اصلاً عرب آنها را بکار نمی برد مانند فوق الذکر و فوق الاشارة هست که ساخته و پرداخته ی ماست و بسیار نیکوتر است اگر بجای آنها واژه ی نام برده در بالا بکار برده شود که هم فارسیست و هم روان تر میباشد ، نظر استاد چیست ؟

پاسخ : کلماتی مانند فوق الذکر و فوق الاشارة گذشته ازین که زشت و سنگین است درین مورد اصلاً معنی نمیدهد فوق الذکر یعنی آنچه بالا تر و برتر از ذکر است

و نه آنچه بالاتر از آن ذکر کرده‌اند و فوق‌الاشاره یعنی بالاتر از اشاره و برتر از اشاره و بمعنی آن نیست که پیش ازین اشاره کرده‌اند. قدمای ماسابقاً درین موارد می‌نوشتند سابق‌الذکر و سابق‌الاشاره و فوق‌الذکر و فوق‌الاشاره از بدعت‌های متأخرانست. اما ترکیب نام برده در بالا نیز خالی از اشکال نیست اولاً اگر در مورد کسی باشد که اسم او را در بالا برده باشند میتوان گفت فلان کس، نامبرده، اما در مورد چیزهایی که اسم خاصی ندارند بهتر اینست که از ترکیب نام برده خودداری کنیم و مثلاً ذکر شده یا یاد کرده شده بنویسیم و بگوییم. ثانیاً ترکیب « نامبرده در بالا » اینست که اگر در بالای همان صفحه این نام برده شده باشد میتوان گفت نام برده در بالا اما اگر در صفحه‌ی پیش یا چند صفحه‌ی پیش نام او برده شده باشد دیگر بالا نمیتوان گفت و باید گفت نام برده در پیش یا نام برده در سابق یا نام برده پیش ازین.

پرسش: در ترجمه‌ی کتابی مترجم از اصطلاح « فولاد آب دیده » بعنوان اشاره و برای نشان دادن « تجربه اندوخته و مزد گرفته » استفاده کرده است در حالیکه در فارسی هرچه را « آب دیده » یا « آب افتاده » باشد فاسد و خراب میدانند. چنانکه میگویند آهک آبدیده اما همیشه گفته‌اند فولاد آبدار و فولاد آبداده کدام صحیحتر است؟

پاسخ: این نکته کاملاً درستست که آبدیده یعنی در آب مانده و تباه شده از آب. فولاد را آب دادن یعنی هنگامی که هنوز سرد نشده است در آب مخصوص داخل کردن تا مقاومت و جلای آن بیشتر بشود همین‌طور که نوشته‌اند همیشه این نوع از فولاد یا پولاد را فولاد آبدار و آبداده گفته‌اند و کتابهای ما از نظم و نشر پر ازین ترکیب است.

پرسش: پرسش دیگر اینست که گاهی در مقالات کلمه‌ی « ارزشمند » را دیده‌اند و می‌پرسند آیا این کلمه درست است یا درست نیست؟

پاسخ: حتماً کلمه‌ی ارزشمند درست نیست بجای آن باید کلمه‌ی ارجمند

را بکار برد ، ارجمند مرکب از دو جزء است یعنی ارج که همان ارز و ارزش از فعل ارزییدن باشد و بهمین جهت کلمه‌ی ارزمند هم در زبان فارسی هست . ارجمند را حالا بیشتر در باره‌ی اشخاص در مقام تعریف و احترام بکار می‌برند ولی معنی اصلی آن دارای ارزش یعنی ارزیدنی و ارزنده است و اگر کسی بخواهد از کلمه‌ی ارجمند برای اینکه حالا معنی خاص پیدا کرده است پرهیز کند و در باره‌ی کالایی یا چیزی گران بها که ارزش بسیار دارد صفتی بکار ببرد همان کلمه‌ی ارزمند یا ارزنده درست است ، نه ارزشمند که تا کنون بزرگان زبان فارسی استعمال نکرده اند .

تهران یا طهران؟

ناظرین - مستمعین - حاضرین - داوطلبین

کلمه‌ی دهقان را چگونه جمع ببندیم؟

آیا «اکراد» صحیح است؟

پرسش: نامه‌ای رسیده که سؤال اول آن درباره‌ی اسم پایتخت کشور ماست که بعضی بات دو نقطه و بعضی با «طه» می‌نویسند بعقیده‌ی سرکار کدام درست‌تر است؟

پاسخ: اتفاقاً در این زمینه تا اندازه‌ای مفصل بحث کرده‌ام مرحوم قزوینی درین باب مقاله‌ای در مجله‌ی کاوه که در برلن چاپ می‌شد نوشته است و من خودم یک سلسله مقاله در مجله‌ی آینده چاپ کرده‌ام تفصیل اینست که در زبانهای قدیم ایران هم يك طای غلط بوده است مثل طای مالف عربی و تنها در اسامی اشخاص و اماکن مانده است در اسامی اشخاصی مثل طهمورث و طهماسب و اسامی اماکن مثل همین طهران و طوس و طالقان و طازم بنابراین هر دو املا صحیح است و اینکه کیومرث و طهمورث را باثای سه نقطه می‌نویسند دلیلش هم این است زیرا از زبانهای قدیم ایران ثای سه نقطه مثلث هم بوده مثل همین دو کلمه که گفته‌ام مثلاً کلمه‌ی مهر امروز بمعنی خورشید و آفتاب اصلش در زبانهای قدیم میثره باثای سه نقطه بوده است باری کلمه‌ی طهران را که در ضمن نام يك آبادی کوچک در اطراف اصفهان هم هست در بعضی از کتابهای قدیم با ثای دو نقطه نوشته‌اند مثلی دیگر که می‌توانم بزنم اینست که کلمه‌ی تهم را که بمعنی درشت و پر جثه است از نامهایی مثل طهماسب و طهمورث

باطای مآلف نوشته‌اند و همین کلمه را در جاهای دیگر مثل تهمینه که معمولاً تهمتن می‌خوانند با تایی دو نقطه نوشته‌اند.

اما این جا يك نکته دیگر بیاد آمد و آن اینست که نمی‌دانم چه شده در اسامی و کلمات اروپایی جمع این طای مآلف را داخل کرده‌اند چنانکه سابقاً نام کشور ایتالیا را گاهی باطای مآلف نوشته‌اند و هنوز نام کشور اطریش را همین طور می‌نویسند. مضحك تر از همه در کلماتیست که پ هم دارند و پ که از حروف فارسی است باطای مآلف عربی هیچ سازش ندارد، مثل کلمه‌ی **امپراطور** که از لفظ *imperator* لاتین گرفته شده یا نام **پطر کبیر** و یا نام سابق شهر لنین گراد امروز که اول **پطر زبورگ** می‌گفتند و بعد پطر و گراد گفتند یادم هست بعضی از اطبای سابق که نسخه‌می‌نوشتند کلمه‌ی *teinture* فرانسه را با دو تایی مآلف می‌نوشتند همین طور کلمه‌ی **پطاس** را و بعضی جاها دیده‌ام **سانطی مطر** را همه با دو تایی مآلف نوشته‌اند.

پرسش : استاد محترم چندی پیش این گفتگو پیش آمد که آیا در زبان فارسی گفتن و نوشتن جمع‌های عربی مثل ناظرین و مستمعین و حاضرین درست است یا نه؟ در این زمینه چه می‌فرمایید؟

پاسخ : راستش را بخواهید ازین کار تازو اثر و بهره‌ده‌تری چیزی نیست. زبان فارسی خودش دو علامت جمع دارد یکی «ها» و یکی «ان»، هر کلمه‌ای را که از هر زبانی می‌گیریم باید بهمین ترتیب جمع ببندیم. مثلاً کلمه‌ی اتومبیل یا تلفن را از فرانسه گرفته‌ایم در زبان فرانسه علامت جمع يك است که در آخر کلمه می‌آید آریء قالانء است که در موقع جمع بستن دنبال اتومبیلين يك بين بوزیم و جمع اتومبیل را بجای آنکه اتومبیلها بگوییم اتومبیلس بگوییم یا جمع تلفن را بجای تلفنها تلفنین بگوییم بهمین جهت کلمه‌ی ناظر و مستمع و حاضر را در فارسی باید باطران و مستمعان و حاضران گفت. برخی ترکیبات مضحك در میان ما رایج شده که ما متوجه نادرست بودن آن نیستیم مثلاً کلمه‌ی **داوطلب** اصلاً لفظ فارسیست «داو» که فرسبست و همانست که عوام **دو** تلفظ می‌کنند و «طلب» از عربی گرفته شده اما از آن مصدر

طلبیدن ساخته‌اند و طلب درین اسم فاعل بمعنی طلب کننده است و داوطلب یعنی طلب کننده و او درین صورت داوطلبین جمع بستن بسیار جاهلانه است چرا داوطلبان بگوئیم؟

پرسش: استاد محترم لطفاً بفرمایید کلمه‌ی دهقان را بچه نحوی باید جمع

بست؟

پاسخ: گوید یادنان باشد در جلسه‌ی قبل صحبت این بود که چرا بجای دهقان که عربی از دهقان فرسی گرفته‌اند همان کلمه‌ی فارسی اصیل آنرا بکار نبریم و چرا بجای دهگ بر دهقین بگوئیم کلمه‌ی دیگری نظیر آن یادم آمد و آن کلمه‌ی دکان است که در سیست و دکان کوچک را دکانچه و در کلمه‌ی گویند و عربها دکان با تشدید تلفظ می‌کنند و جمع آنرا دکا کین می‌گویند حالا در میان ما معمول شده که ما هم دکا کین می‌گوئیم و می‌نویسیم آیا بهتر نیست دکانها بگوئیم. یادم هست روزی که با کسی در این زمینه گفتگو کردم از او پرسیدم که آیا غلیان را هم غلایین و جهان را جهانین باید جمع بست؟

جواب شد این کلمه‌ی جهان یادم آمد این روزها می‌بینم همه جا کیهان را با کاف عربی می‌نویسند و اصل آن کیهان با گاف فارسیست و این کلمه‌ی جهان هم همانست زیرا که در فارسی گاف بجیم بدل می‌شود و این که جهان هم هست دلیل است که اصل آن کیهان بوده است نه کیهان و اگر کیهان بود به قهان بدل می‌شد و نه بجهان زیرا که قاعده‌ی تبدیل در فارسی اینست که کاف را زاف و گاف را بجیم بدل می‌کنند. بهر صورت باید متوجه باشیم که کلمات فارسی مطلق با علامت جمع عربی جمع بسته نشود.

پرسش: استاد محترم لطفاً در باره‌ی اکراوهم که ظاهراً جمع کرد و الوار که

جمع آن است مطالبی ایراد فرمایید.

پاسخ: نکته‌ی بسیار خوبی را طرح کردید. کرد و «لر» اسم دو طایفه‌ی بزرگ ایرانیست و حتماً در زبان فارسی جمع آنها را باید کردها و لرها گفت. همین ترك

را که عربها اترک جمع می‌بندند . مضحک‌تر از همه اینست که ارمنی را هم آرامنه جمع می‌بندند و جالبتر اینست که بعضی باصطلاح برای ادای احترام بجای لفظ ارمنی آرامنه می‌گویند و حتی از بعضی وقتی سؤال میشود کجایی هستید می‌گویند آرامنه هستم ! تصور می‌کنند که اگر بگویند آرامنه هستم لفظ قلم گفته اند و احترامشان بیشتر می‌شود . از زمان شاه عباس يك عده از مردم تبریز باصفهان رفته‌اند و در آنجامحله‌ای مخصوص را بخود اختصاص داده‌اند و همه‌شان در آنجا ساکن شده‌اند . در دوره‌ی صفویه جمع مضحکی برای این تبریزیهای اصفهان درست کرده بودند و آن تبارزه بود یعنی تبریزیها! و وقتی می‌گفتند تبارزه‌ی اصفهان منظورشان تبریزیهای اصفهان بود و در کتابهای آن زمان همیشه همین طور نوشته‌اند حتی در باره‌ی صائب تبریزی شاعر بزرگ آن دوره نوشته‌اند از تبارزه‌ی اصفهان بود .

پرسش : آیا این کلمه‌ی فروهر با تلفظ معمولی درستست ؟

پاسخ : نه خیر . بهیچ وجه درست نیست . اصل کلمه‌ی کب از دو جزء است «قر» و «وهر» وقتی که با هم ترکیب شد باید فر و هر خوانند و نه فر و هر یک ترکیب دیگر مانند آن هست و آن فروشی است که نمی‌توان فروش خواند فر همان کلمه‌ایست که در فارسی امروز فر و فرّه شده و فرّه ایندی بید گمت و در کلمات دیگری مثل فرهمند و فرهومند هم آمده و فرحنده و فرخجسته و فرپور نیز از آن ساخته شده است . در اسامی اشخاص هم آمده است مثل فرامرز و فریبرز .

حسب ، بفتح سین صحیح است یا بسکون آن ؟

گزاردن یا گذاردن ؟

آیا ترجمان ، معرب تر زبان است ؟

اندازی ، اطاز ، كوك ، شربت و مشابه آنها چهگونه است ؟

پرسش : استاد محترم خواهشمندم توضیح فرمایید این کلمه‌ی عربی را که با
حی حطی و سین و ب می‌نویسند حسب (بسکون سین) باید تلفظ کرد یا حسب
(بفتح سین) ؟

پاسخ : اینها دو کلمه است با دو معنی وقتی که بمعنی «بزرگی» و خوب‌بست
در معنی نسبت آوراید «حسب» (بفتح سین) تلفظ کرد اما این کلمه در ضمن بمعنی «شماره
و اندازه» هم هست و باین معنی آنرا هم «حسب» تلفظ می‌کنند و هم «حَسْبُ»
مثلاً هم می‌توان گفت حسب الامر و هم میتوان گفت حسب الامر یا حسب المعمول
و هم حسب المعمول این جا یاد افتاد که دو ترکیب غلط با این کلمه ساخته‌اند و
و از آن غلط‌بایست که باید ترك کرد یکی «حسب الفرمایش» است و یکی ترکیب
«حسب الفرموده» که الف و لام عربی را بر سر فرمایش و فرموده‌ی فارسی آوردن
باستی کا عجیبی است.

پرسش : لطفاً بفرمایید این قیده‌ای زبان عربی را مثل «غفلتن» و «دفعتن»

چگونه باید نوشت باید در آخر آنها بعد از «ت» الف گذاشت یا نه ؟

پاسخ : در زبان عربی درین مورد قاعده‌ای هست و آن اینست که اگر «ت» آخر کلمه تالی مصدری و زائد باشد بهمان «ت» ختم می‌کنند و دیگر الف نمی‌گذارند منتها آن‌ت را کشیده نمی‌نویسند و باصطلاح ت گرد می‌نویسند مثل همین «غفلتن» و «دفعتن» که ت آخر آنها ت مصدری و زائد است یا مثل بفتتن اما اگر ت جزو کلمه باشد و زائد نباشد باید پس از آن الف گذاشت مثل **موقتا** که دو تالی آن جزو کلمه هست و زائد نیست.

پرسش : استاد محترم با وجود اینکه در املائی کلمه‌ی «گذارون» با ذال و «گزارون» با «ز» گاهی بحث کرده‌اند هنوز عده‌ای درست نمی‌نویسند می‌خواستم سرکار در این مورد دستور قطعی بفرمایید.

پاسخ : اینها دو کلمه است از دوریشه و بادو معنی مختلف «گذاشتن» با ذال بمعنی «نهادن» و «قرار دادن» است و «گزارون» با «ز» بمعنی «ادا کردن» و «انجام دادن». بعقیده‌ی من گزارون با ذال بمعنی گذاشتن غلط است و این اشتباه از آنجا پیدا شده که فعل امر هر دو بگزار است بگذار با ذال یعنی بنده و قرار بده و بگزار با «ز» یعنی ادا کن و انجام بده و عده‌ی ساختن مصدر در زبان فارسی اینست که آخر سوم شخص مفرد از فعل ماضی نون علاوه می‌کنند مثلاً از کشت کشتن می‌سازند از دید دیدن از خورد خوردن و چون هیچ سوم شخص مفرد از فعل ماضی در زبان مانع است که آخر آن ت یا ذال بر شود علامت مصدر نون تهاست نه ت و نون و دال و نون درین دو فعل هم قاعده همیست سوم شخص مفرد ماضی فعلش گذاشتن با ذال گذاشت است و مصدر آن هم گذاشتن می‌شود و سوم شخص مفرد ماضی فعل گزارون باز گزارد و مصدر آن گزاردن می‌شود.

این فعل گزاردن با ز سابقاً دو معنی مخصوص هم داشته که برای آن در فارسی لغت دیگر نداریم یکی بمعنی تعبیر کردن خواب بوده است و معبر را بفارسی **خواب‌گزار** با «ز» می‌گفتند و یکی بمعنی ترجمه کردن بوده است و یکی از معانی گزارش با «ز» ترجمه از زبانی بزبان دیگرست چنانکه گزارش با «ز» تعبیر

خواب هم معنی می‌دهد و من عقیده دارم باید کم کم این کلمه‌ی گزارش با « ز » را بجای کلمه‌ی ترجمه‌ی عربی معمول بکنیم .

پرسش : لطفاً بفرمایید آیا ترجمان معرب تر زبان فارسیست ؟

پاسخ : من هم این را شنیده‌ام و حتی در بعضی کتابهای لغت بهمین تفصیل نوشته‌اند اما متأسفانه درست نیست « ترجمه » کلمه‌ی عربی اصیل است که عربها هم ترجمه بفتح جیم تلفظ می‌کنند و هم ترجمه بضم جیم و بمعنی نقل از زبان دیگرست و ترجمان یا ترجمان و یا ترجمان هر سه شکل اسم فاعل ازین مصدرست و هیچ دخلی به توارین فارسی ندارد و اگر از تر زبان فارسی گرفته بودند دلیل ندارد که « ز » را بجیم و « ب » را به میم بدل بکنند چرا تر زبان نگفته‌اند که مخرج « ر » و « ب » هر دو در عربی هست و انگهی تر زبان در زبان فارسی بمعنی چابک زبان و چرب زبان است یعنی کسی که باسانی حرف می‌زند و معنی نقل از زبانی بزبان دیگر ندارد. چنانکه گفتم فارسی ترجمه ، گزارش است و مترجم را گزارنده باید گفت باز هم چنانکه معبر خواب و کسی را که خواب را تعبیر می‌کند خواب گزار یا گزارنده گفته‌اند .

پرسش : ظاهراً این کلمه‌ی ترجمان از زبان عربی بزبانهای اروپایی هم رفته است در این مورد چه می‌فرمایید ؟

پاسخ : بله درستست . این کلمه بزبان فرانسه هم رفته و بدو صورت استعمال می‌شود یکی بشکل **ارژمان** که تنها برای ترجمان سفارت خانها استعمال می‌کنند و یکی هم بشکل « **تروشمان** » بمعنی کسی که از زبانی بزبان دیگر شفاها ترجمه می‌کند و اصل اینها همان کلمه‌ی ترجمان عربیست که از راه زبان ترکی اروپا رفته است .

پرسش : لطفاً بفرمایید کلمه‌ی **اطاق** را چطور باید نوشت با ت دو نقطه و باصطلاح منقوط یا با **طای** دسته دار باصطلاح مآلف ؟

پاسخ : این کلمه اصلاً ترکیست و در زبان ترکی مخرجی که بطای مآلف

بخورد نیست یعنی تایی غلیظ مثل عربی ندارد و دلیل ندارد که ما در فارسی بطای مالف و طای دسته دار بنویسیم و در زبان ترکی بمعنی « خانه » و « خرگاه » و « خیمه گاه » است. کلمه‌های شبیه باین در زبان عربی هست که سابقاً در فارسی بسیار معمول بوده و آن کلمه‌ی وثاق است بمعنی لشکرگاه و بعضی‌ها این دو کلمه‌ی وثاق عربی و اتاق ترکی را باهم اشتباه کرده‌اند و تصور کرده‌اند که هر دو یکیست در ترکی کلمه‌ی دیگری هم هست که در فارسی استعمال می‌شود و آن کلمه‌ی باتلاق است که آنرا هم معمولاً با « ط » مینویسند و بهمان دلیلی که برای اتاق گفتم دلیل ندارد که با تایی دو نقطه و تایی منقوط ننویسیم و باید متوجه بود که فارسی باتلاق مردابست از ماده مردن یعنی جایی که آب در آن مرده است و حرکت نمیکند و چرا ما در فارسی بجای باتلاق مرداب نگوییم چنانکه هنوز هم در گیلان آن قسمت از خلیج را که آب در آنجا حرکت نمیکند مرداب میگویند و مرداب انزلی یا بندر پهلوی امروز معروفست.

پرسش: گویا کلمه‌ی کَمَك هم ترکی باشد و این کلمه را بدوشکل مینویسند بعضی کَمَك و بعضی « کومک » با کاف و میم کدام یک از این‌ها درست‌تر است؟
پاسخ: چنانکه گفتید این کلمه هم ترکیست و در مغولای هم هست چون در خط فارسی ما علامتی برای ضمه نداریم و گاهی جایی که ضمه باشد و او می‌نویسیم کَمَك را هم بعضی بی‌واو نوشته‌اند چون کلمه‌ی کَمَك هم ترکیست و آنرا بی‌واو مینویسیم و کَمَك و کَمَك هر دو یک حکم را دارد دلیل ندارد که یکی را با واو و یکی را بی‌واو بنویسیم یا باید کَمَك و کَمَك هر دو را با واو بنویسیم و یا هر دو را بی‌واو و در میان دو کلمه که هر دو از یک زبان آمده و عیناً مانند یک دیگر هستند تفاوتی بکار نبریم و کار را مشکل نکنیم من عقیده دارم که هر دو را باید بی‌واو نوشت.

پرسش: یکی کلمه‌ی شصت در عدد است که بیشتر با صاد مینویسند و بعضی با سین کدام یک ترجیح دارد؟

پاسخ: قطعاً با سین ترجیح دارد زیرا در کتابهای قدیم همه جا با سین نوشته‌اند و با صاد نوشتن بدعتی است که در این اواخر گذاشته‌اند گویا خواسته‌اند

باشفت با سین که بمعنی قلاب ماهی گیری و انگشت بزرگ دست و پا و نوعی از نیشتر برای زدن و زهی که در انگشت میکرده اند و مضراب سازهاست و معانی دیگر هم دارد مانند زنار و غیره اشتباه نشود، در عدد آنرا با صاد نوشته اند و این درست نیست زیرا که در همه ی زبانها کلمات بسیاری هست که املای آنها یکیست اما چند معنی دارند و اگر بخواهیم این اصل را بپذیریم اسباب زحمت میشود مثلاً در فارسی «روی» هست بمعنی صورت و چهره و «روی» هست بمعنی نوعی از فلز این جا چه باید بکنیم؟

مثلاً «گر» هست مخفف «اگر» «گر» هست بمعنی مرض که موی رامیریزد و «گر» هست بمعنی ریخته موی با این ها چه باید کرد؟ «گر» هست از فعل گردیدن و «گر» هست بمعنی غبار.

گویا صد عدد را هم با صاد نوشته اند برای اینکه با سد عربی بمعنی مانع شدن و جلو گیری کردن و بندی که در مقابل آب می بندند اشتباه نشود. اما درین جا میتوان تا اندازه ای اغماض کرد زیرا که در کتابهای قدیم هم صد عدد را با صاد نوشته اند و هم چنین در ترکیبات آن مثل سیصد و چهار صد و غیره.

اما باین نکته باید توجه کرد که در اشتقاق از صد عدد آنرا با سین نوشته اند مثل سده بمعنی صد سال و يك قرن و جشن سده که صد روز پیش از نوروز بوده است.

مناسبت « آفرین » و « نفرین »

آیا دو کلمه‌ی مشروطه و ناموس فارسی است یا عربی؟

مفهومی از « آن » حافظ و بحث در باره‌ی چند

نکته‌ی مهم دیگر ...

پرسش: آیا میان دو کلمه‌ی آفرین و نفرین مناسبتی هست؟

پاسخ: معنی حقیقی و اصلی نفرین درست صد آفرین است همان طوریکه آفرین اصلاً در لغت بمعنی آرزوی خوبی برای کسیست، نفرین بمعنی آرزو کردن بدی و دعای بد کردنست. در ضمن آفرین بمعنی تحسین و تمجید یعنی بخوبی یاد کردن از کسی آمده است و نفرین هم چون ضد آنست بدی یاد کردن معنی میدهد. ظاهر کلمه حکم میکند گفته شود که نفرین از آفرین ساخته شده و در اصل ناآفرین بوده است چنانکه گاهی در موقع نفی، حرف نفی که ناباشد بنون تنها بدل میشود مثل نبهره و نپاس که در اصل نابهره و ناسپاس بوده است. درین کلمه هم وقتی که «نا» بنون بدل شده الف مدّ دار در میان سنگین بوده کم کم بخودی خود حذف شده و بجای آنکه ناآفرین بگویند نفرین گفته‌اند.

پرسش: تا آنجا که جستجو شده است کلمات مشروطه و ناموس نه فارسی- است و نه عربی پس ریشه‌ی آنها از چه زبان و از چه کلمه و معنای فارسی آنها چیست؟

پاسخ: کلمه‌ی مشروطه اصلاً عربی و صیغه‌ی مؤنث اسم مفعول مشروطه‌ی

زبان عربیست اما باین معنی که حالا در فارسی بکار میبرند در زبان عربی وجود ندارد یعنی بمعنی حکومتی که با مشورت نمایندگان ملت کار بکند. این کلمه‌ی مشروطه را باین معنی در آغاز انقلاب ایران وضع کرده‌اند و آنهم تقلید از ترکان عثمانی بوده است. در زبانهای اروپایی لغتی هست در باره‌ی آنچه ما امروز **قانون اساسی** می‌گوییم در فرانسه آن را **Constitution** می‌گویند و معنی لغوی آن **تشکیل** است زیرا که این قانون تشکیل دولت را میدهد. چون قانون اساسی ایران تقلید از قانون اساسی بلژیک و گاهی ترجمه‌ی کلمه **بکلمه‌ی** آنست باین کلمه که رسیده‌اند گویا در مانده‌اند و مخصوصاً نتوانسته‌اند از آن صفت بسازند زیرا که در فرانسه دولتی را که مطابق این قانون تشکیل میشود **Constitutionnel** یعنی **تشکیلی** می‌گویند. برای کلمه‌ی **Constitution** **قانون اساسی** را وضع کرده‌اند و چندان بد نیست اما نتوانسته‌اند از آن صفت بسازند تقلید از ترکها کرده‌اند و حکومت کونسیتوسیون را **حکومت مشروطه** اصطلاح کرده‌اند و آنها هم که **Constitutionnel** **Constitution** را بجای **Conditionnel** بمعنی شرط و **Condition** بمعنی **مشروط** بکار برده‌اند، اشتباه کرده‌اند این کلمه‌ی مشروطه تا آنجایی که من حدس زده‌ام و گویا حدس من هم کاملاً درست باشد از این جا پیدا شده است. اما ناموس دو کلمه است یکی **فارسی** و یکی **عربی**. ناموس عربی، بمعنی راز دار و آگاه از باطن کار و در ضمن مرد ماهر در کار و سخن چین و مکر نهان و در ضمن بد معنی که مین گاه شکارچی و خوابگاه شیرست در باره‌ی جبرئیل هم گفته‌اند زیرا که از اندیشه‌های نهانی آگاهست. اما ناموس فارسی که اصلاً بمعنی **نیک نامی** و سرافرازی استعمال شده و حالا بیشتر بمعنی **نیک نامی** در زناشویی و آنچه شرف و آبروی کسی بسته است استعمال میشود در اصل کلمه‌ی یونانیست که از قدیم وارد زبان فارسی شده است و البته کلمات یونانی که پیش از اسلام وارد زبان فارسی شده و همین یکی نیست چون ناموس عربی را بهمان معانی که گفتم **نوامیس جمع** می‌بندند بعضی تصور کرده‌اند که ناموس اصلاً عربیست و این مورد خاص و معنی

مخصوص که در زبان فارسی دارد آنهم از عربی گرفته شده است بهمین جهت آنرا هم نوامیس جمع می‌بندند و این درست نیست زیرا که ناموس عربی از ریشه‌ی نمس ساخته شده که بمعنی پنهان کردن رازست و این ریشه ربطی بناموس که در فارسی از زبان یونانی گرفته اند ندارد .

پرسش : در این شعر حافظ «بنده‌ی طلعت آن باش که آنی دارد» «آن» دوم چه معنی دارد ؟

پاسخ : این مصرع از مطلع یکی از معروف‌ترین غزلهای حافظ هست که میگوید :

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد

بنده‌ی طلعت آن باش که آنی دارد

آن دوم اسم اشاره نیست بلکه اسم معنی است اتفاقاً در برخی از فرهنگها هم ضبط کرده اند و بمعنی چاشنی و عقل و شراب و تشخیص و تعیین و شخصیت و کیفیت معنوی در حسن خوبان که بتقریر در نیاید و جمال و حسن گرفته اند درین شعر حافظ پیدا است که بمعنی دلربایی خاصی که در کس باشد و در دیگران نباشد آمده است .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید فارسی کلمه‌ی شعر چیست ؟

پاسخ : در فرهنگها هم جزو کلمه‌ی معانی کلمه سرود و هم جزو معانی کلمه‌ی سرود شعر را آورده اند .

و این هم کاملاً درستست زیرا که سرود و سرود هر دو از فعل سرودن ساخته شده که یکی از معانی آن شعر گفتن است و اینکه حالا سرود را تنها در مورد اشعاری که توأم با موسیقی باشد و در مقام عبادت یا برای تحریک احساسات مثل سرودهای ملی میخوانند بکار می‌برند و هر نوع شعر را سرود نمی‌گویند ضروری باین نمی‌زند که ما بجای شعر عربی سرود یا کلمه‌ی کهنه‌تر ، سرود را استعمال بکنیم . بسیاری از شعرای ما هم کلمه‌ی سرود را بمعنی هر نوع شعر آورده اند .

پرسش : چندی پیش فرمودید بجای جمع ی و نون که علامت جمع عربیست بهتر است که الف و نون استعمال شود مانند حاضرین که فرمودید صحیح آن حاضران است و هم چنین فارغ التحصیلان اما جمع بستن بعضی از کلمات مانند مدعوین به معنی دعوت‌شدگان خالی از اشکال نیست، میتوان آنرا مدعوان گفت یا نه و در ثانی فعل آن که « دعوت » است اسم فاعل آن چه میشود ؟

پاسخ : بنظر می‌آید اولاً بواسطه‌ی اینست که از بس نگفته‌اند گوشه‌های ما عادت ندارد ثانیاً چون واو آخر کلمه‌ی مدعو تشدید دارد مدعوان گفتن قدری سنگین میشود. در اینگونه موارد چاره اینست بجای آنکه با الف و نون جمع ببندیم باها جمع می‌بندیم و اگر مدعوان بنظر وحشی می‌آید مدعوها که بگوییم رفع این اشکال جدید میشود. از همه مهمتر اینست که اگر بجای مدعو که اساساً کلمه‌ی سنگینی است و بسیاری از مردم معنی آنرا نمیدانند دعوت شده بگوییم و دعوت‌شدگان جمع بستن رفع همه‌ی این مشکلات میشود اسم فاعل از دعوت هم داعی است. آنکه دعوت کننده معنی میدهد چنانکه بکسانی که مردم را به دین یا تقیادهای دعوت بکنند داعی می‌گویند.

پرسش : خواهشمندست معنا و اختلاف لغات زیر را بیان فرمایید :

پیرایه ، پیرایش ، آراستن و پیراستن نیز کلمه‌ی آرمین که نام خانوادگی - است از چه کلمه و معنی آن چیست آیا این کلمه فارسی یا خارجی می‌باشد .

پاسخ : پیرایه و پیرایش هر دو از مصدر پیراستن آمده است . اصل معنی این فعل از میان بردن چیزهای زیادی آراستن و زیبا کردن است مثل زدن شاخ و برگ زیادی درخت و یاموی سر و غیره و در ضمن بمعنی کاستن و کوتاه کردن و دیباغی کردن و این گونه کارها هم آمده است و گاهی به معنی بردن آورده‌اند و چون بردن چیزهای زیاد باعث زیبایی میشود بمعنی زینت دادن و آراستن هم هست پیرایش عمل همین فعلست و همه‌ی این معانی را دارد . اما پیرایه که از همین فعل ساخته شده در حقیقت بمعنی حاصل فعل و نتیجه‌ی فعلست . یعنی آنچه بعد از پیراستن

باقی می ماند و زیبا شده است و بهمین جهت بمعنی زیور آمده و در ضمن بمعنی زیبایی و **گهواره‌ی کودک و طبق و ظرف** هم آورده اند. اما امروز بیشتر بمعنی چیزیست که ضرورت نداشته باشد و برای آرایش بکار ببرند چنانکه هر کس برسرخن دیگری چیزی اضافه بکند که ضرورت نداشته باشد می گویند بآن پیرایه می بندد. اما **آراستن** یا آرایش کردن بمعنی زینت دادن و زیبا کردنست و در ضمن بمعنی **نظم و ترتیب** راهم میدهد زیرا نظم و ترتیب، هر چیزی را زیباتر میکند. حالا که این موضوع پیش آمد و این سؤال را کردید خوب شد این مورد پیش آمد که این نکته را بگویم که سلمانیها این روزها اصرار دارند اسم دکان و مغازه خود را آرایشگاه بگذارند در صورتی که اگر راستش را بخواهید آرایشگاه یعنی آنجایی که که خانمها را بزرگ میکنند و باصطلاح متجددین توالت میکنند آرایش باصطلاح امروز یعنی بزرگ و توالت کوتاه کردن موی سر و تراشیدن ریش و این گونه کارها را پیرایش باید گفت و مورد استعمال این لغت درست در همین جاست، باین ترتیب اگر من یکروزی مغزه‌ی سلمانی چه برای خانمها و چه برای آقایان باز بکنم اسم آنرا میگذارم **پیرایشگاه** کلمه‌ی آرایشگاه بدر آن جایی می خورد که در نظراتها هنرپیشگان را گریم میکنند یعنی بصورتی در می آورند که روی صحنه‌ی نمایش بهتر جلوه بکنند. مثلاً کلمه‌ی آرایش را میتوان درعکس بجای زآوش استعمال کرد. ولی کلمه‌ی آرمین در فرهنگها نیست و بنظر من باین شکل هم درست نیست یعنی اول آن آ نباید باشد بلکه **الف** مفتوح باید باشد یعنی آرمین از همین دست استامی خاص در داستانهای ایرانی تنها در يك جا دیده شده است و آن هم بصورت **کی** آرمین پسر کیقباد. **کی** را که از اول آن برداریم آرمین می ماند. نه آرمین. اساساً يك نکته‌ی بسیار مهم هست که باید در نظر گرفت و آن اینست که چون در خط لاتین و زبانهای اروپایی برای آ و ا یعنی فتحه **ك** علامت بیشتر نیست کلمات زبانهای قدیم ایران یعنی زبان اوستا و پارسی باستان را که خاورشناسان بخط لاتین نقل کرده اند در هر دو جا چه برای آ و چه برای ا و فتحه (a) (آی خط لاتین) را گذاشته اند و

در بسیاری از موارد کسانی که از اصل کلمه و ریشه‌ی آن بی‌خبر بوده‌اند بجای آنکه بخوانند آ خوانده‌اند از جمله همین کلمه‌ی ارمین است که گویا ارمین خوانده‌اند و نام گذاشته‌اند. از همه رایج‌تر این کلمه‌ایست که آپادانا می‌نویسند و میخوانند با سه‌الف ممدود در صورتی که باید آپه‌دانه خواند و این کلمه ریشه‌ی همین لفظ آبدان فارسی امروزست «آپه» یعنی آب و دانه‌های همان کلمه‌ی «دان» امروزست و در الفاظی مانند خاکدان و زغال‌دان و قلمدان و نمکدان و قنددان و غیره که باقی در آخر آن فتحه بوده است و نه‌آی ممدود، اما کلمه‌ی ارمین بفتح الف پیدا است که از ریشه‌ی آرام و آرامش و آرمیدن آمده است. منتهی‌آی اول آن در همان زمانهای قدیم با الف مفتوح یعنی آ تبدیل شده است.

بحث در باره‌ی :

بشما فکر میکنم ، اورا نمی فهمی ، روی شما حساب میکنم ، نقطه‌ی نظر ، حمام کردن ، فرش دست بافت ، جزء یا خورد ، عطف بشماره‌ی فلان و طبق ماده‌ی فلان . . .

پرسش و پاسخ : یکی از دوستان قدیم چند روز پیش با تلفن مفصل با من صحبت کرد و چندین مورد را یادآوری کرد . ایرادات او همه متوجه این نکته‌ی بخصوص بود که اینروزها بسیاری استعاره‌ها و ترکیبهای اروپایی وارد زبان فارسی شده است و من کاملاً باو حق میدهم . سابقاً ایرانیان مقید بودند در همه جا ناموس زبان فارسی را رعایت بکنند و زبانهای خارجی را در زبان فارسی مؤثر ندانند متأسفانه اینروزها دامنه‌ی این تصرفها دارد بجایی میکشد که میترسم فارسی درست بی‌عیب و اعمه فراموش بکنند . این ترکیبات و جمله‌ها مثل اینست که روز بروز زیادتر میشود . آنچه من تا بحال دقت کرده‌ام اتفاقاً این شیرین کاریها را کسانی میکنند که چندان تسلطی هم در زبانهای اروپایی ندارند و این کار را یکنوع خودنمایی میدانند *عجالة* چند مورد را من بیاد دارم يك مورد که اغلب میشنوم اینست که معمول شده است در موسیقی میگویند فلان آهنگ را اجری میکنیم و این ترجمه از زبان فرانسه است . کسی که فارسی درست حرف میزند باید بگوید فلان آهنگ را می‌زنیم در نمایشنامه‌ها میگویند اجری میکنیم و فارسی درست آن اینست که بگوییم فلان نمایش را میدهیم همینطور وقتیکه بشما فکر میکنم یا روی شما فکر میکنم همان حال را دارد فارسی

درست آنست که بگوییم من بفکر شما هستم و یا در فکر شما هستم و همین طور اگر بگویند بفلان مطلب فکر میکنم «سب نیست باید گفت در فکر فلان مطلب هستم حتی درین مورد من کلمه‌ی اندیشه را از کلمه‌ی فکر مناسب‌تر میدانم و چه ضرر دارد بگویند در اندیشه‌ی شما هستم و یا در اندیشه‌ی فلان مطلب هستم . بعضی مردم میگویند هرچه کله‌ی خود را حفر میکنیم فلان مطلب را نمیفهم .

این هم ترجمه‌ی تحت اللفظ از زبان فرانسه است . حفر کردن در زبان ما بمعنی کندن و گود کردن است آیا راستی این آقای که میگوید کله‌ی خودم را حفر میکنم منته بر میدارد و روی کله‌ی خود میگذارد و آنرا سوراخ میکند و چیزی از مغز خود بیرون میکشد . شاید این نوع تازه‌ای در زبان فارسی باشد باید گفت هرچه بخود فشار میدهم نمیتوانم این مطلب را کشف بکنم . کسانی که زبان ساده را بکار میبرند میگویند هرچه زور میزنم نمیتوانم بفهمم .

پرسش : بعضی‌ها میگویند ما همدیگر را نمی‌فهمیم . نظر استاد چیست ؟

پاسخ : فهمیدن یعنی معنی چیزی را درک کردن و بدست آوردن و در مورد

اشخاص نمیتوان گفت من او را نمی‌فهمم زیرا باصطلاح صرف و نحو فهم اسم معنی - است و نه اسم ذات . اگر کسی چیزی میگوید و طرف مقصود او را درک نمیکند و یا دو نفر که بایکدیگر حرف میزنند با هم موافق نیستند در فارسی باید گفت ما مقصود یکدیگر را نمی‌فهمیم یا درک نمیکنیم یا حرف یکدیگر را نمی‌فهمیم ساده‌ترین اصطلاح فارسی اینست که بگوییم من ازین مطلب یا ازین موضوع سردر نمی‌آورم .

در فارسی فعل دریافتن عیناً همان معنی فهمیدن را میدهد و چه ضرر دارد بگوییم این مطلب را در نمی‌یابم . شنیدم بعضی‌ها هم میگویند هرچه کله‌ی خود را می‌شکافم نمی‌فهمم . تصور این کار را بکنید که کسی کله‌ی خود را بشکافد یعنی چاقو بردارد و سر خود را شکاف بدهد یا با اهر این کار را بکند .

پرسش : گویا این که بعضی میگویند روی شما حساب میکنم همین حال

را دارد

پاسخ : البته روی کسی حساب کردن یعنی کسی را خواباندن و روی بدن او جمع و تفریق و ضرب و تقسیم کردن ! و بعوض اینکه کاغذ بر دارند و روی کاغذ این کار را بکنند روی تن کسی این کار را میکنند . چه مانع دارد درین مورد بگویند انتظار این کار را از شما دارم یا بشما اطمینان میکنم یا اطمینان دارم و یا اعتماد دارم .

پرسش : آیا این ترکیب نقطه‌ی نظر که این همه رایج شده درست است ؟

پاسخ : بهیچ وجه درست نیست و این هم باز ترجمه‌ی تحت‌اللفظ از زبان فرانسه است . سابقاً بجای این که بگویند از نقطه‌ی نظر اخلاقی یا سیاسی میگفتند از نظر اخلاقی و سیاسی و دیگر احتیاجی بکلمه‌ی نقطه نیست . بجای اینکه بگویند نقطه‌ی نظر من اینست میگفتند نظر من اینست .

پرسش : لطفاً توضیح بفرمایید آیا حمام کردن درست است ؟

پاسخ : این که دیگر از همه بدترست زیرا خود فرانسویها هم نمیگویند حمام کردن میگویند حمام گرفتن و باز این هم فارسی نیست . در فارسی همیشه گفته‌اند حمام بردن یا حمام رفتن اگر مراد کس دیگری باشد باید گفت او را بحمام میبرم و اگر مقصود خود گوینده است باید بگوید بحمام میروم . چه فرق میکند که حمام نمودن باشد و یا خصوصاً در خانه ، مثلاً بچه را که میخواهند شست و شو بدهند چه مانع دارد بگویند بچه را بحمام می‌برم و یا بحمام می‌برم . از همه ساده‌تر اینست که بگویند بچه را می‌شویم یا شست و شو می‌دهم . بنده گاهی میبینم که حتی کلمه‌ی فارسی را هم غلط بکار میبرند مثلاً چند روز پیش قالی فروشی از بازار بمن تلفن کرد و پرسید آیا باید گمت فرش دست باف یا فرش دست بافت ؟ گفتم اگر مقصودتان فرشیت که با دست بافته‌اند باید بگویید فرش دست بافت یعنی با دست بافته شده و دست باف که بگویید مراد آن کسیست که فرش را با دست می‌بافت زیرا که باف اسم فاعل و مخفف بافنده است یعنی کسی که می‌بافت و بافت اسم مفعول و بمعنی بافته شده است و مخفف بافته است . گوشی تلفن را که بر من

گذاشتم یادم افتاد چندی پیش تابلو بزرگی دیدم که روی آن نوشته شده بود یزد باف
 همانوقت دلم میخواست بدان شرکت تلفن بکنم و بگویم آقا جان یزد باف یعنی
 جایی که شهر یزد را در آنجا می بافند و آیا واقعاً شهر یزد را با آن طول و تفصیل
 در شرکت خودتان می بافید و آیا شهر مثل کرباس و چلووار قابل بافتن است؟ گویا
 منصوبشان اینست که درین شرکت پارچه هایی را که در یزد می بافند می فروشند.

پرسش: استاد محترم این کلمه که در تلفظ و املاي آن شك هست یعنی خرد
 خورد کدام درستست؟

پاسخ: اصل کلمه خرد بی واوست مقابل کلان. کلان یعنی بزرگ و درشت
 و خرد یعنی کوچک و ریز. این که برخی آنرا با واو می نویسند و حتی خورد
 تلفظ میکنند درست نیست و هر جا این کلمه با کلمه‌ی دیگرتر کیب شده خرد بی واو است
 مثل خرده گیری و خرده بینی و خرده فروشی. اتفاقاً یادم افتاد که این دو
 ترکیب خرده گیری و خرده بینی را در قدیم همیشه بجای انتقاد بکار برده اند و
 بهترین کلمات در مقابل انتقاد عربیست و در کمال اطمینان میتوان گفت: خرده-
 بینی یا خرده گیری ادبی امامن خرده بینی را ترجیح میدهم زیرا که خرده گیری
 نامزد پشت به معنی ایراد و اعتراض بی مورد استعمال میشود در صورتیکه خرده-
 بینی این عیب را ندارد.

پرسش: در نامه‌های اداری معمول شده است در جواب کسی مینویسند عطف
 بنامه‌ی شماره... آیا این درستست؟

پاسخ: یکی از معانی عطف عربی که درین مورد بکار میبرند چنانکه
 فرهنگ نویسان معنی کرده اند سخن را بسخن بازگردانید نیست یعنی مطلب را دو
 باره از سر گرفتن و دنبال کردن. اگر نامه‌ای سابقاً نوشته اند و میخواهند در
 توضیح و ناپید و تکمیل آن چیزی بگویند درستست که بگویند عطف بنامه‌ی سابق
 یعنی برای تکمیل و توضیح آن اما اگر کسی نامه‌ای نوشته باشد و بخواهند جواب
 او را بدهند دیگر عطف مورد ندارد زیرا که این جواب توضیح و تکمیل نامه‌ی آن

شخص نیست چه مانع دارد بنویسند پاسخ نامه‌ی شما یا در جواب نامه‌ی شما .

پرسش : مکرر در مکاتیب و مقالات روزنامه‌ها دیده‌ام می‌نویسند طبق ماده‌ی

فلان قانون یا طبق دستور فلان کس آیا بنظر استاد این کلمه ناقص نمی‌آید ؟

پاسخ : طبق در عربی معانی متعدد دارد و یکی از معانی آن چیز است که بچیز

دیگر بچسبانند و در فارسی بمعنی مطابق و موافق استعمال کرده‌اند و این معنی مخصوص

بزبان فارسیست وقتی که می‌خواهند بگویند این مطلب مطابق ماده‌ی فلان قانونست یا

مطابق دستور کس است حتماً باید در اول آن کلمه « بر » را بیاورند و مطابق بگویند بر طبق

ماده‌ی فلان قانون یا بر طبق دستور فلان کس و اگر طبق تنها بگویند و بر طبق

نگویند درست نیست .

آیا این کتابها را باید خواند؟

مهمترین کتاب دربارہی صنایع شری، ادبیات و تاریخ ادبیات فارسی
کدام است؟

بحث دربارہی تلفظ اعداد مرکب

و: اینجانبه، مدیره، رقاصه و کمینہ

پرسش: لطفاً توضیح فرمایید که آیا نه کتاب، کیمیای سعادت غزالی، زین-
الاحزاب گردیزی، سیاست نامه، قابوسنامه، اسرار التوحید، ترجمه تفسیر طبری
(که شباهت تفسیر طوسی نوشته‌اند)، تفسیر ابوالفتوح، تفسیر میبدی و گلستان سعدی
را عمده‌اً باید مطالعه کرد یا برخی از آنها را؟

پاسخ: ازین سئوالی که کردید بسیار ممنون شدم زیرا که بحث درین زمینه
اهمیت فوق‌العده‌ای برای زبان فارسی دارد. اولاً این نکته را بگویم که در عصر و
دهه‌های ما هر زبانی مورد استعمالهایی پیدا کرده که در قدیم نبوده، در قدیم نثر را
تنها برای این میخواستند که یا تاریخ یا کتاب اخلاق و فلسفه و موعظه، یا کتابهای
مذهبی و علمی بآن بنویسند عده‌ی خواننده از امروز خیلی کمتر بود، صنعت چاپ
در همه جا رواج پیدا نکرده بود و بهمین جهت يك نوع نثر مصنوعی پر تکلف را
که چند نویسنده‌ی بی‌ذوق برای خود نمایی و برای این که نشان بدهند زبان عربی
را خوب میدانند اختراع کرده بودند سرمشق و سند برای زبان فارسی میدانستند

امروز گذشته از کتابهای علمی، ما زبان فارسی را برای روزنامه، مجله، اعلان، قوانین و آیین نامه‌ها، مکاتبات دولتی، رمان، داستان، تئاتر، رادیو و تلویزیون در همه جا لازم داریم و هیچ کدام از موارد استعمالی که گفتم جای فضل فروشی و خود نمایی نیست، زبانی که درین موارد بکار می‌بریم باید زبانی باشد که خواننده‌ی متوسط برای فهم آن مجبور نشود بکتاب لغت رجوع بکند، باید در منتهای سادگی و روانی و بقول بچه‌ها مثل آب باشد. درین صورت کتابهایی را که عمداً برای خود نمایی مشکل نوشته‌اند و حتی کلماتی از زبان عربی در آنها آورده‌اند که عربها خودشان هم بزبان نمی‌آورند باید بکنار بگذاریم.

از جمله تاریخ و صاف، تاریخ معجم، مرزبان نامه، دردی نادره، در ردیف دشوارترین و پیچیده ترین آثار گذشته قرار دارند.

پرسش: پس این که قدما این کتابهایی را که اسم بردید ترجیح میدادند برای چه بود؟

پاسخ: اولاً قدمای ما این احتیاجاتی را که ما امروز داریم نداشتند. ثانیاً عقیده‌ی بسیار نادرستی داشتند و آن این بود که هر چیزی هر چه مشکل تر باشد و دیرتر مردم آنرا درک بکنند بیشتر اهمیت دارد و عالمانه تر است!

پرسش: استاد محترم لطفاً کتابهایی در صنایع شعری، دستور زبان فارسی و تاریخ ادبیات فارسی از ابتدا تا معاصر را معرفی فرمایید.

پاسخ: بهترین کتاب در صنایع شعری کتاب حدائق المحرفی دقایق الشعر تألیف رشید الدین وطواط شاعر معروف قرن ششم است که تا کنون چند بار چاپ شده است. دیگر کتاب «دستور نامه» تألیف آقای دکتر مشکور است. اما تاریخ ادبیات فارسی بهترین کتاب تاریخ ادبیات آقای دکتر ذبیح‌الله صفا استاد دانشکده‌ی ادبیات است و بدو رده‌ی معاصر نرسیده است.

دیگر ترجمه دو جلد سوم و چهارم تاریخ ادبیات ایران از ادوارد براون خاور شناس انگلیسی است که جلد سوم را آقای علی اصغر حکمت بنام از سعدی

تا جامی ترجمه و چاپ کرده است و جلد چهارم را با ذیلی درباره‌ی ادبیات معاصر مرحوم رشید یاسمی چاپ کرده است .

پرسش : بنظر می‌رسد که در تلفظ کلمات از یازده الی نوزده فقط کلمه‌ی چهار ده صحیح گفته می‌شود و بقیه‌ی کلمات که بترتیب می‌بایست یک ده و دو ده و سه ده و پنج ده الی آخر گفته شود بطوری که استحضار دارند بصورت معمول ادا می‌گردد . در صورتی که تلفظ کلمه‌ی چهار ده صحیح باشد علت ادای بقیه‌ی کلمات بصورت معمول چیست و آیا تغییر تلفظ آنها در اثر تحولی پیش آمده است یا خیر؟ لطفاً در این مورد توضیح فرمایید .

پاسخ : علت این که یازده را یک ده و دوازده را دو ده و سیزده را سه ده و پانزده را پنج ده و شانزده را شش ده و هفده را هفت ده و هجده را هشت ده و نوزده را نه ده نگفته اند اینست که اولاً اگر دوازده را دو ده می‌گفتند معنی بیست میداد یعنی دو بار ده و دو ده تا سه ده سی معنی می‌داد و نه سیزده و پنج ده پنجاه معنی میداد و شش ده شست و هفت ده هفتاد و هشت ده هشتاد و نه ده نود میشد برای این که این اشتباهات پیش نیاید یازده و دوازده و سیزده و پانزده و شانزده و هفده و هجده و نوزده گفته اند . اصل کلمه‌ی یازده هم یانزده بوده است چنانکه در کتابهای قدیم همین طور نوشته‌اند و دوازده را دوانزده نوشته‌اند یعنی یانزده و دوانزده هم مانند پانزده و شانزده بوده است اما هفده را در کتابهای قدیم هفت ده و هجده را هیجده و هژده یا هیژده هم نوشته‌اند در هفده اگر هفت ده می‌گفتند ، (ت) و (دال) یشت سر هم سنگین می‌شد و همین طور اگر هجده را هشت ده می‌گفتند باز (ت) و (دال) که دنبال هم باشند کلمه را سنگین میکنند و این کار را در زبان دری یعنی این زبانی که امروز ما حرف می‌زنیم از خیلی قدیم کرده‌اند .

پرسش : می‌خواستم بپرسم این که خانمها در موقعی که چیزی می‌نویسند و بخودشان این جابه می‌گویند درستست ؟

پاسخ : ازین نادرست تر چیزی نیست . چون در زبان عربی مذکر و مؤنث هست

و یکی از محسنات زبان فارسی اینست که این اشکال را ندارد تصور کرده‌اند که برعایت زبانهایی که مذکر و مؤنث دارند برای زنان حتماً باید صفت مؤنث بیاورند و حتی اسامی مذکر را مؤنث بکنند مثلاً برای خانمی که دبستان یا دبیرستانی را اداره میکند مدیره بگویند در صورتی که در زبان عربی هم برای این مقصود چنین کلمه‌ای نیست و همین طور کلمه رئیس یعنی زنی که ریاست بکند در عربی نیامده است مدیره تنها مؤنث صفت مدیر و رئیس مؤنث صفت رئیس است. در عربی گاهی برای صفت مذکری که بجای اسم استعمال میشود کلمه‌ی مؤنث معمولست مثل شاعر که مؤنث آن شاعره آمده است و حتی رقاچه هم درست نیست مگر این که صفت باشد. در نتیجه‌ی همین اشتباهات کلمه‌ی جانبه را هم جعل کرده‌اند. مردان برای اینکه من نگویند و نویسند و من گفتن را بی جهت بی ادبی فرض کرده‌اند در حق خودشان گفته‌اند این جانب در صورتی که جانب در اصل زبان تازی بمعنی پهلوست و در فارسی بمعنی سوی و جهت و طرف هم استعمال شده است. با همه‌ی اینها دلیل نیست که زنان خودشان را جانبه بگویند زیرا که نه تنها برخلاف قاعده است بلکه جنبه‌ی تحقیر و توهین هم دارد زیرا که **جانبه** در لغت عرب بمعنی **زن کوتاه قد و خوار و ذلیل** است و دلیل ندارد که زنی خود را پست بکند و این لغت را در باره‌ی خود بکار ببرد. درین جانکنه‌ی دیگری هم هست و آن اینست که برخی و مخصوصاً خانمها تصور کرده‌اند که **کمینه** مؤنث کمین است و زنی که می‌خواهد شکسته‌نفسی بکند باید بخود کمینه بگوید. چون در فارسی مذکر و مؤنث نیست کمینه مؤنث کمین نیست و **کمین** و **کمینه** مثل **مهین** و **مهینه** هر دو یک معنی دارد چنانکه **دیرینه** همان معنی **دیر** را دارد و من چنانکه سابقاً هم گفتم هیچ دلیلی نمی‌بینم که کسی که از خود حرف بزند ضمیر من را نیاورد و اگر مردست این جانب بگوید یعنی این طرف و این سمت و اگر زنست این جانبه یا این کمینه بگوید. در هیچ زبانی من سراغ ندارم که کسی از من گفتن احتراز بکند و همین طور کسی که برای خودش ما می‌نویسد و می‌گوید باید این عادت را ترک بکند زیرا که ماضی جمع است برای چند نفر و نه برای یک نفر.

تلفظ صحیح «مفاصا» چیست؟

مبانی واپسین، آخر، کافر و املائی درست زرع

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید نتیجه‌ای را که از حساب بدست می‌آید مفاصا (بضم ویم) باید گفت یا مصافا بفتح آن زیرا که درین مورد اختلاف است .

پاسخ : فسی (به کسر فاء) یا فسی بفتح فاء در زبان عربی بمعنی جدا کردن چیزی از چیزی و جدا کردن است و مفاصا ازین ریشه آمده است یعنی عمل جدا کردن . صفا بمعنی صاف شدن و روشن شدن است . از ماده فسی مفاصات بمعنی جدا کردن آمده است اما از ماده صفا مصافات یا مصافا نیامده است در باره‌ی حساب چون غرض جدا کردن است و نه صاف شدن ، پیدا است که مفاصا باید گفت . در همین زمینه اشکال دیگریست و آن اینست که پاك کردن حساب را تسویه باید گفت یا تصفیه «تسویه» اصلاً بمعنی راست و برابر کردن است و در مورد حساب بهمین صورت آمده است .

اما چون روشن کردن حساب و پایان رساندن آنرا در فارسی پاك کردن میگویند و میگویند فلان حساب پاك شد برخی تصور کرده‌اند که درین مورد باید تصفیه گفت که بمعنی صاف کردن و پاك کردن است اما در عربی درین مورد تنها کلمه‌ی تسویه بکار رفته است و نه تصفیه .

پرسش : می‌خواستم بپرسم این کلمه‌ی عربی (آخر) که بمعنی واپسین است و در مقابل اول بکار میبرند ، آخر درستست یا آخر (یعنی بفتح یا بکسر خاء) ؛

پاسخ : این هر دو کلمه در عربی هست آخر بفتح بمعنی دیگر و دیگری و آخر

بکسر بمعنی پسین و ضد نخستین است .

پرسش : گویا کلمه‌ی کافر هم همین حال را دارد .

پاسخ : بله اصل آن در عربی کافر Kofr است اما در فارسی معمول شده است

کافر بگویند .

پرسش : استاد محترم حالا که گفتگو از آخر و آخر پیش آمد بفرمایید آیا

این تر کیب بالاخره درست است یا نه ؟

پاسخ : این از بدعت‌های مترجمان دوره‌ی اخیر است که این تر کیب غلط را

ساخته‌اند و بیشتر زیر سر کسانی است که از فرانسه ترجمه کرده‌اند در فرانسه کلمه‌ی

Enfin هست که اصلاً بمعنی خلاصه و مختصر است چنانکه در فارسی هم می‌گوییم

خلاصه‌ی کلام و مختصر کلام برای نتیجه گرفتن از مطلب در ضمن این کلمه عیناً

همان معنی سر انجام و عاقبت در فارسی را می‌گویند مثل این که می‌گوییم سر انجام

این کار با آخر رسید و عاقبت این کار تمام شد درین صورت این تر کیب بالاخره نه

تنها غلط است بلکه لزومی هم ندارد بجای اینکه بگوییم بالاخره فلانی وارد شد

آیا بهتر نیست بگوییم سر انجام وارد شد ؟

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید این کلمه که در مقیاس طول بکار می‌برند ذرع

با (ز) است یا ذرع با (ذال) ؟

پاسخ : ذرع با (ز) بمعنی کشت و کاشتن است و درین جا مورد ندارد .

ذرع با (ذال) بمعنی اندازه گرفتن جامه و باصطلاح خودمان گز کردن است و اصل آن

در عربی ذراع است بمعنی پهناى يك دست یا باصطلاح خودمان يك وجب و در

ضمن بمعنی آرنج و بازو هم هست و بهمین جهت يك ذراع یعنی با اندازه‌ی بلندی از

سر انگشت تا آرنج که در قدیم مقیاس طول بوده است در فارسی هم ذراع را باین

معنی آورده‌اند و هم ذرع را پس مقیاس طول ذرع با (ذال) است نه ذرع با (ز)

بحث در باره‌ی پساوندها...

رو باره ، همایون یا همیون ، رسمن یا رسمن و مشابه آنها کدام در سنسکرت؟

طرز بنای صفت از افعال امر در فارسی و چند نکته‌ی مهم ادبی دیگر

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید پساوند «چی» که در کلمات **شکارچی** و **تماشاچی** و غیره آمده چیست و آیا درست است یا نه؟

پاسخ : این پساوند را از زبان ترکی گرفته‌اند و در ترکی در باره‌ی کسانی که متصدی و یا دارنده‌ی چیزی باشند استعمال میشود متأسفانه در فارسی در باره‌ی این پساوند خیلی زیاد روی کرده‌اند و انواع و اقسام کلمات مرکب با «چی» درین زمانهای اخیر معمول شده است اگر هر دو جزء کلمه ترکی باشد میتوان پذیرفت مثل **چورکچی** یعنی متصدی نان که از چورک بمعنی نان ساخته شده یا **باشماقچی** بمعنی کفش دار که از بشماق بمعنی کفش ساخته اند یا **قورچی** بمعنی اسلحه‌دار که از قور بمعنی اسلحه ساخته ان اما چی در دنبال کلمات فارسی بنظر من زشت است و باید ترک کرد مثلاً **قاطرچی** را در فارسی درست است **تربان** باید گفت یا **خرکچی** را از قدیم **خر بنده** می‌گفتند برای همین دو کلمه‌ی **شکارچی** و **تماشاچی** الفاظ فارسی داریم **شکارچی** را **شکار افکن** و حتی گاهی **شکاری** گفته‌اند و **تماشاچی** را میتوان با کمال سهولت **تماشاگر** یا **تماشایی** گفت هرچنین چه ضرر دارد بجای **شیپورچی** بگوییم **شیپوردار** و بجای **تفنگچی** بگوییم **تفنگ‌دار** یا بجای **توپچی** بگوییم **توپ بان** یا **توپ‌بر** یا **توپ انداز** بسته باینکه توپچی مستحفظ باشد یا راننده‌ی آن

و یا کسی که توپ را در میکند .

پرسش : استاد محترم! جمع قاضی قضاة درستست یا قضاة (با تشدید ضاد) ؟
پاسخ : حتماً قضاة زیرا که در اصل عربی تشدید ندارد و نظایر دیگر هم هست مثلاً کافی را کفاة بدون تشدید جمع می بندند و بهمین ترتیب جمع قاضی قضاة است بدون تشدید .

پرسش : آیا تابستانه و زمستانه که بیشتر سر زبان فروشندگان هست درست است یا نه ؟

پاسخ : بهیچ وجه درست نیست زیرا که در فارسی منسوب بتابستان را تابستانی باید گفت، باید گفت کفش تابستانی نه تابستانه و منسوب بزستان هم زمستانی میشود و نه زمستانه و باید گفت رخت زمستانی نه رخت زمستانه قاعدهی ساختن کلماتی که به آنه ختم میشود و بعضی از آنها هم صفت است و هم باصطلاح من معین فعل یعنی صفتی که معنی فعل را روشن میکند اینست که اسم را بالف و نون جمع میبندند و ها در آخر آن اضافه میکنند مثلاً خسرو را جمع می بندند میشود خسروان و بعد از آن خسروانه می سازند و همین طور شاهانه از شاه و جانانه از جان و مردانه از مرد و زنانه از زن و بچگانه از بچه که جمع آن بچگان میشود حتی با کلمات عربی همین کار را میکنند شاعر را شاعران جمع می بندند و شاعرانه میگویند و صمیم را صمیمانه و متأسف را متأسفانه و حتی با صفات مرکب این کار را میکنند مثل بدبختانه و دلبرانه و غیره در هر صورت زمستانه و تابستانه نمی توان گفت .

پرسش : آیا با هر صفت مرکب میتوان این کار را کرد مثل روشنفکرانه و صاحبدلانه و خود پسندانه و داوطلبانه و غیره ؟

پاسخ : اگر کلمه سنگین نشود میتوان این کار را کرد مثل داوطلبانه ام، تصدیق بفرمایید که روشنفکرانه و صاحبدلانه و خدا پسندانه خیلی سنگین است و بهمین جهت باید آنها را غلط دانست چنانکه مثلاً اگر کارگرانه بگویم چقدر کلمه سنگین و دراز میشود یا آزادی طلبانه و آزادی خواهانه که همین حال را پیدا میکند .

پرسش: آیا این کلمه‌ی ده را که بعضی دیه مینویسند درست میدانید؟
پاسخ: در قدیم برای این که حرکت بعضی از کلمات را معین بکنند که در خط عربی جز اعراب گذشته وسیله‌ی دیگر نیست گاهی ه و گاهی ی را جانشین کسره می‌کردند مثل «که» که در قدیم کی با یاهم نوشته اند و چه که چی هم نوشته اند در کلمه‌ی ده هم برای اینکه با ده عدد اشتباه نشود دیه می‌نوشتند اما کسی دیه نمی‌خواند و همه ده میخواندند و دلیل آن کلمه‌ی دهگمان است که متأسفانه درین اواخر دیده ام بعضی دیه گمان مینویسند و در شعر هم متأخرین گاهی بهمین صورت آورده اند و بهیچ وجه درست نیست.

پرسش: لطفاً توضیح فرمایید کلمه‌ی «همایون» را که گاهی در کتابها همیون نوشته اند آیا درست است؟

پاسخ: خیر درست نیست حتماً این کلمه الف دارد و از همان کلمه‌ی همای معروف ساخته شده است چون در خط عربی قدیم و مخصوصاً در قرآن گاهی الفهای ممدود را نمی‌نویسند مثلاً رحمان را رحمن و ملانکه را ملئکه نوشته اند و حتی تصور کرده اند که این کار را در زبان فارسی هم میتوان کرد و همایون را همیون نوشت.

پرسش: آیا این دو کلمه‌ی فریبا و کوشا که اخیراً خیلی پیش از سابق استعمال آن دو رواج گرفته است درست است و اگر درست است مطابق چه قاعده‌ایست؟

پاسخ: بله هر دو درست است و حتی خیلی هم فصیح است. قاعده اینست که با آخر اول شخص مفرد فعل امر الف اضافه میکنند و از آن صفت میسازند مثل همین فریبا از فریب بمعنی فریبنده و کوشا از کوش بمعنی کوشنده و نظایر بسیار برای این کلمات در فارسی داریم مثل رسا از رسیدن ورس و گویا و جویا و پویا از کوی و جوی و پوی و شنوا از شنو و پزا از پز و زیبا از زیب و بینا از بین اما از هر مصدری نمیتوان ساخت چنانکه از گردیدن گرداو از دوختن دوزا و از سوختن سوزا ساخته‌اند و در ضمن کلمات قدیمی هست که حالا دیگر استعمال نمیشود

مثل میرا از مردن گاهی هم از فعل مرکب میسازند مثل تازه را از فعل تازه زاییدن و دیر پا از فعل دیر پاییدن .

پرسش : کلمه‌ی هزینه را که فرهنگستان بجای خرج تصویب کرده - است آیا در هر جایی که سابقاً کلمه‌ی خرج عربی را بکار میبردند میتوان استعمال کرد؟
پاسخ : نه در همه جا مثلاً درین اصطلاح فارسی که هر چه میگویم بخرجش نمیرود نمیتوان گفت هر چه می گویم بهزینه‌اش نمی رود .

پرسش : استاد محترم سابقاً دیدم در باره‌ی آن چیزی که روز و ماه و سال را در آن چاپ میکنند و معمولاً تقویم میگویند کسی نوشته بود ارزیابی سال ۱۳۳۸ بجای تقویم سال ۱۳۳۸ آیا این درست است ؟

پاسخ : نه تنها درست نیست بلکه خنده دار هم هست . کلمه‌ی تقویم عربی در فارسی دو مورد استعمال دارد یکی همان که شما گفتید و صورت روز و ماه و سال در آن نوشته میشود و دیگر تقویم بمعنی قیمت کردن است فرهنگستان ارزیابی را برای تقویم بمعنی قیمت کردن بکار برده است و آن را از کلمه‌ی ارز و ارزش بمعنی قیمت گرفته‌اند و تنها مورد استعمال آن در همین جا است نه هر جایی که کلمه‌ی تقویم عربی استعمال میشود .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید که این کلمه را عمران (بکسر عین) ببرد خواند یا عمران (بضم عین) ؟

پاسخ : اصل کلمه در زبان عربی عمران بضم اول است بمعنی آبادانی این که بعضی عمران بکسر میخوانند بواسطه‌ی اینست که نام پدر موسی پیغمبر عمران بوده است و یکی از سوره های قرآن آل عمران است تصور کرده‌اند همه جا باید عمران بگویند اما بنگاه عمران غلط و درست آن بنگاه عمران است .

پرسش : خوب شد این دو کلمه‌ی آبادانی و آبادی را فرمودید آیا هر دو يك معنی دارد ؟

پاسخ : نه آبادانی بمعنی عمل آباد کردنست مثلاً میگویم مالک دودر

آبادانی ده خود اهمال میکند اما آبادی بمعنی جای آباد شده است مثلاً میگوییم شهر یزد پانصد آبادی دارد اما بالعکس نمیتوان گفت مالک در آبادی ده خود اهمال میکند و نمیتوان گفت آبادانی های مهم اطراف طهران و رامین و شهریارست .
پرسش : استاد محترم آیا این جمله « در روی فلان موضوع کار کردم

و روی این مطلب فلان کسی مطالعه کرده است » درست است یا خیر؟
پاسخ : کاملاً حق باشماست . این هم نظیر همان ترجمه های غلطی است که بعضی از آنها را گفتم و از شیرین کاریهای مترجمان امروزه است که از زبان فرانسوی ترجمه میکنند در فرانسه کلمه sur دو معنی دارد یکی بمعنی روی چیزی و دیگری بمعنی در باره چیزی این آقایان بجای این که بگویند فلانی در باره ی تاریخ فلان چه مطالعه میکند گفته اند در روی تاریخ فلان جا و بجای آنکه بنویسند در باره ی فلسفه داروین کار میکند نوشته اند در روی فلسفه ی داروین مثل اینکه فلسفه ی داروین را روی زمین پهن کرده باشند و در روی آن فلان کار را کرده باشند که البته بامنطق وفق نمیدهد .

پرسش : ملاحظه فرموده اید که بجای نو آموز الف است را که سابقاً نمیخواندند بکلمه ی پیش می چسبانند حالا غلیظ تلفظ می کنند و مثلاً میگویند ایران وطن عزیز ما است . آیا این درست است ؟

پاسخ : بنظر من نه تنها نادرست بلکه زشت هم هست الف « است » همیشه می افتد مثلاً دیر است فحاط است باید گفت دیرست . یا هوا گرم است را باید گفت هوا گرمست و حتی در قدیم این الفا را نمی نوشتند و در ترکیب هوا گرمست هم آخر گرم را بسین اول کلمه ی است می چسبانند بطریق اولی ایران وطن عزیز ما است نباید گفت و باید گفت ایران وطن عزیز ما است چنانکه نمی گوییم این کفش مال شما است و این مادر تو است و این پدر من است .

بهبود یا بهبودی

تلفظ صحیح کشتی ، بازرگان ، بناگوش ، درست ، طراز و تخفیف کلمه‌ی شالوده و ناامید چگونه است ؟

بعث دربارہی يك جمله از گلستان صمدی
و صحبت در بارہی کلمه‌ی یانکی ؟

پرسش : استاد محترم . برخی کلمه‌ی «بهبودی» را «بهبود» مینویسند و تلفظ میکنند لطفاً بفرمایید کدام يك درست‌تر است ؟

پاسخ : متأسفانه در برخی از فرهنگها این کلمه را «بهبودی» یعنی با یا ضبط کرده اند ولی این درست نیست زیرا که بهبود خود اسم فعل است یعنی اسمی که از فعل ساخته شده است و اگر بهبود صفت بود ممکن بود یا با آخر آن بیفزایند تا حالت اسم را پیدا بکند ولی بهبود صفت نیست و چنانکه گفتم اسم فعلست و معنی آن حالت بهتر شدن یا بهتر کردن است مانند کم بود که حالت کم بودن را میرساند کسانی که بهبودی مینویسند تصور میکنند که بهبود حالت صفت را دارد و چون اسم مرکب است دیگر حاجت به یا که در آخر صفت می‌آورند تا آنرا تبدیل با اسم بکنند نیست .

پرسش : آیا کشتی بکسر اول درستست یا کشتی بفتح اول ؟

پاسخ : فرهنگ نویسان هم کشتی ضبط کرده اند و هم کشتی و در زبان مردم هم همین حال را دارد بهمین جهت باید هر دو را درست دانست و بیشتر بسته به عادتست

که کسی کشتی تلفظ میکند و دیگری کشتی .

پرسش : آیا طراز را باتای دو نقطه باید نوشت یا باطای مالف ؟

پاسخ : تر از اصلا کلمه‌ی فارسی و مصدر آن تر از یدن است باتای دو نقطه بهمین جهت فرهنگستان هم که تر از نامه را برای صورت عایدات و مخارج شرکت ها وضع کرد باتای دو نقطه تصویب کرد . اما این کلمه بزبان عربی هم رفته و عربها باطای مالف نوشته‌اند و دلیلی ندارد که در فارسی املا‌ی عربی آنرا رعایت بکنیم .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید بابل بنم سوم درستست یا بابل بکسر سوم ؟

پاسخ : هر دو درستست و اسم دو شهر مختلف است شهری که پایتخت آسوریان قدیم بوده و حال ویرانه‌هایی از آن در عراق یابین النهرین باقیست بابل بکسر سوم - است و بابل بنم شهر دیگریست در مازندران که در کنار رودی واقع شده که اسم آن رود هم بابل است و نواحی مجاور آنرا بابل کنار میگویند .

پرسش : آیا این کلمه‌ی شالوده را با واو باید دانست یا شالده بی واو ؟

پاسخ : هر دو کلمه درستست اصل کلمه‌ی شالوده با واوست و شالده بی واو مخفف آنست چنانکه بیهده هم مخفف بیهوده است این که در فرهنگها شالده را ضبط کرده‌اند و شالوده را ننوشته‌اند برای اینست که فرهنگ نویسان کلمه‌ای را که همه میدانند و معمول همه است ضبط نمیکنند و آنچه را که معمول نیست یا کمتر معمول است مینویسند چون شالوده را همه میدانند تنها شالده را که کمتر معمول است ضبط کرده‌اند .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید تفاوت کلمه‌ی ناامید و نومید چیست ؟

پاسخ : هر دو کلمه درستست منتهی اصل کلمه اومید بوده است که بعد مختصر شده و بصورت امید در آمده است از اومید کلمه‌ی نااومید ساخته‌اند و چون سنگین بوده است دو الف را از وسط‌انداخته‌اند و کلمه را کوتاه کرده‌اند و نویسندگان نومید گفته‌اند و از امید هم کلمه ناامید را ساخته‌اند و بهمین جهت هر دو درستست .

پرسش : استاد محترم : آیا بنا گوش بافتح باء درستست یا بنا گوش با ضم آن ؟

پاسخ : حتماً بنا گوش بضم ب درستست زیرا که این کلمه از لفظ بن بمعنی ته و بیخ و کلمه‌ی گوش ساخته شده و معنی آن بیخ گوش است و باید گفت بنا گوش نه بنا گوش .

پرسش : اخیراً معمول شده مثلاً بجای بیست و پنجم مهر ماه میگویند بیست و پنج مهر ماه آیا این درستست ؟

پاسخ : بیخ وجه درست نیست زیرا که این جا جای خود عدد نیست بلکه جای مرتبه‌ی عدد است هم چنانکه دوم و دومی را نمیشود دو گفت . مثلاً کسی نمیگوید پسر دو من بجای پسر دوم من روز بیست و پنجم را هم نمیتوان روز بیست و پنج گفت .

پرسش : پس این اشتباه از کجا پیدا شده است ؟

پاسخ : این اشتباه را گویا اول کسانی که از زبان فرانسه ترجمه کرده‌اند رواج داده‌اند در این زبان روز بیست و پنجم را هم میتوان بیست و پنجم گفت و هم میتوان بیست و پنج گفت منتهی در اول آن حرف تعریف می‌آورند . در فارسی که اینکار را نمیتوان کرد حتماً باید بیست و پنجم مهر ماه گفت و نه بیست و پنج مهر ماه . چنانکه کسی نمیگوید رسیدیم بر روز سه مهر ماه بلکه میگوید رسیدیم بر روز سیم مهر ماه .

پرسش : آیا بازار همان بفتح راء درست است یا بازار همان بضم آن ؟

پاسخ : حتماً بازار همان زیرا که در اصل بازار همان بوده است یعنی کسی که در بازار کار میکند و مخفف بازار همان . بازار همان میشود نه بازار گن .

پرسش : در کتابها و جراید زیاد مینویسند . ینگنی دنیا لطفاً بهر ما یید اینجا کجاست ؟

پاسخ : این کلمه مرکب از يك لفظ ترکی ینگنی است که با یاونون و گف

مینویسند اما خود تر کها یعنی تلفظ میکنند بمعنی نو، جدید و تازه و مراد از ینگى دنیا همین آمریکا است که اروپائیان تا مدتی بآن دنیای جدید میگفتند زیرا که تازه کشف شده بود و دنیای جدید را بترکی ترجمه کرده ینگى دنیا گفته‌اند و از راه زبان ترکی بایران هم سرایت کرده است لابد یادتان هست که یکی از آبادیهای سر راه طهران بقزوین ینگى امام نام دارد که عوام ینگه امام میگویند و آنهم بمعنی ام مزاده‌ی تازه است.

پرسش: لطفاً بفرمایید نمسه کجاست و این کلمه را کدر کتابهای سابق آمده است چگونه باید تلفظ کرد؟

پاسخ: باید نمسه تلفظ کرد و آن همین کشور اتریش امروزیست. این کلمه از زبان روسی آمده و اصل آن در روسی نیمیتس Nimiets است بمعنی بیگانه روسها بآلمانها و اتریشها. نیمیتس Nimiets میگفتند زیرا که نسبت بروسها بیگانه بودند هم چنانکه عربها هم بنفأبما ایرانیان عجم میگفتند یعنی غیر عرب. کلمه‌ی نیمیتس روسی هم در قرون گذشته در ایران به نمسه بدل شده است و حتی اتریش را نمساوی هم نوشته‌اند.

پرسش: ختا که اینهمه در شعر آمده و ختا و ختایی گفته‌اند کجاست و آیا باید با تخی دو نقطه نوشت یا با طای مالف؟

پاسخ: ختا یا ختای نام قسمت غربی کشور چین است و روسها هنوز بچین می‌گویند کیتای Kitay اما چرا باید با طای مالف نوشت، این که کلمه‌ی عربی نیست اگر در شعر با طای مالف نوشته‌اند خواسته‌اند جناس یا تجنیس با خطای عربی بمعنی خبط و اشتباه بکنند و گرنه با تخی دو نقطه مینوشتند.

پرسش: آیا این کلمه زوار است بفتح زاء یا زوار بضم زاء؟

پاسخ: در عربی هر دو کلمه هست زوار بفتح یعنی بسیار زیارت کننده و صیغه‌ی مبالغه است برای کسی که مکرر بزیارت رفته باشد و زوار بضم جمع زائر است یعنی زیارت کنندگان. بنابراین جمع کسانی را که از زیارت بر میگردند زوار باید

گفت یعنی زائران و زیارت کنندگان و نه زوار .

پرسش : استاد محترم توضیح فرمایید این شعر سعدی چه معنی دارد ؟

نخا بندم ولی نه در بستان شاهد م من ولی نه در کنعان

پاسخ : راستش را بخواهید این شعر را در دهان سعدی گذاشته اند سعدی این مطلب را گفته است ولی به نثر و نه بشعر در دیباچه ی گلستان می گوید **نخل بندی دانه ولی نه در بستان و شاعدی فروشم ولی نه در کنعان** در قدیم کسانی بوده اند که از موم ، گل و گیاه درست میکرده اند و می فروخته اند چنانکه هنوز هم گاه گاهی دیده میشود و این اشخاص را **نخل بند** می گفتند یعنی کسی که با موم گل و گیاه بسازد و رنگ بزند . کسانی هم بوده اند که با موم شکل انسان و جانوران را می ساختند و با آنها نقش بند می گفتند این که سعدی گفته است :

«نخل بندی دانه ولی نه در بستان» یعنی میتوانم با موم ، گل و گیاه بسازم ولی در بستان جای این کار نیست زیرا که گل و گیاه در آنجا هست و دیگر حاجت بساختن با موم نیست و این که می گوید شاعدی فروشم ولی نه در کنعان کنعان نام یکی از شهرهای قدیم فلسطین است و شاعدی در عربی معانی فراوان دارد از آن جمله هم بمعنی زن خوش اندام و زیبا و هم بمعنی مرد خوب روی است و کنعان نام شهر است که یعقوب پدر یوسف پیامبر در آنجا بود و چون در داستان یوسف هست که برادرانش بر او حسد بردند و او را بچاه افکندند و مردم کاروانی او را یافتند و اسیر کردند و فروختند سعدی می گوید شاعدی فروشم ولی نه در کنعان یعنی مرد زیبادارم که بفروشم اما جای فروش آن در کنعان نیست که یوسف در آنجا است زیرا که یوسف بزیبایی معروف بوده است و مقصود واقعی سعدی ازین تعبیر اینست که هنر دارم اما در برابر هنرمندتر از خود کاری از من بر نمی آید . کسانی که در گلستان سعدی دست برده اند این دو جمله ی سعدی را بساین صورت بشعر در آورده اند و گفته اند :

نخل بندم ، ولی نه در بستان شاهد م من ولی نه در کنعان

ببینید چه تفاوتی در میان آن دو جمله فصیح و محکم سعدی با این شعر هست .

آقا زاده یا خانم زاده؟

بعضی در باره‌ی امدان، جمع اساسی منتشر ۴ به‌ها و غیر «افوظ و
امداد کلمات همزه دار

تلفظ درست «ابریشم»

آیا تربیت، خوی طبیعی را می‌تواند از بین ببرد؟

پرسش: کاغذیست از یک دوشیزه‌ی ۱۵ ساله که ضمن آن سؤال جالبی کرده
می‌گوید آیا حرف ژ فارسی است؟ مثلاً ژاله و ویژه و ازین قبیل جزو کلمات فارسی
هستند پس چرا اسم ژرژ و ژان و ازین قبیل جزو فارسی نیستند و جزو کلمات
خارجی اند؟

پاسخ: البته همه‌ی کلمات زبان ما که ژ دارند مثل ژاله و ویژه و ویژه ویژه
فارسی هستند بجز یک کلمه که آنرا غلط می‌خوانند و آن کلمه‌ی هژبر بمعنی شیرست
این کلمه فارسی نیست و عربیست و باید با ژ خوانده شود.

اما چه شده که در زبانهای دیگر هم کلماتی مثل ژرژ و ژان و نظایر آنهاست این
بواسطه‌ی اینست که در بعضی از زبانهای اروپا هم مثل فارسی مخرج ژ هست از آن
جمله در زبان فرانسه و در هر صورت در خیلی از زبانها حرف ژ نیست.

پرسش: لطفاً توضیح فرمایید چرا در موقع نوشتن اعداد فارسی همگان

می نویسند یکصد دویست سیصد و حتی خود جناب عالی هم شاید چندین مرتبه نوشته باشید در صورتی که خوبست بنویسند یکصد دویست سه صد الی آخر . . .

پاسخ : این بسته بعادت اشخاص است زیرا که هم صد درستست و هم یکصد و بهمین جهت بعضی ها صد می گویند و برخی یکصد اما دویست ظاهراً مخفف ده بیست یعنی ده تا بیست تا است و بهمین جهت برخی این شکل و برخی آن شکل دیگر را بکار می برند در سیصد هم «یا» جانشین «ها» ی اصل کلمه است کلمه در اصل بوده است سه صد و چون سه صد گفتن قدری سنگین است سیصد گفته اند .

پرسش : سؤال دوم اینست که مثلاً شخصی با فرزند خویش در خیابان راه می رود دوستی با او می رسد بعد از سلام و تعارف می گوید آقا زاده چند کلاس درس خوانده اند چرا نمی گوید خانم زاده مگر کلمه ی زاده از زاییدن نیست اگر نیست پس چرا می گویند نوزاد ؟

پاسخ : فعل زاییدن معانی مختلف دارد یکی از معانی آن بچه آوردن مادرست که هم در مورد انسان بکار می برند و هم در مورد حیوانات دیگر چنانکه می گویند گربه زاییدم یعنی دیگر آن بوجود آوردن و نیست را هست کردن است و بهمین جهت در مورد پدر که فرزندی آورده است می گویند و درین جزاین و زاییدن در حق پدر و مادر هر دو یکسان بکار می رود مثل امامزاده که نسبت به پدرست و شاعرزاده که آنهم نسبت به پدرست و بهمین جهت طفل نوزاد را هم می توان پدر نسبت داد و گمت آقای فلان اخیراً نوازدی پیدا کرده است یکی از معانی زادن و زاییدن هم ایجاد کردنست چنانکه فتنه را می گویند می داید یعنی ایجاد می شود و زادن و زاییدن در ضمن بمعنی ترشح کردن آب و جوشیدن چشمه از زمین هم آمده است .

پرسش : لطفاً بفرمایید جمع اغاتی مثل کوچه و بچه ، کوچه ها و بچه هاست و یا کوچها و بچهها ؟

پاسخ : از قدیم هر وقت کلمه ای را که آخر آن ها (ه) هست با ها جمع

می‌بستند یکی ازین دو ه را حذف می‌کردند مثلاً نامه‌ها را نامها و جامه‌ها را حاه‌ها می‌نوشتند اما چون بعضی از این کلمات به‌ردو صورت در زبان فارسی هست یعنی با ه و هم بی ه بهتر اینست که هر دو ه را بنویسند تا نامه با نام و جامه با جام و کوچه با کوچ اشتباه نشود اما در بچه‌ها که با چیزی اشتباه نمی‌شود و بچ در زبان فارسی نیست ضرر ندارد که بچه‌ها یعنی بایک ه بنویسند و اما در هر دو مورد بهتر اینست که هر دو ه را بنویسند تا هیچ اشتباهی پیش نیاید.

پرسش : تلفظ کلمه‌ی ابریشم بافتح شین درستست یا با ضم شین ؟

پاسخ : کلمه‌ی ابریشم را فرهنگ نوین بهر دو شکل ضبط کرده است اما چون در زبان عرب که این کلمه را از فارسی گرفتند ابریشم و ابریشم ضبط کرده‌اند پیداست که اصل فارسی آن ابریشم بافتح شین بوده است و در شعر هم با کم و غیره قافیه کرده‌اند نه با هم و دم و مردم و مخفف آنرا هم بریشم می‌گویند و نه بریشم.

پرسش : لطفاً بفرمایید کلمه‌ی مساله (بالف) درست است یا مسئله (با نندازه) ؟

پاسخ : مساله را بالف باید نوشت زیرا حرکت خود همزه فتنه است و الف درین جا علامت حرکت فتنه میباشد.

پرسش : خواهشمندم توضیح بفرمایید مقصود از گفتن این دو بیت شعر چیست ؟

شعر اول اینست :

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و آدم شد

پاسخ : اولاً قافیه آدم نیست و مردم است زیرا این شعر از قطعه‌ی دو بیتی از گلستانست که می‌فرماید :

پسر نوح بابدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

و مردم با گم قافیه می‌شود نه آدم امام مقصود سعدی اینست که نوح پیغمبر پسری

نا اهل داشت که بفرمان پدر رفتار نکرد و از خاندان پیغمبری پدرش او را بیرون کردند و طرد کردند اصحاب کهف سه زاهد بوده اند از بنی اسرائیل که در کهف یعنی در غاری در شکاف کوه شب و روز عبادت می کردند و از مردم کناره گرفته بودند و سگی داشتند که پاسبان آنها و شریک زهد و عبادت آنها بود بهمین جهت چون پی نیکان را گرفت یعنی بانیکان محشور شد مردم شد یعنی جزو آدمیان شد و بمقام شریف انسانیت رسید مراد سعدی اینست که اگر پسر پیغمبری کارناشایست بکند از پسری او می افتد و اگر سگی با مردم زاهد و عابد هم نشین بشود مثل ایشان خواهد شد.

پرسش : شعر دوم اینست :

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود .

پاسخ : بچه گرگ را اگر آدمی زادگان پیش خود بیاورند و مانند آدمی -

زادگان تربیت بکنند سرانجام طبیعت حیوانی او غلبه خواهد کرد و تربیت انسانی را از یاد می برد و خوی گرگی را پیش می گیرد .

بیماری واگیر یا واگیردار؟

بیماری واگیر، از درستی بله و نادرستی و بلوغ و نظایر آنها معانی لازم، لزوم، لوازم، لوازمات و فرق دین و مذهب و املاء بهتر خواب و اتفاقاً و مشابه آنها چیست؟

استاد سعید نفیسی: در برنامه‌های اخیر ما بیشتر بطرح سئوالهای شنوندگان رادیو ایران و دادن جواب به آنها پرداختیم و مجال نشد بعضی مسائل را که گاهی خودمان در نظر می‌گرفتیم طرح کنیم بهمین جهت امروز نخست چند مسأله را که خودمان در نظر داریم طرح میکنیم و بعد به پاسخ دادن پرسشها می‌پردازیم.

گوینده: لطفاً اجازه فرمایید مسائل مختلف را مطرح کنیم. چندی پیش این موضوع طرح شده بود که در باره‌ی بیماریهایی که مبتلای آن میشوند واگیر باید گفت یا واگیردار؟ یعنی بیماری واگیر یا بیماری واگیردار کدام درستست چه می‌فرمایید؟

استاد: اینگونه صفت‌ها را صفت فاعلی می‌گویند زیرا که حانشین اسم فاعل میشود و کار اسم فاعل را میکند. قاعده‌ی ساختن آنها اینست که کلمه‌ی دیگری را با اول شخص فعل امر ترکیب میکنند چنانکه در همین کلمه‌ی واگیر، «وا» را با «گیر» که اول شخص امر از فعل گرفتن است ترکیب کرده‌اند و صفت فاعلی ساخته‌اند اتفاقاً ازین گونه صفت‌ها از فعل گرفتن بسیار ساخته شده. مانند بهانه‌گیر از بهانه گرفتن و زمین‌گیر از زمین گرفتن و جهانگیر از جهان گرفتن و دستگیر از دست

گرفتن . درین کلمه‌ی واگیر اصل فعل **واگرفتن** است بمعنی سرایت کردن و درین صورت دیگر بفعل دیگر حاجت نیست و واگیردار غلط است و تنها باید واگیر گفت .
گوینده : بعضی در باره‌ی این دو کلمه‌ی **بوالهوس** و **بوالفضول** که در شعر فارسی بسیار آمده است تردید دارند که اولاً آیا درستست یا نه و ثانیاً باید با **واو** یعنی **بوالفضول** و **بوالهوس** نوشت یا چنانکه گاهی در کتابها دید شده **بلهوس** را باب **ول** و **هو** و **واو** و **وسین**، بلفضول را باب **ول** و **ف** و **ضاد** و **واو** و **لام** نوشته‌اند .
 درین زمینه چه می‌فرمایید ؟

استاد : این دو کلمه هر چند که ترکیب عربی دارد از مختصات زبان فارسیست و از آن ترکیب‌اتیست که شکل خاصی دارد در زبان عرب کلمه‌ی **اب** را که بمعنی پدرست برای ملکیت در اول کلمه‌ی دیگر می‌آورند مثل کلمه‌ی **ابوالفضائل** یعنی دارای فضیلت‌ها در فارسی آمده‌اند از کلمه‌ی **هوس** **ابوالهوس** ساخته‌اند یعنی دارای **هوس** و از کلمه‌ی **فضول** **ابوالفضول** ساخته‌اند در باره‌ی کسی که سؤال بی‌جا میکند حتی در قدیم کلمه‌ی **ابوالکاه** هم بغلط بکار رفته است که از کلمه‌ی **کاه** ساخته شده .
ابوالکاه را بمعنی کامیاب و کامران استعمال کرده‌اند . در ضمن چون ایرانیان الف اول کلمه‌ی **ابو** را در کنیه‌ها حذف می‌کرده‌اند و مثلاً بجای **ابوالحسن** **بوالحسن** و بجای **ابوبکر** **بوبکر** می‌گفته‌اند با این کلمات هم همین معامله را کرده‌اند **ابوالهوس** شده است **بوالهوس** و **ابوالفضول** شده است **بوالکاه** .
 تصرف سومی که کرده‌اند اینست که **واو** را هم حذف کرده‌اند و چنانکه گفتید در بسیاری از کتابهای قدیم در **بلهوس** و **بلفضول** و حتی در **بلکاه** **ب** را به **لام** چسبانده‌اند و این کار را هم از قدیم کرده‌اند پس در اینصورت اولاً هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که **بوالهوس** و **ابوالفضول** و **ابوالکاه** را **بوالهوس** و **بوالفضول** و **بوالکاه** بگوییم و ثانیاً نه تنها ضرر ندارد بلکه بهترست و او زیادی را از این کلمات بزدانیم و همان طور که گفتم و قدما نوشته‌اند **ب** را به **لام** بچسبانیم . اکنون چند سؤال از شنوندگان رادیو ایران مطرح میکنیم :

پرسش: نوشته‌اند در يك مجله‌ی معروف و (بنوبه‌ی خودمهم) خواندم نوشته شده بود **لوازمات آیامگر** لوازم خود جمع لازم نیست؟ اگر چنین است پس برای چه آنرا مجدداً با الف و تا جمع بسته‌اند؟

پاسخ: کاملاً درست است زیرا که لوازم خود جمع است منتهی جمع لزوم- است نه جمع لازم درین صورت چون لوازم خود جمع است دلیل ندارد بار دیگر جمع ببندیم و لوازمات بگوییم.

پرسش: حالا کداین بحث مطرح شده لطفاً پیرامون سه لغت لازم، لزوم، لوازم توضیحات کافی بفرمایید.

پاسخ: لازم اسم مفعولست که فارسی درست آن در بایست است یعنی چیزی که بآن برای کاری نیازمند هستند لزوم را در فارسی ادبی در بایستگی باید گفت و اسم مصدرست لوازم چنانکه گفتم بیشتر جمع لازمه است یعنی چیزی که برای کاری بآن نیازمند هستند.

پرسش: استاد محترم تقاضا دارم دو لغت دین و مذهب را معنی و روشن فرمایید که آیا هر دو فارسی است یا خیر؟

پاسخ: مذهب کلمه‌ی عربیست از ماده‌ی ذهب بمعنی روش زیرا که اصل فعل ذهب بر معنی رفتن است. اما دین کلمه‌ایست که از فارسی عبری رفته است بهترین دلیل هم اینست که پیش از اسلام که هنوز زبان عرب در ایران رایج نشده بود بدین زردشتی به دین و دین بهی می‌گفتند یعنی بهترین دینها و تر کیمیات قدیمی دین در فارس بسیارست مثل دین دار و دین یار و بد دین و بی دین و دینور و دینشاه و نام یکی از کتابهای مذهبی زردشتی بزبان پهلوی **داستان دینیک** بود که بفارسی امروز **داستان دین** میشود پس این از کلماتیست که از فارسی عبری رفته یا اینکه تصادف کرده است که در هر دو زبان بیک معنی و بیک شکل بکار رفته است. در هر صورت دین اعم از مذہبست زیرا که دین ممکنست شامل چند مذہب بشود مثلاً دین اسلام شامل مذہب اهل سنت و مذہب شیعه یا مذہب جعفری یا مذہب اثنی

عشری و نظایر اینهاست و هم چنین دین نصاری یا عیسوی یا مسیحی شامل مذهب کاتولیک و مذهب پرتستان و مذهب ارتودوکس میشود پس هر روش که در هر دین هست يك مذهب است و دین شامل مذاهب و روشهای مختلف است .

پرسش : یکی از شنوندگان رادیو ایران ، معنی این شعر حافظ را خواسته است :

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح هست خاکی که بآبی نخرد طوفان را

پاسخ : بله حق دارند معنی این شعر قدری پیچیده است . در داستان طوفان نوح هست که چون طوفان همه‌ی جهان را فرا گرفت و نوح خواست بکشتی سوار شود از هر چه در روی زمین بود نمونه‌ای با خود برداشت که چون طوفان فرو نشیند دوباره از آنها برخوردار شود و حتی از هر يك از جانوران هم يك نمونه با خود سوار کشتی کرد . درین شعر حافظ می‌گوید یار مردان خدا باش و چون مردان خدا متواضع و خاکسار هستند در کشتی نوح خاکی هست یعنی همان مقدار خاکی که از زمین برداشته‌اند که با همه‌ی حقارت و فروتنی که دارد طوفان را بآبی نمی‌خرد یعنی آبرویی برای طوفان قائل نیست و بطوفان اهمیت نمیدهد درین صورت مردان خدا هر چه حقیر باشند مانند آن مقدار خاکی هستند که با کسی از طوفان ندارند .

پرسش : نامه‌ایست که ضمن آن دو سؤال کرده‌اند یکی این که در کلماتی نظیر فوراً ، مثلاً ، اصلاً ، اتفاقاً ، مجدداً ، آیا میتوان آنها را با نون نوشت یعنی بجای الف نون گذاشت ؟

پاسخ : اساساً يك نکته‌ی بسیار مهم درباره‌ی خط هست و آن اینست که هر چه خط بتلفظ نزدیک‌تر باشد و تلفظ را بهتر برساند کار را آسان‌تر میکند و معلوم نیست چرا باید با الف نوشت و نون تلفظ کرد ولی متأسفانه هنوز بسیاری از زبانها گرفتار املاهای قدیم و اصلی برخی از کلمات هستند و میخواهند باین وسیله ریشه و اصل آنها را نشان بدهند و در فارسی هم رعایت همین نکته را درباره‌ی کلمات عربی

کرده اند. تأسف دیگر اینست که این اصلاحات از دست افراد ساخته نیست و کاریست که باید مقامات صالح بکنند و تا آنها این کار را نکرده باشند اینگونه اصلاحات را دیگران نمی‌پسندند و در حکم غلط نویسی میدانند پس ناچار باید فعلاً از آنها خودداری کرد.

پرسش: دوم آنکه کلمات خواب، خواهر، خویش را بی واو نوشتن تاحدی برای آموزندگان زبان فارسی آسان تر میباشد، لطفاً بفرمایید اصولاً چه مانعی ممکن است برای این امر وجود داشته باشد؟

پاسخ: درین کلمات هم همان اشکال هست در قدیم اگر خواب و خواهر و خویش را با واو نوشته‌اند برای اینست که این کلمات را مثل امروز تلفظ نمی‌کردند خواب KHIVAB و خواهر را KHIVAHAR تلفظ میکردند چنانکه هنوز در برخی از ایلات و روستاهای ایران خواهر را خوهر Khohar تلفظ میکنند. اگر خویش را با واو نوشته‌اند برای اینست که با خویش بی واو که بمعنی گاو آهنست اشتباه نشود. حالا بسیاری از آن تلفظ‌های قدیم تغییر کرده‌است امامتأسفانه این قبیل کارها در اختیار افراد نیست.

پرسش: یکی از دانش‌آموزان نیز دو سؤال کرده است.

سؤال اول اینست که کلماتی مانند ایتالیا و طهران را بچه جهت بات دو نقطه می‌نویسند و کدام یک از این دو در زبان فارسی صحیح تر میباشد؟

پاسخ: در کلماتی که از زبانهای اروپایی وارد شده است برعکس باید تالی نقطه دارد یا تالی منقوط نوشت زیرا که در زبانهای اروپایی تلفظ طای مالف نیست پس همچنانکه قبلاً هم گفته‌ام بهتر اینست که ایتالیا و اتریش و امپراتور و امپراتریس و پتر کبیر و پترزبورگ و این گونه کلمات را با تالی منقوط یعنی نقطه دار بنویسند اما در کلمه‌ی تهران باید متوجه بود که در زبانهای سابق ایران طای غلیظی مانند طای مالف عربی بوده است و برای این که اصل این کلمات را نشان بدهند این کلمات

را باطای مآلف نوشته اند مثل طهران و طالقان و طیس و طارم و طهماسب و امثال اینها اما امروز دیگر در فارسی این طای غلیظ را کسی تلفظ نمیکند و از میان رفته است و هیچ ضرر ندارد که طهران را با تای منقوط یا دو نقطه بنویسیم .

پرسش : یکی از شنوندگان قرائت صحیح این شعر را خواسته است :
توان نمود زهر چیز اجتناب ولی زمرگ ، کس نتواند که اجتناب شود
شود از لحاظ دستور زبان فارسی صحیح بکار رفته یا خیر ؟ آیا بهتر نبود
مجتنب شود و یا اجتناب کند بکار برده میشود ؟

پاسخ : البته این شعر باین ترتیب درست نیست و می بایست این طور باشد :
توان نمود زهر چیز اجتناب ولی زمرگ ، کس نتواند که اجتناب کند

تعبیر بیتهای حافظ

در آردی که برای فاعلهای شکر، قیل، شرد می آورند . . .
 بحث درباره‌ی : بهر مند و بهره‌مند، تلفظ صحیح دریغ و ارجمند
 و صندوق و مشابه آنها

آیا دو کلمه‌ی پیدایش و نرمش درست هست یا خیر؟

پرسش : لطفاً این شعر حافظ را معنی فرمایید :
 آن که ده به هفت و نیم آورد بس سودی نکرد

فرصت بادا که هفت و نیم را ده می‌کنی
 پاسخ : این بیت آخر قطعه ایست که چهار بیت است و برای پادشاهی گفته
 و سه بیت اول آن این است :

پادشاهها لشکر توفیق همراه تو اند	شیر اگر بر عزم تسخیر جهان ره می‌کنی
با چنین جاه و جلال از پیشگاه سلطنت	آزایی و خدمت دل‌های آفر می‌کنی
بافریب رنگ این تیغ خم زنگار فام	که بر وفق مراد صبغة اله می‌کنی

این قطعه خطاب به پادشاهیست که رقیبی داشته و حافظ امیدوار بوده است
 او بر رقیب خود غالب بشود و با او می‌گوید: لشکر توفیق همراه تست یعنی خدایا ز تست
 و اگر بتوانی جهان را بگیری موقع آن رسیده است با این همه جاه و جلالی که
 در پیشگاه سلطنت داری غافل نیستی و دل‌های آگاهان را بدست می‌آوری با وجود
 آنکه این تیغ خم زنگار نام یعنی این آسمان کبود مردم را فریب میدهد تو کار را

بدستور صبغة الله یعنی دین اسلام می‌کنی بعد می‌گوید :

آن که ده باهفت و نیم آورد بس سودی نکرد

فرصت بادا که هفت و نیم را ده می‌کنی

این شعر در همه نسخه‌ها هست منتهی پایان مصرع آخر را گاهی هفت و نیم

را ده می‌کنی گاهی هفت و نیم باده می‌کنی نوشته اند.

تعجب درین جاست که تا کنون کسی در صدر پیدا کردن معنی این شعر بر نیامده و بهر کتابی رجوع کردم در باره‌ی آن بحث نکرده‌اند پس از مدتی تفکر عاقبت باین نتیجه رسیدم که درین شعر آخر هفت و نیم و ده باید اشاره بمبلغ پولی باشد و مراد از آن حقوق یا مستمریست که شاید باشخاص میداده‌اند مثلاً در ابتدا مبلغ ده دینار میداده‌اند و سپس دیگری آمده دو دینار و نیم از آن کم کرده و هفت دینار و نیم داده است و مردم منتظر آن بوده‌اند پادشاه جدیدی که سر کار می‌آید دوباره ده دینار سابق را بجای هفت دینار و نیم بدهد.

این که حافظ می‌گوید «آنکه ده با هفت و نیم آورد بس سودی نکرد» یعنی کسی که ده را بهفت و نیم تبدیل کرد فایده‌ای از این کار نبرد و روزگار او را مجال نداد «فرصت بادا که هفت و نیم را ده می‌کنی» یعنی خدا بتو فرصت و توفیق بدهد تا این هفت و نیم را دو باره ده بکنی یعنی همان مبلغ ده دینار سابق را بدهی بجز این توجیه دیگر هیچ استنباط دیگری نمیتوان ازین شعر حافظ کرد.

پرسش : نامه‌ایست بامضای ق. م. سؤال اولش اینست که آیا در کلماتی که آخر آنها به ه ختم میشود و دارای پساوند مند میباشد باید ه حذف شود یا بدون تغییر بماند مانند کلمات بهره مند و علاقمند؟

پاسخ : تردیدی نیست که های آخر جزء اول را باید نوشت تا بهره مند و علاقه مند خوانده شود و اگر ننویسیم بهره مند و علاقه مند خوانده خواهد شد

پرسش : دومین سؤال اینست که آیا در جملاتی مانند (آهن و مس و سرب مهم ترین فلزات روی زمین میباشد) باید جمله با جمع ختم شود یا با مفرد یعنی

درین جمله باید می باشند نوشت یا می باشد؟

پاسخ: در جمله‌ای که فاعل متعدد شد گاهی فعل را جمع می‌آورند و گاهی مفرد. در این فاعلهای مسلم ندارد وقتی که فاعلها جانداران یا باصطلاح ذیروح باشند فعل را جمع می‌آورند مثل این جمله که حسن و حسین و جعفر هر سه باهم از شمیران آمدند. وقتی که فاعلها از گیاهان باشند فعل مفرد می‌آورند مثل این جمله که بر تنه‌ها درختها و ریشه‌ها و نندی این درخت خشک شد. اما وقتی که فاعلها فلزات باشند مثل آهن و مس و سرب مهم‌ترین فلزات روی زمین میباشند باید فعل جمع آورد (در ضمن این نکته را یاد آوری میکنم که فعل میباشند یا میباشند معنی موجود بودن و حاضر بودن را میدهد اگر بگویند فلانی میباشد یعنی زنده است و این جاست در غیر این موقع باید هست و هستند گفت بهتر است این جمله را این طور بگویند که آهن و مس و سرب مهمترین فلزات روی زمین هستند و بر آن بهتر این است که بگویند آهن و مس و سرب مهمترین فلزات روی زمین اند چنانکه اگر فاعل مفرد بود این جمله که آهن مهمترین فلز میباشد درست بود زیرا که مقصود حاضر بودن و موجود بودن آهن نیست و می بایست گفته باشند آهن مهمترین فلز روی زمین است).

پرسش: تلفظاً توضیح فرمید کلمه‌ی «دریغ» را بفتح دال باید خواند یا بکسر آن؟

پاسخ: فرهنگ نویسان هم دریغ و هم دریغ ضبط کرده‌اند و مردم ایران باختلاف بعضی دریغ می‌گویند و بعضی دریغ ولی شخصاً دریغ را ترجیح میدهم زیرا تلفظ اکثریت فارسی زبانان دریغ است سابقاً هم گفتم که درین گونه موارد تردید باید زبان مردم پای تخت را ترجیح داد چنانکه در کشورهای دیگر هم همه جا همین کار را کرده‌اند.

پرسش: استاد محترم آیا این کلمه را ارجمند باید خواند یا ارجمند؟

پاسخ : هر دو شکل درست است زیرا که در فارسی هم ارجومند آمده که مخفف آن ارجمند میشود و هم ارجمند آمده که از ارج ساخته شده کلمه‌ی ارج همان کلمه ارر از ارزیدن و ارزش است و میتوان هم از آن ارجمند یا ارجمند ساخت و هم ارجمند

پرسش : آیا این کلمه‌ی محذور بمعنی مانع را باید باذال نوشت یا باظای مآلف ؟

پرسش : در عربی هم باذال هست هم باضاد و هم باظا . محذور باذال از ماده‌ی حذر بمعنی مخوف است محذور با ضاد یعنی دارای افت بسیار و محذور با ظا یعنی حرام . این محذوری که در فارسی استعمال میشود بمعنی مانع باید باذال نوشته شود . زیرا که بمعنی چیز است که باید از آن حذر کرد

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید تلفظ دو کلمه‌ی صندوق و زنبور بضم اول آنها صحیح است یا بفتح ؟

پاسخ : اصل کلمه در عربی زنبورست بضم ز اما درین جا هم تلفظ عمومی فارسی - زبانان که زنبور میگویند ترجیح دارد تلفظ صندوق نیز در عربی و فارسی بهمین صورت است .

پرسش : بوق را که نوعی از شیپور است باید باغین نوشت یا باقاف ؟

پاسخ : اصل این کلمه فارسیست که بزبان عربی هم رفته است در زبان عرب باقاف مینویسند و هر چند که بوغ فارسی را فرهنگ نویسان باغین ضبط نکرده - اند اما چون اصل کلمه فارسی است ترجیح دارد . ما باغین بنویسیم .

پرسش : آیا قوچ را که گوسفند نر است باید باقاف نوشت یا باغین

پاسخ : غوچ کلمه‌ی فارسی است و از چ که در آخر آن هست پیدا است که فارسی است در فرهنگها هم باغین ضبط کرده اند و هم باقاف ولی چون فارسی - است باید باغین نوشت و نه باقاف

پرسش : آیا این دو کلمه‌ی پیدایش و نرمش که تازه معمول شده درست هست یا نه ؟

پاسخ : متأسفانه هر دو غلط است زیرا که قاعده‌ی ساختن این اسم مصدرها با شین این است که اول شخص امر را از فعل میگیرند و آخر آن شین اضافه میکنند مثل کن و کنش و رو و روش و خورد و خورش و آرای و آرایش و گشای و گشایش چون ما فعل نرمیدن بمعنی نرم کردن یا نرم شدن نداریم و نرم هم که صیغه‌ی امر باشد در فارسی نیست پس نرمش غلط است هم‌چنین پیدایش زیرا که فعل پیداییدن نداریم که امر آن پیدای باشد و از آن پیدایش بسازیم تنها استثنائی که از قدیم درین قاعده داریم کلمه‌ی گنجایش است که از فعل لازم یعنی گنجیدن و گنج ساخته نشده و از فعل متعدی گنجانیدن و گنجای ساخته اند و گنجایش گفته اند و همین - طور است کلمه‌ی رهایش که از فعل لازم رهیدن و ره نیامده بلکه از فعل متعدی رهانیدن و ره‌ای آمده و رهایش ساخته اند .

توجیه یک بیت از اشعار سعدی

بحث درباره‌ی معانی عینک، آغایه، جواب کردن، ضخم، ثرائزیت و پسوند «یار»

آیا در فارسی ماضی اُبتد و جَوُز و «حَل اَمْتَمَال» دارد ؟

شرح بیشتر درباره‌ی اسمهای مختوم به الف و شرح «آبادان» و معانی مختلف «کلیه»

پرسش : استاد محترم می‌خواستم تمنی کنم معنی این شعر سعدی را بفرمایید :

مرا در نظامیه ادرار بود شب و روز تلقین و تکرار بود

پاسخ : ادرار در لغت عرب اصلاً بمعنی بسیار دوشیدن ماده شتر و بسیار شیر دادن آنست و معنی مجازی آن بسیار دادن و بسیار کردن کاریست اما درین جا ادرار بمعنی وظیفه و مقرری ماهیانه‌ایست که سابقاً بطلاب یعنی دانشجویان آن روز که در مدرسه جا و منزل هم بایشان می‌دادند می‌پرداختند و بهمین معنی بورس امروز است که از زبان فرانسه گرفته ایم کامل‌ترین نمونه‌های مدارس قدیم را وزیر معروف ایران نظام‌الملک طوسی در چند شهر مختلف مانند بلخ و مرو و نیشابور و اصفهان و اهواز ساخته بود که بهمی‌آن‌ها بمناسبت لقب او که نظام‌الملک بود نظامیه می‌گفتند و مهم‌تر از همه مدرسه‌ی بسیار بزرگی بود که در بغداد ساخته بود و تا چند قرن پس از او باقی بود و هنوز مختصر اثری از آن در بغداد هست . این مدارس را از عایدات موقوفاتی که نظام‌الملک برقرار کرده بود اداره می‌کردند از جمله شرایط این بود که یک عده طلبه یا دانشجواز کشورهای دیگر و از شهرهای دیگر بپذیرند و بآنها در خود مدرسه جا بدهند و در ماه مبلغی برای مخارج آنها بدهند و باین مبلغ

ادرار می گفتند این که سعدی می گوید مرا در نظامیه ادرار بود اگر بخواهیم بزبان امروز توجیه کنیم باید بگوییم در مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد بورسی داشتیم و بورسی می گرفتیم اما معنی شب و روز تلقین و تکرار بود اینست که درس معلم را که بشا گردان می داد تلقین می گفتند و وقتی که شاگرد پیش خودش آنرا باصطلاح روان می کرد باین عمل تکرار می گفتند. پس سعدی می گوید در مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد بورس داشتیم و شب و روز درس می گرفتیم و پیش خود حاضر می کردم پرسش : عینک را با عین باید نوشت یا الف کدام صحیح است ؟

پاسخ : معمولاً با عین مینویسند و در ظاهر بنظر می آید مصغر کلمه‌ی عین عربی بمعنی چشم باشد چون کَمَك بچشم میکند همانطوری که اخیراً آلتی برای بهتر شنیدن کسانی که گوششان سنگین است اختراع کرده‌اند و بعضی بآن سَمَعَك می گویند مصغر سمع بمعنی شنوایی . اما در مورد عینک بعضی معتقد بوده‌اند که این کلمه در اصل آئینک بوده مصغر آئینه زیرا که آئینه در قدیم بمعنی شیشه هم بوده است و عینک یا آئینک هم دارای شیشه‌های کوچک است ولی بنظر من همان عینک با عین که بمعنی چشم کوچک است درست‌تر باشد . اتفاقاً این سؤال را نویسنده‌ی دیگری هم کرده است اما مناسبانه نام خود را در پایان نامه‌اش ننوشته و تنها امضاء کرده و ما نتوانستیم امضای او را بخوانیم .

پرسش : سؤال دوم اینست : **آلایه** که بجای **آله** کردن بکار می رود درستست یا خیر و چه کلمه‌ایست ترکی ، فارسی ، مغولی یا زبان دیگر ؟

پاسخ : این کلمه را در فرهنگها ضبط نکرده‌اند اما از بس رایج است نمیتوان آنرا اصیل ندانست آنچه من بیادم هست این کلمه بیشتر در آذربایجان معمولست اما از شکل کلمه پیداست که **آله** و **آلایه** هر دو از يك ریشه است و بیشتر احتمال می‌رود فارسی باشد .

پرسش : پرسیده‌اند فرق بین جواب که بفارسی پاسخ است و جواب کردن شخصی که مثلاً فرخی یزدی می گوید : « ماه اگر حلقه بدر کوفت جوابش کردم »

چیست و این جواب دوم صحیح است یا خیر؟

پاسخ: جواب که کلمه‌ی عربیست عیناً بهمان معنی پاسخ فارسیست ولی در فارسی در مورد خاص استعمال کرده‌اند و چون جواب دادن در حقیقت ردسؤالست جواب دادن را بمعنی رد کردن کسی که بیرون کردن هم نوعی از رد کردنست آورده‌اند و جواب دادن و جواب کردن هر دو معمولست چنانکه می‌گویند نو کرم را جواب کردم یا جواب دادم یعنی از خودم رد کردم و بیرون کردم و البته درین مورد صحیح است زیرا اصطلاح بسیار رایج زبان ماست و اگر در عربی باین معنی نیامده باشد برای ما اهمیت ندارد.

پرسش: نوشته‌اند کلمه‌ی املاك و اثاثیه و کلمه‌ی الماس که بمعنی گردن-بند بکار میرود و کلمه‌ی کبد که جزو امعاء و احشاء است آیا این سه کلمه وجه‌تمایز-شان چیست؟

پاسخ: کلمه‌ی املاك و اثاثیه بمعنی همه‌ی آنها اصلاً عربیست و کل در زبان عرب بمعنی همه و همگی است و کلی صفتی است که از آن ساخته‌اند در زبان فارسی از کلی کلمه را ساخته‌اند که بمعنی همه و همگی استعمال میشود ولی در عربی کلیت هم از کل ساخته‌اند و صورت مصدری دارد اما کلمه‌ی الماس: کلمه‌ی در این جا کلمه‌ی فرانسه است و از کلمه‌ی Col بمعنی یقه ساخته شده و بمعنی گردن بندست و از بدعت‌هایی است که تازه گذاشته‌اند سابقاً همه گردن بند می‌گفتند و هیچ احتیاجی بکلمه‌ی کلمه‌ی فرانسه نبود باید با این بدعت‌های بیجا جدا مخالفت کرد اما کلمه‌ی که نوشته‌اند از امعاء و احشاءست این کلمه عربیست و فارسی آن گرده و قلبه یا قلوه است و بعضی کلمه‌ی عربی را معرب همان قلبه و قلوه‌ی فارسی می‌دانند ولی من گمان نمی‌کنم این عقیده درست باشد.

پرسش: نامه‌ایست که ضمن آن نوشته‌اند: آیا برای کلمات مانند موسی و عیسی قاعده‌ی کلی وجود دارد اگر موسی و عیسی و امثال آن موسا و عیسا (با الف) بنویسیم چطورست؟ همچنین است نوشتن اسامی مصطفی، یحیی، عیسی، اسمعیل

و ازین قبیل اسامی باین شکل **مصطفا ، یحیا ، عیسا ، اسماعیل** (همه جا با الف فارسی) صحیح است یا خیر ؟

پاسخ : با یا نوشتن این اسامی تنها در شش مورد دیده شده است که عبارت از موسی - عیسی - یحیی - مصطفی - مرتضی - مجتبی و آنها که در قرآن آمده در آنها بیایا نوشته اند و مصطفی و مرتضی و مجتبی را هم بیای می نویسند اما در قرآن ذکر **یاو یوحنا** با الف نوشته اند در زبان فارسی هر وقت این اسامی مضاف واقع شده به موصوف واقع شده بی آنها را بدل بالف کرده اند و یایی که در موقع اضافه باید با آخر کلمات مختوم بالف بچسبانند و درین جا هم نوشته اند **مثل عیسی روح الله** یا **موسای کلیم الله** اما در موقعی که تنها نوشته شده برای رعایت املائی اصل با یا نوشته اند **اسمهیل** را نیز در قرآن بجای آنکه با الف بنویسند با یا نوشته اند و این حالت منحصر با **اسمهیل** نیست در بعضی کلمات دیگر هم در قرآن بجای الف حرف دیگری نوشته اند چنانکه **اولئک** را بجای آنکه با الف بنویسند با همزه می نویسند و گاهی الف را حذف می کنند مثل کلمه **سماوات** که **سموات** و **رحمان** که **رحمن** نوشته اند اما کلمه **اسمهیل** را مخصوصاً در زبان فارسی گاهی با الف هم نوشته اند و من ضرری نمی بینم که کسی با الف بنویسد ،

پرسش : پرسیده اند از نظر دستور زبان فارسی **ماضی ابعدا** مورد استعمال دارد یا خیر ؟ چنانچه دارد یکی دو مورد بطور مثال بفرمایید .

پاسخ : بله در زبان فارسی **ماضی ابعدا** هست و تفاوت آن با **ماضی بعید** اینست که **ماضی ابعدا** عمل فعل را در زمان دورتر از **ماضی بعید** میرساند و در **ماضی بعید** اسم مفعول را با **بودم** بودی بود صرف می کنند و در **ماضی ابعدا** با **بوده ام** بوده ای بوده است مثلاً اگر بگوییم **من سابقاً بطهران آمده بودم** **ماضی بعید** است اما اگر بگوییم **سابقاً بطهران آمده بودم** از **ماضی ابعدا** می شود .

پرسش : سؤال کرده اند کلمه **ضخیم** بمعنی **کلفتی** صحیح است یا **ضخم** ؟

پاسخ : **ضخیم** صفت و معنی **کلفت** و **ستبرست** که بهمین معنی **ضخم** (بسکون

۱ - قبلاً هم در اینباره بحث شده لطفاً به صفحات ۱۴ و ۲۵ مراجعه فرمایید .

حاء) و ضخم (بفتح حاء) هم تلفظ می کنند و کلفتی ضخم (بکسر اول و فتح دوم) ضخامت است ؟

پرسش : نام اول آبادان چه بوده است و از کجا گرفته شده است ؟
پاسخ : در کتابها نوشته اند نام این آبادی در اول عبادان باعین و یای مشدد بوده و بنای آنرا از **عباد بن الحصین** نامی می دانند که در صدر اسلام این شهر را ساخته و بمناسبت اسم خود نام آنرا **عبادان** گذاشته است عربها گویا آنرا آخر دنیا یا آخرین شهر می دانسته اند زیرا در زبان عرب مثلی هست که **آن سوی عبادان شهری نیست**.

پرسش : نوشته اند ترانزیت از چه کلمه ای گرفته شده و فرهنگستان قبلا بجای این کلمه از چه استفاده می کرد ؟

پاسخ : ترانزیت کلمه ای مشترک میان چندین زبان اروپاییست و از قرانسه بفارسی آمده است و اصل این کلمه در زبان لائین بمعنی **معبور و راه عبورست** و اکنون بمعنی آنست که کالایی را از کشوری رد بکنند و حقوق و عوارض نپردازند. این کلمه را فرهنگستان پذیرفته و پیش از وقتی که ادارات گمرک در ایران دایر کرده اند معمول شده است.

پرسش : بله نوشته اند فرق تیمچه با پاساژ چیست ؟

پاسخ : تیمچه لغت فارسیست مصغر تیم یا تم بمعنی **کاروانسرایست** که در اطراف آن دکان برای داد و ستد باشد و تیمچه مصغر آن یعنی کاروانسرای کوچکست پاساژ کلمه ای فرانسه است بمعنی **معبور و در ضمن بمعنی کوچی باریک** سر پوشیده است که دو طرف آن دکان باشد خواه سر پوشیده باشد و خواه سر باز. سابق در ایران درین مورد **بازارچه** می گفتند و نمی دانم چه سر می کردیم اگر همان کلمه ای سابق بازارچه را بکار می بردیم و بی جهت کلمه ای پاساژ فرانسه را وارد زبان فارسی نمی کردیم ؟

پرسش : نوشته اند پاسیار چه نوع اسمیست و بچه معنی می باشد ؟

پاسخ : کلماتی که با یار ساخته شده در فارسی تاحدی فراوانست مثل دستیار یعنی کسی که بادست یاری و کمک بکند و باز یار کسی که باز شکاری را نگاه می‌دارد و بختیار کسی که بخت ، یار و یاور اوست و حتی دو لختیار بهمین معنی بختیار آمده است و در اسامی اشخاص یعنی اسامی مردها این یار آمده است مثل مازیار و ماهیار و مهیار و در همه‌ی این ترکیبات یار یعنی یاور و کمک و پاسیار را بهمین قیاس ساخته‌اند و برای یکی از درجات افسران شهربانی وضع کرده‌اند .

ریشه‌ی الفبای کنونی فارسی چیست؟

بحث در باره‌ی ظنین و مظنون، آسیا و آسیاب، طرد اللباب، مزبور، ایفاد طی و کنف حمایت

آیاتی مصدری با کلمات فارسی تابل تر چیست؟

قرائت درست یکی از آیات شیخ عطار

پرسش: استاد محترم لطفاً در باره‌ی دو کلمه‌ی ظنین و مظنون و مورد استعمال آنها توضیحاتی بفرمایید.

پاسخ: بله می‌دانم که اغلب این دو کلمه را درست استعمال نمی‌کنند ظنین حالت فاعلی دارد بمعنی کسیست که بد گمانست و اگر از کسی بد گمان باشند بید بگویند من نسبت به فلان ظنین هستم و اگر مظنون بگویند غلط است زیرا که مظنون بمعنی گمان بد برده شده و اسم مفعول است و در باره‌ی کسی که نسبت باو بد گمان هستند باید استعمال بکنند مثلاً باید بگویند فلانی مظنون من است یعنی مورد بد گمانی منست.

پرسش: استاد محترم بمناسبت ماه رمضان جایی صحبت ازین شعر بود که:

بر لب بام بیا گوشه‌ی ابرو بنما روزه‌داران رخت منتظر ماه نو اند
و گفتگو بر سر این بود که این شعر چه لطفی دارد و چه اشارات و کنایاتی در آن هست؟ ممکن است در این مورد توضیحاتی بفرمایید؟

پاسخ : سابقاً عقیده داشتند که هر وقت اول ماه می شد و ماه شب اول یعنی هلال در آسمان نمودار می شد اگر فوراً بچیزی که نحس بود نگاه می کردند تمام آن ماه بنحوست می گذشت بهمین جهت آمده بودند برای هر ماهی چیزی را که نحوست نداشت معین کرده بودند که تا چشم کسی بماه شب اول می رسید می بایست فوراً بآن نگاه بکند تا گرفتار نحوست نشود مثلاً يك ماه بصورت خوب يك ماه بآبروان يك ماه بسبزه يك ماه بیول و نظایر اینها شب آخر رمضان مردم همه بیام خانه می رفتند که ماه شب اول ماه شوال را زودتر ببینند و فردا دیگر روزه نگیرند در اینجا شعر بمعشوقه‌ی خود می گوید بیا بر لب بام و گوشه‌ی ابروی خود را که مانند هلال یعنی ماه شب اول است نشان بده زیرا که روزه داران رخت یعنی کسانی که مدتیست روی ترا ندیده‌اند و از دیدن روی تو محروم مانده‌اند منتظر دیدن ماه نو هستند که دیگر روزه نگیرند یعنی منتظر دیدن ابروی تو هستند که مانند ماه نوست البته این شعر خیلی استادانه گفته شده ولی در عالم خودش چندان هم بد نیست .

پرسش : لطفاً توضیحی در باره‌ی الفبا بفرمایید که آیا این الفبای کنونی ما اختراع خود عرب است یا اینکه آنها هم از جای دیگر کسب کرده اند آیا این الفبا بعد از اسلام بایران آمد آیا پیش از این الفبای مامیخی بود ؟

پاسخ : الفبای کنونی ما الفبای عربیست که اصل آن الفبای فنیقی بود داست فنیقیان در حدود چهار هزار و چهار صد سال پیش خطی اختراع کردند که در میان همه‌ی ملل سامی انتشار یافت از آن جمله آرامیان آنرا پذیرفتند و تغییری در آن دادند و خط تازه‌ای پیدا شد با اسم خط آرامی در ضمن همه‌ی ملل سامی هر يك تغییری در خط فنیقی دادند و خطوط مختلف عبری و سریانی و حمیری و نبطی پیدا شد آرامیان همیشه همسایه‌ی عربها بوده اند و عربها در تمدن خود ازیشان بسیار استقبال کرده اند . در دوره‌ی پیش از اسلام عربها خط معینی نداشتند وعده‌ی کسانی که خواندن و نوشتن می دانستند در میانشان بسیار کم بود و این عده هم همه بيك خط نمی نوشتند بعضی بخط حمیری و بعضی بخط نبطی

و بعضی بخط آرامی می نوشتند در صدر اسلام که در صدر بر آمدند خطی برای زبان عربی اختراع بکنند ایرانیانی که در کوفه بودند از روی خط آرامی خط کوفی را اختراع کردند زیرا که خط آرامی از آغاز دوره ی هخامنشی همیشه در ایران معمول بوده است ریشه ی این خط کنونی همان خط کوفیست که آنرا از خط آرامی گرفته اند. در خط کوفی نخست نقطه و اعراب نمی گذاشتند و پس از نقطه و اعراب معمول شد کم کم خط کوفی را ساده تر کردند و خط نسخ را اختراع کردند در ایران تقریباً از ۵۵۰ سال پیش خط نسخ تعلیق را برای نوشتن زبان فارسی ترجیح داده اند در این صورت پیداست که این خط کنونی اختراع خود عربها نیست و اصل آن از فنیقیانست که آرامیان در آن تغییر داده و عربها از آرامیها گرفته اند. و البته پیداست که این الفبا بعد از اسلام بایران آمده پیش از آن خط آرامی و خط پهلوی در ایران معمول بوده و خط میخی تنها در دوره ی هخامنشیان تا غالبه ی اسکندر بر ایران معمول بوده و آنرا ایرانیان از آسوریان و آسوریان هم از سومریان گرفته اند. در ایران پیش از اسلام برای نوشتن کتاب اوستا هم خطی اختراع کرده بودند که تنها اوستا را بآن خط می نوشتند و بهمین جهت بخط اوستا یا خط زند معروف شده است زیرا باوستایی که نوشتند زند گفتند.

پرسش : یکی از شنوندگان رادیو ایران از تهران نامهای فرستاده و ضمن آن پرسش کرده است که بتدریج مطرح میکنیم سؤال اولش ایست آسیا دست است یا آسیاب؟

پاسخ : حتماً آسیاب درستست و این کلمه مرکب است از آس و آب، آس بمعنی چیز گرد گردنده است و کلمه ی آسمان از همین ریشه است و بهمین جهت آنچه بادست حرکت بکند بآن دستاس می گویند و آنرا که حرکت بدهد خراس می گویند و آنرا که آب حرکت بدهد آسیاب گفته اند.

پرسش : معنی طرد اللباب چیست ؟

پاسخ : طرد در اصل عربی بمعنی دور کردن و از خود راندنست و باب بمعنی دره منی

لغوی طرد اللباب از خود دور کردن و از در راندن و تقریباً همانست که در فارسی معمولی از سر خود باز کردن میگوییم اما اکنون معنی دیگری دارد و بیشتر بمعنی بر حسب موقع و بسته پیش آمدست .

پرسش : نوشته اند آیا کلمه‌ی مزبور صحیح است یا خیر؟ و در صورت صحیح بودن آیا عربیست یا فارسی و از چه کلمه‌ای مشتق است آیا در معنایی که امروز در مکاتبات اداری بکار می‌رود صحیح است یا خیر؟

پاسخ : مزبور کلمه‌ی عربیست بمعنی نوشته از ریشه‌ی زَبَرُ که معنی اصلی آن نوشتن است و درین صورت صحیح است اما بشرط آنکه تنها در نوشتن بکار ببرند زیرا که بمعنی نوشته است و کتاب مزبور یعنی کتابی که پیش ازین اسم آن نوشته شد و درین صورت در موقع حرف زدن نمی‌توان گفت مردم مزبور آمد .

پرسش : نوشته اند کلمه‌ی ایفاد چه معنی دارد آیا این لغت در مکاتبات اداری که بجای ارسال استعمال میشود صحیح است یا خیر؟

پاسخ : کلمه‌ی ایفاد از ماده‌ی وَفَدَ بمعنی برسولی فرستادنست و درین صورت تنها در مورد اشخاص می‌توان استعمال کرد یعنی اگر کسی را نزد کسی بفرستند می‌توان ایفاد گفت اما در باره‌ی فرستادن چیزی و از آن جمله مکتوب درست نیست و نباید ایفاد گفت و حتماً باید ارسال بگویند.

پرسش : سؤال دیگر این است کلمه‌ی طی چه معنایی دارد و این که می‌نویسند فلان کس طی نامه‌ای چنین نوشته است آیا صحیح است یا خیر؟

پاسخ : طی در لغت بمعنی نور دیدنست چنانکه در فارسی هم نور دیدن راه را طی کردن می‌گوییم و مجازاً بمعنی مسافت هم آمده است و در طی راه یعنی در مسافت راه اما طی نامه بنظر من درست نیست زیرا که در باره‌ی نامه هر قدر هم دراز باشد نور دیدن و مسافت نمی‌توان قائل شد چه ضرر دارد بگویند در ضمن نامه؟

پرسش : نوشته اند بنا بر آرای فلان درست است یا خیر؟

پاسخ : بنا بر دیگر لازم نیست باید گفت بر آرای فلان یعنی بمیل و خواست فلان .

پرسش: نوشته اند در «کَنَفِ حمایت کسی بودن» کلمه‌ی کَنَف بچه معنی است و طرز تلفظ آن چگونه است؟

پاسخ: کَنَف کلمه‌ی عربیست و در اصل بمعنی بال مرغ و مجازاً بمعنی سایه و جانب و حفظ و حراست و پشتیبانیست و درین صورت در کَنَفِ حمایت کسی بودن بمعنی در سایه‌ی حمایت و در پناه حمایت بودنست و درستست و تلفظ صحیح آن چنانکه ملاحظه میشود بافتح اول و دوم میباشد.

پرسش: نوشته اند بارفاهیت و وضعیت صحیح است یا خیر؟

پاسخ: رَفَاهیت در قدیم هم استعمال شده و در فرهنگ‌ها آورده اند اما وضعیت از غلط‌هایست که تازه معمول شده است حتی کلمه‌ی رَفَاهیت را هم من نمی‌پسندم و رَفَاه هست دیگر چه حاجت بر رَفَاهیت هست؟ در عربی رَفَاهَت و رَفَاهیت بی‌تشدید بمعنی فراخی و آسانی زندگی آمده و رَفَاه هم همین معنی را دارد اما وضعیت حتماً غلط است و موقعیت هم همین حال را دارد این نیت‌ها بیشتر دنبال اسم مفعول می‌آید برای این که حالت مفعولی را نشان بدهد مثل مسئولیت که حالت مسئول بودن را می‌رساند یا محرومیت بمعنی حالت محروم بودن و درین صورت همه جا نمی‌توان استعمال کرد مثلاً انسانیت درستست زیرا که بمعنی حالت انسان بودنست اما چسبانیدن این نیت که یکی از علامت‌های مصدری عرب است بکلمات فارسی درست نیست مثل ایرانیت و دوئیت و خوبیت.

پرسش: سؤال آخر این نامه اینست: باز گشت بنامه‌ی شماره‌ی فلان که در نامهای اداری بکار می‌رود صحیح است یا نه؟

پاسخ: این تعبیر ترجمه از زبانهای اروپاییست و معنی آن اینست که برای تکمیل مطالبی که در نامه‌ی شماره‌ی فلان نوشته شده این مطالب را باطلاع شما می‌رسانیم اگر ازین قیدی که برخیزها دارند و کاملاً بجا نیست بگذریم که کلمات عربی را استعمال نکنیم بهترین تعبیر درین مورد همینست که بنویسند برای تکمیل مطالب نامه‌ی شماره‌ی فلان زیرا اگر باز گشت بنویسند در صورتی درستست که

مطالب آن نامه را عیناً دوباره تکرار کنند و چون مقصود این نیست بازگشت در حقیقت این جا معنی بازگو را دارد که همان تکرار است پس بهتر اینست که ازین تعبیر خودداری بکنند.

پرسش: نامه‌ای هست که ضمن آن نوشته‌اند در اشعار عطار که نوشته‌ی جناب عالیست این شعر شیخ عطار چنین خوانده میشود:

چشم بگشا که جلوه‌ی دلدار متجلی است از درودیوار

ولی بعضی می‌گویند:

چشم بگشا که جلوه‌ی دلدار بتجلی است از درودیوار

خواهشمندم بفرمایید کدام ازین اشعار صحیح است؟

پاسخ: هر دو صحیح است زیرا در فارسی بتجلی است یعنی تجلی دارد و در حال

تجلی است و متجلی اسم فاعل همان مصدر تجلی است در فارسی هم می‌توان گفت

چیزی متجلی است یعنی تجلی و جلوه دارد و هم بتجلی است یعنی در حال تجلی

و جلوه است ولی متجلی بهتر است زیرا که از صفت فعل مرکب ساختن بهتر است

تا از مصدر درین جا متجلی اسم فاعل و صفت است و تجلی مصدر است.

دایره یا دایره ؟

تطبیق ماههای رومی با ماههای اروپایی و فصول سال
تلفظ و معنای صحیح عذری ، آخر ، متعلق ، دکلمه ، املاي درست « بيهوده »
و مورد استعمال « همشیره »

آیا « صرف وقت » صحیح است ؟

بحث درباره‌ی چند کلمه‌ی مهجور و غیر مستعمل و شکستن کلمات در زبان عامیانه

پرسش : استاد محترم در باره‌ی این آلت موسیقی که بآن دف هم میگویند
اشکال پیدا شده است که آیا اسم درست آن دایره است یا دایره ؟
پاسخ : دایره تلفظ عامیانه‌ی همان کلمه‌ی دایره‌ی عربیست و چون این آلت
شکل دایره یعنی چنبره را دارد بآن دایره گفته‌اند و این اصطلاح خیلی قدیم است
زیرا در يك رباعی آمده که بابوسعید ابوالخیر هم نسبت داده‌اند اتفاقاً رباعی خیلی
زیباییست . میگوید :

چون دایره ما ز پوست پوشان تو ایم در دایره‌ی حلقه بگوشان تو ایم
گر بنوازی ز جان خروشان تو ایم ورنوازی هم از خموشان تو ایم

در شعر اول که میگوید ما چون دایره از پوست پوشان تو هستیم هم اشاره
باینست که روی دایره را پوست می‌اندازند و هم پوست پوشان اشاره بصوفیه و مریدان
فرقه‌ی تصوف است که برای فروتنی در برابر مرشد خود لباسی از پوست می‌پوشیده‌اند
و پوست پوشیدن علامت فروتنی بوده است . سپس میگوید در دایره‌ی حلقه بگوشان
تو هستیم در دایره‌ی حلقه بگوشان یعنی جزو حلقه بگوشان و حلقه بگوش در
قدیم بمعنی غلام زر خرید بوده است که حلقه‌ای بگوش او می‌کردند و نام صاحب
آن غلام را روی آن حلقه نوشته بودند که فرار نکند و در ضمن حلقه بگوش اشاره
بحلقه‌هاییست که در کمان دایره آویزان کرده‌اند و در موقع زدن صدا می‌کند
در شعر بعد میگوید اگر بنوازی از جان خروشان تو هستیم بنوازی دو معنی دارد

هم بمعنی نوازش کردن و دهر بانی کردنست و هم بمعنی نواختن و زدن ساز و آن هم مقصود اینست که اگر ما را نوازش بکنی از جان می خروشیم یعنی از شدت شادی فریاد بر می کشیم و هم مقصود اینست که اگر بنوازی و بزنی بصدا در می آییم^۱ .
 ورنه نوازی هم از خموشان توایم و این هم دو معنی دارد یکی این که اگر ما را نوازش نکنی و مهربان نباشی خاموش وسا کنیم و چیزی نمی گوئیم و معنی دیگر اینست که اگر نرنی و بصدا در نیاوری خاموش و ساکت می مانیم .

پرسش : نامه ایست از دوشیزه ای که ضمن آن می پرسد کلمه ی عذری که گویا صحیح آن عذری را بفتح عین است چه لغتی است ؟

پاسخ : این کلمه اصلا عربیست و در زبان عرب بمعنی دوشیزه است . در اصل عربی عذرا را بفتح عین تلفظ میکنند در يك داستان ادبی قدیم زبان فارسی هم عذرا مشعوقه ایست مثل لیلی و شیرین در مقابل عاشقی که وامق نام دارد در میان ادبا معمولست که نام این داستان را وامق و عذرا می گویند و با اینحال عذرا را گفتن بگوش مردم خوش آیندترست تا عذرا گفتن و بهمین جهت در ایران معمولست که هر زنی یا دختری که اسم او عذرا است با وجود آنکه عذرا بفتح اول درست ترست مردم باو عذرا با ضم عین می گویند .

پرسش : یکی از فرهنگیان کرمانشاه سؤال کرده است : آزار، نیسان ، ایار ، حزیران ، تموز ، آب ، ایلول ، تشرین اول ، تشرین آخر ، کانون اول ، کانون آخر ، شباط - که ماههای رومی هستند - هر کدام ماه چندم رومیست آیا با چهار فصل و ماههای ایرانی مطابقت دارند یا خیر و اگر داشته باشند با کدامیک از ماههای ایرانی مطابقت میکنند ؟

پاسخ : این دوازده ماهی که ذکر کرده اند دوازده ماه تقویم سریانیست که در آسیای غربی بیشتر در میان اقوام سامی معمول بوده و در ایران اشتباها بآن تقویم رومی گفته اند و تا کنون در ترکیه و سوریه و لبنان هم معمولست ماه اول

۱ - همچو چنگم سر تسلیم و ارادت در پیش تو بهر ضرب که خواهی بزن و بنوازم (سمدی)

آن تشرین اول مطابق با ماه اکتبر از تقویم فرنگیست . بنا برین تشرین دوم ماه نوامبر، کانون اول ماه دسامبر، کانون دوم ماه ژانویه، شباط ماه فوریه، آزار، ماه مارس، نیسان ماه آوریل، ایار ماه مه، حزیران ماه ژوئن تموز ماه ژویه. آب ماه اوت ایلول ماه سپتامبر تقویم فرنگی است و تقریباً شروع آن در اول پاییزست. در ایران نیز چه پیش از اسلام و چه بعد از اسلام این تقویم بیش و کم رایج بوده و مخصوصاً در کشاورزی. بهمین جهت در شعر نام برخی ازین ماهها مکرراً آمده است چنانکه بارانهای بهاری باران نیسان و ماههای سرد زمستان را کانون و گرمترین ماه تابستان را حزیران و تموز گفته اند.

پرسش: سؤال دوم ایشان اینست که حرکت حرف خ را در کلمه‌ی آخر که بعد از کلمه‌ی ماه می‌آید مثل تشرین آخر معلوم فرمایید.

پاسخ: در زبان عرب دو کلمه‌ست یکی آخر بفتح و یکی آخر بکسر خاء آخر بفتح بمعنی دیگرست و آخر بکسر بمعنی واپسین و پسین در مقابل اول. اما متاسفانه در فارسی کلمه‌ی آخر، بمعنی پسین و واپسین را آخر تلفظ میکنند در نام

این دو ماه اگر مقصود دیگریست باید گفت تشرین آخر و کانون آخر و اگر مقصود دوم و واپسین در مقابل اولست باید گفت تشرین آخر و کانون آخر اما در فارسی همیشه معمول بوده است تشرین اول و تشرین دوم و کانون اول و کانون دوم گفته‌اند.

پرسش: سؤال سوم ایشان در باره‌ی کلمه‌ی متعلق است که آیا باید متعلق بکسر لام گفت یا متعلق بفتح آن؟

پاسخ: اگر متعلق بکسر بگوییم اسم فاعل میشود و بمعنی تعلق دارنده است مثلاً می‌توان گفت این کتاب را من متعلقم یعنی دارنده‌ی آنم و اگر متعلق بفتح بگوییم بمعنی تعلق داشته است مثلاً باید گفت این کتاب متعلق بمنست یعنی داشته و داشته شده‌ی من است برای درک معانی سایر کلمات که مشابه این کلمه است باید ابواب ثلاثی مزید فیه عربی را فرا گرفت.

پرسش: سؤال چهارم ایشان اینست که بجای لغت د کلمه چه میتوانیم بگوییم؟

پاسخ : گویا مرادشان کلمه‌ی **دکلمه‌ی** فرانسه است به معنی **بصدای بلند** خواندن و **با آهنگ و حرکات مناسب** چون این قسم از خوانندگی در ایران هرگز معمول نبوده است گمان نمی‌رود بتوان در فارسی کلمه‌ی مناسبی برای آن پیدا کرد و هرچه جعل بکنند قطعاً مرکب از چند کلمه خواهد بود . پس بهتر اینست که همان کلمه‌ی دکلمه و دکلاماسیون فرانسه را که در بسیاری از زبانهای دیگر نیز پذیرفته‌اند بکار ببریم .

پرسش : نامه‌ایست از اندیمشک که ضمن آن سؤال شده است در جمله‌ی « وقتشان را صرف این کار بکنند » آیا کلمه‌ی صرف که من بکار بردم درین نوع جاها اگر قرار گیرد صحیح است ؟ چون که در زبان عربی مفهوم دیگری دارد و معنی آن در جمالیاتی نظیر « وقتم را صرف شما کردم » و « بیهوده وقتتان را صرف نکنید » اصلاً با معنی اصلی آن وفق نمیدهد .

پاسخ : یکی از معانی صرف در عربی **بکار بردن** مال است بهمین جهت در فارسی صرف کردن را به معنی خرج کردن بکار برده‌اند و چون وقتی را که در کاری میگذارند مانند پولیست که در راه کاری خرج کرده باشند صرف کردن را برای وقت هم گفته‌اند یعنی گذراندن وقت برای انجام دادن کاری و این از مختصات زبان فارسیست و در عربی باین معنی هرگز نیامده است و من مانعی نمی‌بینم که این کلمه را درین مورد بکار ببریم .

پرسش : پرسیده‌اند آیا **بیهوده** را جدا نوشتن یعنی بی را يك کلمه و هوده را يك کلمه نوشتن صحیح است و استفاده از کلمه‌ی هوده بجای نتیجه درست است یا خیر؟

پاسخ : هوده را فرهنگ نویسان به معنی **حق و راست و درست** ضبط کرده‌اند و پیداست که بیهوده از آن ساخته شده و به معنی **ناحق و نادرست** است و در ضمن بی سود و بی فایده هم معنی میدهد . معمولاً بیهوده را يك کلمه می‌نویسند و بی را به هوده می‌چسبانند و اینطور بهترست زیرا که در خواندن انسان گیر نمیکند اما هوده چنانکه گفتم معنی نتیجه نمیدهد و به معنی **حق و راست** است .

پرسش : نوشته‌اند لفظ همشیره که از هم و شیر فارسی ترکیب شده از کجا
 ة گرد مؤنث عربی بخود گرفته آیا استفاده از آن برای خواهر و برادر بصورت
 بدون « ة » صحیح است و با حذف ت ساکنه‌ی تازی میشود آنرا جمع بست و گفت
 همشیران ؟

پاسخ : اشکال سر اینست که تصور کرده‌اند ه در آخر کلمه‌ی همشیره، های
 تانیث عربیست مانند رقاصه و شاعره و نظایر اینها در صورتیکه این کلمه فارسیست
 و از هم فارسی و شیری که می‌خورند ساخته شده و همشیره یعنی دو نفر که يك
 شیر و شیريك زن را خورده باشند و های آخر آن برای تانیث نیست و بیشتر معنی
 تکرار عمل را می‌دهد مثل های آخر هم خوابه و همشیره یعنی دو تن که مکرراً از
 يك شیر و شیريك زن خورده‌اند و اگر همشیر می‌گفتند این معنی تکرار از آن
 بر نمی‌آمد. در قدیم کلمه‌ی همشیره راهم در باره‌ی مرد بکار میبردند و هم
 در باره‌ی زن و برای کسانی بود که هر دو شیريك زن را خورده باشند. چنانکه
 اگر دو تن شیر يك دایه را می‌خوردند بآنها همشیره می‌گفتند و اگر بچه،
 شیر مادر دیگری را خورده بود باو هم همشیره می‌گفتند. اما امروز
 همشیره را تنها در باره‌ی خواهر استعمال میکنند و حتی در مورد خواهری که
 شیر مادر دیگر را خورده باشد یعنی دو خواهری که از يك مادر هم نباشند و در ضمن
 بخواهر نسبت برادرش هم همشیره میگویند. درین صورت ه آخر همشیره تازی
 ساکن زبان تازی نیست و چون اصل کلمه همشیره است جمع آنرا همشیران
 نمی‌توان گفت و های آخر را در موقع جمع بستن نمیتوان صرف کرد و جمع آنرا
 همشیرگان باید گفت.

پرسش : سؤال کرده‌اند آیا لغاتی مثل شلپ و پر کیدن بمعنی شیرین و اجازه
 دادن درست است یا نه ؟

پاسخ : مادر زبان فارسی اصلاً شلپ بمعنی شیرین و پر کیدن بمعنی اجازه
 دادن نداریم. در هیچ زبانی ازین بدعت‌ها نگذاشته‌اند و نمیشود گذاشت زبان

عبارت از کلماتیست که از روز اول در جای معینی و بمعنی مخصوص بکار برده‌اند و تابع هیچ هوی و هوسی نیست حتی اگر در لهجه‌های عامیانه‌ی زبانی کلمه‌ای باشد که در لهجه‌ی دیگری نباشد و ریشه‌ی آن کلمه معلوم نباشد نمیتوان آنرا استعمال کرد مثل سیبه که در زبان اصفهان بمعنی کوچی بن بست است چون این کلمه در لهجه‌ی دیگر نیست و معلوم نیست اصل کلمه چه بوده است استعمال آن مجاز نیست .

پرسش : سؤال دیگر اینست که آیا کلمات نمیشود و میخوابد و می‌نشیند و امثال آنها که باین طرز تلفظ میکنند « نمی‌شه » « می‌خوابه » و « می‌شینه » صحیح است ؟

پاسخ : در همه‌ی زبانها در موقع حرف زدن بعضی از کلمات را می‌شکنند و کوتاه میکنند مثل همین نمی‌شه و می‌خوابه و می‌نشینه اما اینها تنها در تکلم آنهم در حرف زدن یومیه و خصوصی مجازست و در موقع نوشتن باید درست آنرا نوشت مگر آنکه بخواهند تلفظ غلط کسی را تقلید بکنند .

مفهوم یکی از آیات مخزن الاسرار نظامی

بحث درباره‌ی: نبیذ، خلبان، پایان، انگشتری، مزاج،

معنی و مورد استعمال شامل و مشمول و املائی «عمر و»

پرسش: استاد محترم می‌خواستم تمنی کنم معنی و مورد استعمال دو کلمه‌ی شامل و مشمول را بفرمایید.

پاسخ: مشمول در عربی اصلاً بمعنی شرکت است اما در زبان فارسی بیشتر بمعنی فراگرفتن بکار می‌رود و اسم فاعل آن شامل و اسم مفعول آن مشمول بیشتر مورد استعمال دارد شامل چنانکه گفتم اسم فاعل و بمعنی فراگیرنده است بهمین جهت باید گفت این قانون با این ترتیب شامل حال ماست و شامل مامی شود و مشمول گفتن در اینجا درست نیست ولی بالعکس مشمول بمعنی فراگرفته و اسم مفعول است و باید گفت ما مشمول این قانون یا این ترتیب هستیم و شامل قانون هستیم درست نیست.

پرسش: نوشته‌اند کلمه‌ی نبیذ که بمعنی شراب است عده‌ای آنرا نبیذ باذال می‌خوانند بعقیده‌ی جنابعالی کدام یک صحیح است؟

پاسخ: این کلمه عربیست و اصل آن باذال است و بمعنی شراب کشمش یا خرماس است کلماتی که در فارسی آخرشان یاو دال دارد و ما دال تلفظ می‌کنیم مثل خورشید و امید و دید و شنید در سابق بجای دال ذال بوده است و خورشید و امید و دید و شنید تلفظ می‌کردند چنانکه هنوز هم در بعضی از لهجه‌های ایران همین طوری گویند بهمین جهت نبیذ عربی را با خورشید و امید و نوید فارسی

قافیه می کردند و حالا که درین کلمات فارسی بجای ذال دال می نویسند ناچار نبیند عربی را هم باید نبیند نوشت والا اصل کلمه نبیندست .

پرسش : نوشته اند شعر است در کتاب مخزن الاسرار نظامی که :

رطل زنان دخل و لایت برند
 پیر زنان را بجنایت برند
 اخیراً در کتاب ششم ابتدائی بجای رطل زنان طبل زنان آمده کدام صحیح است؟
پاسخ : حتماً طبل زنان صحیح است و مراد نظامی از طبل زنان دخل و لایت می برند اینست که با کمال وضوح و بی پروایی دخل و لایت یعنی عایدات ولایت را می برند و درین کار بقدری بی پروا هستند که با طبل و نقاره یعنی با هیاهو و سرو صدا این کار را می کنند اگر رطل زنان بخوانیم شعر بکلی خراب می شود زیرا که رطل بمعنی واحد و زن و در ضمن بمعنی هر نوع پیمانانه و بیشتر پیمانهای شرابست و رطل زنان دخل و لایت می برند یعنی در ضمن سر کشیدن پیمانهای شراب دخل را می برند و شعر کاملاً بی معنی می شود .

پرسش : پرسیده اند خلبان چه کلمه ایست ؟

پاسخ : خله اسم آلات از مصدر خلمیدن است که یکی از معانی آن فرو بردن در چیز است و بهمین جهت کلمه‌ی خله را بمعنی پارویی که در قایق رانی استعمال می کنند آورده اند زیرا که خله در آب فرو می رود و کسی که این خله را بکار ببرد یعنی پارو زن قایق و زورق باشد باو خله بان گفته اند و چون در زبانهای اروپایی و بیشتر در فرانسه کلمه‌ی Pilote را که در اصل بمعنی راهنمای کشتی است در باره‌ی هواپیما هم بکار برده اند و راننده‌ی هواپیما را هم Pilote گفته اند این کلمه‌ی خله بان را مختصر کرده و های وسط آنرا انداخته اند و بمعنی راننده‌ی هواپیما بکار برده اند؟
پرسش : استاد محترم لطفاً توضیح فرمایید این کلمه‌ی پایان که بمعنی آخر هر چیز می باشد همان جمع پای است که با اضافه‌ی ان باین صورت در آمده و یا استعمال آن بمعنی آخر هر چیز صحیح است ؟

پاسخ : البته پایان و پایین هر دو از پای و پا ساخته شده و بمعنی آخر هر چیز

استعمال می شود می خواهد اسم ذات باشد یا اسم معنی - هم میشود گفت پایان راه و پایان کوه و هم می توان گفت پایان مطلب و پایان بیماری .

پرسش : نوشته اند کلمات بهین و بهترین که هر دو صفت عالی هستند کدام يك صحيح است ؟

پاسخ : اصل کلمه‌ی به بمعنی خوبست و در موقع تفضیل و برتری تر را بر آن اضافه می کنند و بهتر می گویند و چون يك درجه‌ی تفضیل و برتری بالاتر هم هست که بجای تر ترین می گویند هم می توان بهین گفت که از به ساخته می شود و هم بهترین که از بهتر ساخته شده است منتهی بهین بیشتر در مورد چیزی که در میان چند چیز خوب تر باشد و بهترین در مورد چیزهای بیشتر و فراوان تر گفته میشود مثلاً می توان گفت روبروی من سه سیب بود و بهین آنها را من برداشتم و می توان گفت يك بشقاب پراز سیب بود و من بهترین آنها را سوا کردم .

پرسش : پرسیده اند در موقع نوشتن کلمه‌ی عمر و چرا باید دنبال حرف و گذاشت ؟

پاسخ : برای اینست که اگر دنبال عمر و واو نگذارند عمر خوانده میشود برای رفع این اشتباهست که واو می گذارند .

پرسش : پرسیده اند کلمه‌ی انگشتر را گاهی انگشتری می خوانند حرف ی در آخر کلمه‌ی انگشتر چه مناسبت دارد و آیا در زبان فارسی باید انگشتری خواند یا انگشتر ؟

پاسخ: اصل کلمه انگشتری است چنانکه در شعر همیشه انگشتری استعمال کرده اند و هرگز انگشتر نیاورده اند اما در زبان مردم برای اختصار یا از آخر آن انداخته اند و انگشتر گفته اند درین صورت در زبان ادبی باید انگشتری نوشت اما در حرف زدن ضرر ندارد که انگشتر بگوییم .

پرسش : پرسیده اند فلاح با فلاح کدام صحیح است بکسر فاء یا بفتح آن ؟

پاسخ : در عربی فلاح بمعنی زبان آوری در فروش و باصطلاح بازار

گرمیست و در ضمن کشاورزی هم فلاحت با فتح درستست و هم فلاحت با کسر و بهمین جهت در فارسی هم بهر دو شکل می توان گفت .

پرسش : پرسیده اند مزاج یا مزاج از نظر تلفظ کدام صحیح است ؟
مزاج بکسر میم درستست و مزاج بفتح درست نیست .

پرسش : پرسیده اند رودر بایستی یا رودر و اسی یا رودر باسی کدام صحیح است ؟
پاسخ : حتما رودر بایستی درست است و این کلمه مرکب از رودر بایستی که آنهم مرکب از در و بایستی است در بایستی بمعنی لازم و ضروریست و رودر بایستی که عوام رودر و اسی تلفظ میکنند بمعنی سکوت و تسلیم از راه حیا و برای دلخوشی طرف است و حتما رودر و اسی و رودر باسی که نوشته اند می بایست غلطهای چاپی باشد که در جایی دیده باشند .

پرسش : استاد محترم لطفا توضیح فرمایید در موقعی که میگویند چه عجب که این جا تشریف آوردید ، چه جوابی باید گفته شود ؟

پاسخ : سابقاً جواب این تعارف این بود که می گفتند عجب جمال شماست و مقصودشان این بود که بودن من تعجب ندارد و بیشتر بودن شما اسباب تعجب است و این تعارف خیلی بی مزه ای بود اما حالا بشرطی که حقیقتی هم در آن باشد میتوان گفت همیشه از دیدن شما شاد میشوم یا همیشه در آرزوی دیدار شما بوده و هستم .

پرسش : نوشته اند در جواب این که میگویند صبح بخیر و یا شب خوش چه باید گفته شود ؟

پاسخ : ساده تر از همه این است که در جواب صبح بخیر بگویند صبح شما هم بخیر و در جواب شب خوش بگویند شب شما هم خوش .

پرسش : نامهی مختصری هست که ضمن آن نوشته اند آیا چنین با کسر چ درست است یا چنین با ضم چ و همچنین کلمات نظیر آنها مانند چنانکه و لطفا علت آنرا هم توضیح فرمایید .

پاسخ : اصل چنن و چنان بضم اول بوده است زیرا که چنن مخفف چون این و چنان مخفف چون آنست و بطریقی اولی چنن که و چنانکه باید گفت اما حالا بیشتر مردم چنان و چنن بکسر چ تلفظ میکنند و بسیاری از دانشمندان معتقدند که تلفظ اکثریت مردم زبان را رعایت باید کرد .

پرسش : پرسیده اند نام سراینده ی این دو بیت چيست و صحیح آنرا بخوانید:
 جنت که رضای مار آنست در ساقه پای مادر آنست
 خواهی که رضای مایابی کاری کن که رضای مادر آنست
 ما ، در آنست یا مادران است یا مادر ، آنست کدام از این سه عبارت صحیح است ؟

پاسخ : اول این اشعار از متأخرین است ثانیاً مصرع دوم در ساقه ی پای ما در آنست درست نیست و گویا اصل آن چنن بوده است :
 در سایه پای مادر آنست مصرع سوم نیز خواهی که رضای ما بیابی نباید درست باشد بنظرم در اصل این طور بوده است خواهی که رضای حق بیابی یعنی رضای خدا مصرع چهارم نیز کاری کن که رضای مادر آنست درست نیست و وزن آن خرابست گویا در اصل چنن بوده است آن کن که رضای مادر آنست یعنی کاری را که رضای مادر هست و مادر از آن راضی است بکن پس درین صورت مصرع آخر را چنن باید خواند آن کن که رضای مادر ، آنست .

تاریخچه‌ی شهرستان بروجرود

تلفظ و املاء و معانی صحیح : انتر، میمون، گمان، شاهد، دهان
عقب، شمال، «دوم» و آهو تک.

آیا نوشتجات، صحیح است؟

تخفیف کلمات فارسی و مورد استعمال پسوند «بد»

تلفظ گوناگون منوژده و معانی مختلف آنها

پرسش : استاد محترم این اواخر موردی که پیش آمد این بود که آیا کلمه‌ی
انتر فارسیست یا عربی با الف باید نوشت یا با عین؟

پاسخ : این کلمه فارسیست و حتماً با الف باید نوشت متأسفانه فرهنگ‌نویسان
در گذشته مترجمان آن نشده‌اند و آنرا ضبط نکرده‌اند بهمین جهت بعضی تصور میکنند
که این کلمه درست نیست حتماً درستست و حتماً با الف باید نوشت در عربی کلمه‌ی
عنتر با عین هست ولی هیچ دخلی با این ندارد و بمعنی خرمنگس است.

پرسش : لطفاً بفرمایید چه تفاوتی در میان کلمه‌ی انتر و میمون هست آیا
میمون هم فارسیست؟

پاسخ : بله میمون باین معنی فارسیست و بجز میمون عربی بمعنی مبارکست
تفاوتی که در میان کلمه‌ی انتر و میمون هست بواسطه‌ی اینست که این حیوان انواع
مختلف دارد یک نوع آنرا که کوچک‌ترست انتر و نوع دیگری را که بزرگ‌ترست
میمون و یک نوع دیگر را بوزینه و بوزنه میگویند در کتابها کلمه‌ی دیگری هم

هست که مهنازه باشد و آن گویا نوع دیگری است که کمتر بایران آورده اند و حتی کلمه‌ی شادی را هم بهمین معنی نوشته اند و احتمال می‌رود که آنهم نوع دیگری باشد.

پرسش: نوشته‌اند خواهشمند است تاریخچه‌ی شهرستان بروجرد را بفرمایید و مخصوصاً بفرمایید معنی لغت بروجرد چیست؟

پاسخ: در اسناد پیش از اسلام چیزی در باره‌ی شهر بروجرد نیست اما پیداست که کلمه‌ی بروجرد در اصل بروگرد بوده است و از این گونه آبادیها که در آخر آنها کلمه‌ی گرد آمده بسیارست مثل دارابگرد یا دارابجرد و دستگرد یا دستجرد و گرد که در آخر این اسامی آمده و بعد به جرد تبدیل شده از فعل گردن است که درین جا ساختن و بنیاد گذاشتن معنی میدهد کلمه‌ی برو در اول نام بروجرد از ریشه‌ی برو بار بمعنی میوه آمده چنانکه برومند یعنی بارور و بروهنده و بروگرد هم بمعنی ساخت یا آبادیست که در آن میوه و بارور بوده باشد. آبادیهایی که در آخر نام آنها گرد آمده همه در دوره‌ی ساسانیان ساخته شده‌اند و پیداست که بروگرد و بروجرد هم همین حال را دارد اما در دوره‌ی اسلامی نام این شهر از آغاز در کتابها آمده و از هزار سال پیش اسمی از آن برده‌اند.

پرسش: پرسیده‌اند: آهوتك به معنی اسم اسب است یا معنی دیگری هم دارد؟

پاسخ: آهوتك که بهتر آنست آهوتك بخوانیم اسم اسب معینی نیست و اصلاً اسم نیست و صفت است و صفت مرکب و تك از تکیدن که مصدر آن دیگر در فارسی امروز استعمال نمی‌شود بمعنی دویدن است چنانکه از کلمات تکاپو بمعنی دویدن و پوییدن و تکاور بمعنی پر دو آمده و آهوتك یعنی دونده بمانند آهو و چون آهو از حیواناتیست که تند میدود آهوتك یعنی بسیار تند دونده و این صفت را برای اسب خیلی تندرو استعمال می‌کنند و بهر اسبی که این صفت را داشته باشد میتوان گفت.

پرسش: نامه‌ایست که ضمن آن پرسیده‌اند سفته یا سفته یا سفته (بفتح سین، بضم سین یا بکسر آن) کدام يك صحیح است؟

پاسخ : این هر سه کلمه در فارسی هست آنکه بمعنی حواله است بر وزن هفته است سفته از ماده‌ی سفت بمعنی غلیظ و ستر و بسته و سخت است و بجامه‌ی ستر و کلفت هم گفته‌اند سفته بضم سین از فعل سفتن بمعنی سوراخ کردن و بمعنی سوراخ شده است . پس حواله‌ها سفته بفتح سین باید گفت .

پرسش : نامه‌ایست که ضمن آن سؤال کرده‌اند از لحاظ دستوری نوشته‌جات صحیح است یا نوشته‌ها ؟

پاسخ : البته نوشته‌ها . نوشته‌جات نه تنها درست نیست بلکه غلط زنده‌ایست که نوشته‌ی فارسی را کلمه‌ی عربی حساب بکنند و الف و تا علامت جمع عربی را دنبال آن بیاورند و در میان نوشته و الف و تا يك جیم اضافه کنند برای اینکه در جمع و نسبت کلمات فارسی که آخر آنها‌ی غیر ملفوظ هست آن‌ها بدل بکاف می‌شود و چون در عربی کاف نیست درین جا باید جیم اضافه کرد .

پرسش : پرسیده‌اند: گمان یا گمان تلفظ کدام يك صحیح میباشد (باضم کول یا بکسر آن ؟)

پاسخ : در فرهنگ‌ها گمان و گمان هر دو را ضبط کرده‌اند و من 'گمان' بضم را ترجیح می‌دهم زیرا که اصل آن گو مان بوده‌است و در هر صورت گمان بکسر درست نیست .

پرسش : پرسیده‌اند بفرمایید هیر بد صحیح است یا هیر بد (بضم باء یا بفتح آن) .

پاسخ : البته هیر بد بفتح باء . پسوند بد را برای شاغل در موردی که میخواهند فعل حر است و پاسبانی و نگهبانی را برسانند می‌آورند و همه جا باید بفتح با باشد مانند موبد و آذربد و هیر بد و سپهد یا سپاهبد .

پرسش : نامه‌ی دیگریست که ضمن آن سؤال مفصلی کرده‌اند سؤال اینست : در کتاب قاننی خواندم که :

نشود شاهد زیبا رو جز همدم زشت نخورد خربزه‌ی شیرین الا گفتار
آن استاد محترم در دوسه بر نامه‌ی قبل ضمن تعریف این بیت :

شاهدم من ولی نه در کنعان نخل بندم ولی نه در بستان^۱
 فرمودید شاهد بمعنی بسیار زیبا و نظیر آن است با این ترتیب آیا در بیت مذکور
 در فوق شاهد زیبا رو درست است حال آنکه بفرمایش آن استاد شاهد بمعنی زیباست.
 بعلاوه کراراً شنیده شد که فلان شخص میگوید من شاهد دارم که مرتکب فلان
 عمل نشدم آیا این کلمه نیز درست است؟

پاسخ : شاهد کلمه‌ی عربیست و اسم فاعلیست که بجای صفت هم بکار برده میشود
 و در اصل معنی آن حاضر و گواه است و این که میگویند من شاهد دارم که مرتکب
 فلان عمل نشدم این جا بمعنی گواهیست یعنی کسی که میداند و دیده است. اما
 همین کلمه‌ی شاهد عربی در فارسی معنی مخصوصی پیدا کرده که در عربی باین
 معنی نیامده و آن بمعنی زن و مرد خوب روی و زیباست و اساساً این ایراد بشعر قآنی
 وارد است که شاهد خود بمعنی موجود زیباست و در ترکیب شاهد زیبارو، زیباروزائد
 و باصطلاح ادبی حشو قبیح است ولی گاهی دو کلمه‌ی مرادف را که يك معنی دارند
 برای تاکید می‌آورند مثل دست گیرنده و پای رونده که گیرنده و رونده نیز حشو قبیح
 است ولی در شعر گاهی وزن شعر شاعر را مجبور میکند که ازین حشوهای قبیح
 خود داری نکند مثل مرد - مردانه .

پرسش : نوشته اند و جبهی عقلانی . و جبهی عقلانی و جبهی عقلانی از
 لحاظ تلفظ استعمال کدام درستست ؟

پاسخ : عقلانی که حتماً درست نیست زیرا که نه با قواعد زبان عرب تطبیق
 میکند و نه با قواعد زبان فارسی . عقلانی اگر بگویند فعل است که برای نسبت
 از عقلا جمع عاقل ساخته اند و این هم نظیر ندارد که در فارسی از اینگونه اسم
 فاعلهائی که صفت می‌شوند صفت نسبی ساخته باشند - چنانکه علمائی و حکمائی و
 وزرائی و غیر هم نیز نگفته اند. در عربی يك نوع صفاتی هست مانند روحانی و جسمانی
 و فوقانی و تحتانی و ایرانیان بقیاس آن کلماتی مانند طولانی ساخته اند و بهمین
 قیاس میتوان گفت اگر کسی عقلانی بگوید ازین سابقه پیروی کرده است .

۱ - صفحه ۷۵ رجوع فرمایید .

پرسش : استاد محترم آیا دهان صحیح است یا دهن ؟

پاسخ : هر دو زیرا که اصل کلمه دهانست و دهن مخفف آنست که برای کوتاه کردن الف را از وسط انداخته اند مثل شاه که بهمین مقصود آنرا شه هم گفته اند و گنه از گناه .

پرسش : سؤال کرده اند که خاقانی در این شعر :

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان ایوان مد این را آئینه عبرت دان
یاک زه زده دجله منزل بمد این کن و ز دیده دوم دجله برخاک مد این ران
چرا کلمه ی دوم را بدون تشدید ذکر کرده آیا همین صحیح است یا با تشدید؟

پاسخ : اولاً دوم (بدون تشدید) از حیث قاعده ی زبان درست تر از دویم با تشدید است و ما چون عادت کرده ایم دوّم بگوییم تصور میکنیم غلط است و حال آنکه اینطور نیست؛ نیا اگر خاقانی درین جا دوم با تشدید و او میگفت وزن شعر خراب میشد .

پرسش : نوشته اند در کاشان اصطلاحی است بنام این کله و اون کله که بجای واژه ی « این جا و اون جا » استعمال میگردد و در بین عوام بسیار شایع میباشد در صورت امکان صحیح یا غلط بودن این واژه را تذکر فرمایند .

پاسخ : کلمه ی کله به معنی جا در بسیاری از شهرهای ایران از آن جمله در تهران هم بر سر زبانها هست ولی در نظم و نثر نیامده در بسیاری از زبانها کلماتی هست که در محاورات استعمال میکنند در کتاب نیست و بکار بردن آنها هیچ عیبی ندارد این کلمه ی کله هم از آنهاست .

پرسش : لطفاً بفرمایید عقب درست است یا عقب (بفتح غین یا بکسر آن)

پاسخ : در عربی عقب ageb . اما ایرانیان عادت نکرده اند ageb بگویند

پرسش : آیا شمال صحیح است یا شمال؟ (بفتح شین یا بکسر آن؟)

پاسخ : در عربی شمال chamal باریست که از قطب میوزد و شمال Chemal بمعنی طرف چپ در فارسی باین معنی امروزی که مراد آن جهتی باشد که در بالاسر قرار گرفته است و از همان کلمه ی شمال بمعنی باد قطبی گرفته شده البته شمال درست ترست و در هر صورت شمال Chomal بضم شین را در هیچ فرهنگ عربی و فارسی ضبط نکرده اند.

« مکتب استاد » یعنی چه؟

بستگی دبیر با مدبر ، موارد استعمال و معنی پساوند « چی » و
گرام یا گرامی

آیا « شکارچی » در شاهنامه بکار رفته است؟

بحث در باره‌ی خانم محترمه و ریشه‌ی کلمه‌ی خانم

پرسش : یکی از فرهنگیان تهران سؤال کرده است که متأسفانه درست
روشن نیست نوشته اند میم و سین و ب یا میم و صاد و ب یا سین صحیح است
یا با صاد و ریشه آنرا بفرمایید .

پاسخ : گویا مقصودشان کلمه‌ی مصیب باشد که در نام مردها نیز بکار برده اند
این کلمه با سین درستست و در لغت بمعنی آزاد در کار خود و مختار در کار خود
هست و مصیب با صاد در لغت نیست .

پرسش : نوشته اند می خواستم بدانم که لغت دبیر اصل و ریشه‌اش چیست و
آیا بالغت مدبر هیچ بستگی دارد یا نه ؟ زیرا این لغت بیشتر بمعنی فن نویسندگی
است و فردوسی آنرا در اشعار خود بکار برده است .

پاسخ : دبیر کلمه‌ی فارسی اصیل است که در قدیم دبیر هم نوشته اند و به
نویسنده و کاتبست مدبر لغت عربیست اسم فاعل از مصدر تدبیر که بمعنی توجه

داشتن پایان کارست اما فن نویسندگی را دبیری باید گفت زیرا که دبیر معنی فاعلی دارد و برای رساندن عمل فعل یا در آخر اسمی که حالت فاعلی دارد اضافه می کنند و از دبیر دبیری می سازند و فردوسی هم هر جا در شاهنامه کلمه‌ی دبیر را آورده حالت فاعلی دارد .

پرسش : نوشته اند آیا تلفظ مکتب استاد در جایی که خبری از کتابت نباشد صحیح است ؟ در صورتی که می دانیم مکتب اسم مکان می باشد .

پاسخ : البته مکتب اسم مکانست از ماده‌ی کتب و کتابت بمعنی نوشتن اما در ضمن کلمه‌ی مکتب را بمعنی جایی که بکسی درس بدهند نیز بکار برده اند چنانکه سابقاً دبستانها را مکتب خازه می گفتند درین صورت مکتب درین جا یعنی جلسه‌ای که در آن کسی چیزی دیگری یاد بدهد چنانکه محکمه را هم که بمعنی جای حکم دادنست برای جایی که طبیب دستوری بیمار بدهد استعمال کرده اند .

پرسش : نوشته اند بکار بردن خانم محترمه در خطاب بزنان صحیح است ؟

پاسخ : متأسفانه صحیح نیست اولاً بواسطه‌ی اینکه در فارسی مذکر و مؤنث نیست که برای خانم صفت مؤنث محترمه را بیاورند ثانیاً خانم کلمه‌ی عربی نیست ، کلمه‌ی ترکیست و برای کلمات ترکی هم نمیتوان در فارسی صفت مؤنث عربی آورد . چون اکنون کلمه‌ی خانم را در مقام تعارف برای زنها استعمال می کنند مردم تصور میکنند که این کلمه مؤنث است در صورتی که این طور نیست . اصل کلمه ، خان است که عنوان سرکردگان قبایل ترک بوده و در دوره‌ی تیموریان در ایران معمول شده است که بآخر کلمه‌ی خان میم مضموم ترکی را که ضمیر اول شخص است و من معنی می دهد چسبانده اند و معنی آن خان من یعنی سرور من است پس خانم یعنی خان من و همین معامله را با چند کلمه‌ی دیگر در همان زمان کرده اند چنانکه از بیگ که بمعنی سر کرده است بیگم ساخته اند و حتی از شیخ عربی شیخم و از ماه فارسی ماهم ساخته اند و ماهم را در نامهای زنان بکار برده اند از آن وقت در ایران معمول شده که خانم و بیگم و ماهم را تنها در مورد زنان بکار برده اند اما شیخم را تنها در مورد مردان گفته اند .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید آیا لغت **شکارچی** در شاهنامه بکار رفته یا خیر؟ و آیا اگر بجای آن « **شکارچیر** » بگوییم بحقیقت نزدیک تر نیست؟ چون واضح است که **شکارچیر** بکسی می گویند که در **شکارچیره** و قوی دست باشد و بهمین قیاس **تلگرافچیر** بمعنی **چیره** در **تلگراف** و **شناچیر** بمعنی ورزیده در **شنا** می شود. در بازار هم **چی** زیاد آمده و می توان بمعنی **چیره** گرفت مثلاً **پاکتچی** یعنی کسی که در **کار پاکتچیره** است و **دستمالچی** بهمین قیاس در **کار دستمال** و **خرید** و **فروش** آن **چیره** است خواهشمندست نظر خود را بفرمایید.

پاسخ : اولاً **شکارچی** در شاهنامه نیامده و جای این کلمه در شاهنامه نیست و این کلمه‌ی مرکب اساساً با آهنگ اشعار شاهنامه تطبیق نمیکند. ثانیاً **چی** پساوندیست از ترکی که علامت نسبت است و **شکارچی** مرکب از دو کلمه‌ی **شکار** فارسی و **چی** ترکیست یعنی **منسوب بشکار** و اهل **شکار** و **چی** درین جا مخفف **چیر** یا **چیره** نیست زیرا که **چیر** درین گونه موارد هرگز استعمال نشده است و **تلگرافچی** یعنی **منسوب بتلگراف** و **پاکتچی** هم **منسوب بپاکت** و **دستمالچی** هم **منسوب بدستمال** معنی میدهد. این پساوند **چی** در دوره‌ی تیموریان و بیشتر در دوره‌ی صفویه وارد زبان فارسی شده و نخست تنها در کلمات ترکی بکار برده اند مثل **قورچی** یعنی **سلاحدار** و **قاطرچی** یعنی **استربان** و **چورکچی** یعنی کسی که نان را بدست او می سپارند و **باشماقچی** یعنی **کفشدار** و **قاپوچی** یعنی **دربان** و بسیاری نظایر دیگر بعد کم کم این **چی** را بکلمات فارسی هم افزوده اند مثل **خرکچی** بمعنی **راننده‌ی خر** و **الاغوارده چی** یعنی **راننده‌ی اراده** و **شکارچی** بهمین قیاس آنرا دنبال کلماتی که از زبانهای اروپایی گرفته اند آورده اند مثل **درشکه چی** و **کالسکه چی** و **تلگراف چی** و **تلفن چی** و **پست چی** و **گاری چی** و نظایر آنها درین صورت **چی** در همه‌ی این ترکیبات لفظ فصیحی نیست و عامیانه است و بهتر اینست که از استعمال آن خودداری کنیم و بجای آن پسوندهای فارسی بگذاریم مثلاً **تماشاچی** را **تماشاگر** بگوییم و **شناچی** را **شناگر** و **اراده چی** را **اراده ران** و **درشکه چی** و

کالسکه چی و گاری چی را در شکه ران و کالسکه ران و اراده ران بگوییم . بهمین جهت کلمه‌ی شکار چی که لفظ ادبی نیست در شاهنامه نیامده و کلمه‌ی فصیح آن **شکار افکن** است و اگر شکار افکن قدری دراز و سنگین باشد میتوان **شکار گیر** گفت زیرا که کلمه‌ی دیگر برای شکار در فارسی نخجیرست و چون نخجیر گیر برای کسی که نخجیر میکند گفته‌اند میتوان شکار گیر را هم برای کسی که شکار میکند گفت چنانکه **شیر گیر** برای کسی که شیر شکار میکند گفته‌اند . پس بهترست درین مورد یا **شکار افکن** بگوییم یا **شکار گیر** .

پرسش : نوشته‌اند چون در کرمان ببرز گریا کشاورز که در جاهای دیگر ایران زعبت می‌گویند **زعیم** خطاب میکنند خواهشمند است معنی این کلمه را بیان فرمایید .

پاسخ : **زعیم** در زبان عربی بمعنی **ضامن و کفیل و مهتر و رئیس** است و **زعیم** قوه یعنی کسی که از طرف گروهی کاری را میکند گویا این که در کرمان **زعیم** را در باره‌ی کشاورز استعمال کرده‌اند از این جهت باشد که مقصود اینست که از طرف مالک و کالات و کفالت در کار زراعت را دارد و این کلمه بهمین معنی گاهی در کتابهای سابق هم آمده است و منحصر باصطلاح مردم کرمان نیست شاید در اصل **بیشکار اداک** گفته‌اند و بعد کم کم در باره‌ی کشاورز و ببرز گره‌هم بکار برده باشند .

پرسش : سؤال کرده‌اند در **دربک** روزنامه خواندم کسی که عازم آلمان بود این جمله را برای خدا حافظی نوشته بود : « از کلیه‌ی دوستان و آشنایان **گرام** خدا حافظی مینمایم »

آیا **گرام** درین جا صحیح بکار رفته است یا نه چون فکر میکنم **گرام** که منظور **گرامی** باشد این معنی را نمی‌رساند و در نتیجه غلط است بنظر شما چه میرسد ؟
پاسخ : برخلاف آنچه تصور می‌رود و برخی هم اظهار عقیده کرده‌اند من **گرام** را بجای **گرامی** بمعنی عزیز غلط نمیدانم و دلیلی که دارم اینست که در

قدیم گرام را اسم میگذاشته‌اند و از اسامی مردان بوده است و ما در فارسی صفاتی داریم که گاهی یا در آخر آنها اضافه کرده‌اند مثل تاروتاری که هر دو صحیح و هر دو بمعنی تیره است و گرام و گرامی هم همین حال را دارد.

پرسش: نوشته‌اند لطفاً درباره‌ی معنی و مفهوم زیر و زیرین توضیح دهید.

پاسخ: در فارسی صفات متعددی داریم که برای تعیین مکان و زمان بکار می‌رود مثل بالا و زیر در مکان و دیر در زمان هر وقت که بخواهند صفت نسبی بسازند یا و نون بآخر آن می‌افزایند مثلاً از بالا بالاین و از زیر زیرین و از دیر دیرین می‌سازند. بالا وزیر مکان را می‌رساند و بالاین وزیرین یعنی در بالا و در زیر واقع شده و دیرین یعنی دیر قرار گرفته.

پرسش: یکی از دانش‌آموزان تهران پرسیده است تلفظ درست کلمات زیر چیست؟

ترجمه یا ترجمه شجاعت یا شجاعت برومند یا برومند هیجده یا هجده.

پاسخ: در عربی ترجمه و ترجمه (بکسر یا ضم جیم) هر دو درست است و در

فارسی ترجمه بضم جیم معمول تر از ترجمه بفتح جیم است. شجاعت بفتح شین درست است و شجاعت بضم اول هر چند که رایج ترست تصرف فارسی زبانهاست. برومند بضم اول درست نیست و برومند بفتح درست است. زیرا که این کلمه از بر ساخته شده و از مند بر بمعنی بار و میوه و حاصل است و برومند بمعنی بارور و بار دار و پر حاصل اما هیجده و هجده هر دو صحیح است و حتی هیژده و هژده باز هم نوشته‌اند و درست است.

« بارك الله » یعنی چه ؟

بحث در باره‌ی : کبری ، پورا نداشت ، پنجزار ، رادیو ساز ، تکیه ، سنبل ،
عمارت و تلسکوپ

شرحی در باره‌ی رواج اصطلاح «عقول زبان فارسی و

توضیح دانشکده ، دانشسرا ، دانشگاه ،

استاندار و فرهنگ

پرسش : نامه‌ایست از قم که دارای هشت سؤال مختلف است سؤال اول
اینست که کلمه‌ی کبری را مثلاً در سفارت کبرای ترکیه باید بی‌الف نوشت یا بالف
این کبری با « کبری » که نام زن است فرق دارد و یا معنی دیگری دارد این
کبری از کجا آمده است ؟

پاسخ : کبری کلمه‌ی عربی ، مؤنث اکبر بمعنی بزرگ ترست در عربی این
کلمه را با یا مینویسند و بالف تلفظ میکنند در فارسی هر کلمه‌ای که آخرش الف
باشد در موقع نسبت یا اضافه ، يك یا بر آن الف اضافه میکنند مثل پای من و پای کوچک
و پای بچه بهمین جهت در فارسی با کلمات عربی هم همین معامله را میکنند و در
موقع اضافه باید یای آخر کبری را الف نوشت و بعد آن یای اضافه‌ی فارسی را بر آن
افزود و مثلاً گفت سفارت کبرای ترکیه . کبرای نام زن هم همین کلمه است
و بیشتر دختر اول را که امیدوارند از دختران دیگر بزرگتر باشد کبری نام

می گذارند و دختر بعد از او را صغری میگویند که بمعنی کوچکتر است^۱.

پرسش : نوشته اند بچه ای که برای پدر و مادرش کار خوبی کرده باشد باو میگویند **بارك الله !** بارك الله یعنی چه و آیا این کلمه معنی هم دارد یا نه ؟

پاسخ : بارك الله يك جمله ی عربیست که در مقام تحسین و تبریک بکار میرود و معنی آن اینست که خدا ترا برکت بدهد یعنی بر نعمت خود بیفزاید^۲.

پرسش : برای احترام بیک نفر باو میگویند شما در صورتیکه شما جمع است و دلالت بیک نفر نمیکند عقیده ی جناب عالی درین باره چیست ؟

پاسخ : این ایراد اساسا واردست اما منحصر بزبان فارسی نیست در بسیاری از زبانها هم معمولست که هر وقت بیک نفر احترام میگذارند بجای اینکه باو تو بگویند شما میگویند و این عادت بقدری رواج پیدا کرده است که نمیتوان آنرا تغییر داد ولی نباید منکر شد که کلمه ی تو دوستی و محبت و حتی احترام را بیشتر میرساند و بهترین دلیل آنست که مردم در همه جا در موقع خطاب بخدا تو میگویند و کسی بخدا شما خطاب نمیکند.

پرسش : نوشته اند پوران که جمع پسران است اسم دختر هم هست آیا این کلمه غلط نیست ؟

پاسخ : از قدیم در ایران معمول بوده است که اسم دختر را پوران دخت می گذاشتند یعنی دختری که چند پسر خواهد داشت و این آرزویی بود که صاحب آن اسم ، پسران متعدد پیدا بکند.

پرسش : نوشته اند مثلا بیک نفر تعمیر کننده ی رادیو میگویند رادیو ساز در صورتیکه رادیو ساز بکسی میگویند که بتواند رادیو بسازد آیا این کلمه غلط نیست ؟

۱ - بمباحث مشابه این پرسش و پاسخ در صفحات ۱۴ ، ۲۵ و ۹۴ نیز توجه فرمایند

۲ - در این جمله ، بارك فعل ماضی والله فاعل است و ضمیر مخاطب یا غائب که مورد

دعا و تحسین قرار گرفته بقرینه ی ذهنی ، محذوف است .

پاسخ : این ایراد واردست اما در این مورد مقصود از ساختن تعمیر کردن و اصلاح کردنست چنانکه ساعت ساز هم که میگویند یعنی کسی که ساعت ساخته‌ی دیگری را تعمیر بکند یا دندان ساز در ضمن آنکه دندان عاریه را از نو میسازد دندان طبیعی را هم که عیبی پیدا کرده باشد معالجه میکند درین موارد ساختن را بمعنی مجازی بمعنی اصلاح کردن یا تعمیر کردن آورده‌اند.

پرسش : نوشته‌اند مثلاً به يك نفر که پشت خود را بجایی داده است باو میگویند تکیه بده در صورتیکه که تکیه جای عزاداریست آیا بعقیده‌ی شما درست است ؟

پاسخ : تکیه کلمه‌ی عربیست و در فارسی بدو معنی استعمال شده یکی معنی آسایش و دیگر بمعنی آسایشگاه این که میگویند تکیه دادن یا تکیه کردن یعنی تن خود را بچیزی نزدیک کردن که بر آن قرار بگیرد و راحت بکند در ضمن تکیه معنی آسایشگاه هم پیدا کرده است و خانقاه درویشان و سپس جایی را که در آن عزاداری میکنند و روضه و تعزیه میخوانند تکیه گفته‌اند زیرا که يك نوع آسایشگاه برای مردم است.

پرسش : نوشته‌اند سنبل که نام گلی است این جانب از دهن بعضی هاسنبل (بانون) و برخی دیگر سمبل (بامیم) شنیده‌ام کدام درست است ؟

پاسخ : البته سنبل بانون در دهان عوام گاهی نون بامیم و گاهی برعکس میم بانون بدل میشود و این تنها تلفظ عامیانه است.

پرسش : نوشته‌اند از کوزه همان برون تراود که دروست . منظور ازین ضرب المثل چیست آیا این را بانسانها تشبیه کرده‌اند ؟

پاسخ : این مصرع دوم بیتی است که اصل آن اینست :

گردایره‌ی کوزه ز گوهر سازند از کوزه همان برون تراود که دروست
مقصود شاعر این است که اگر دهانه‌ی کوزه را جواهر بگیرند و از جواهر بسازند آنچه در کوزه هست تغییر نمیکند و همان چیز از کوزه بیرون می‌آید در

ضمن اشاره است باین که اگر ظاهر هر چیزی را آرایش بدهند و تجملی قائل بشوند باطن آن تغییر نمیکند و در باطن آن اثر ندارد درین صورت این مثل با انسان چندان مناسبت ندارد .

پرسش : نامه ایست از يك دانش آموز که ضمن آن سئوالهای متعدد کرده است سئوال اولشان این است که مردم بجای گفتن پنج ریال پنج زار میگویند آیا درست است لطفاً بفرمایید این کلمه ی زار از چه موقعی پیدا شده ؟

پاسخ : این کلمه ی زار در زبان مردم مخفف هزار است و وقتی که پنج هزار را تند بگویند پنج ازار میشود و دلیل آنکه هنوز بجای پنج ربال پنج هزار میگویند اینست که در پول قدیم ایران يك دینار ، ده هزار يك « يك تومان » و هزار يك « يك ریال » امروز یا يك قران سابق بود و پنج قران آنوقت یا پنج ریال امروز برابر پنج هزار دینار میشود مردم بجای اینکه پنج قران یا پنج ریال گویند پنج هزار میگفتند و در موقع تند حرف زدن پنج هزار را پنج ازار میگفتند .

پرسش : نوشته اند همان طور که ما در فارسی میتوانیم بجای تلسکوپ دور بین نجومی بگوییم آیا میتوانیم بجای گفتن تلگراف، تلفن، تلویزیون و هر چیزی که با تله شروع میشود فارسی آنرا بکار ببریم ؟

پاسخ : تلسکوپ کلمه ایست که در زبانهای اروپا از دو کلمه ی یونانی ساخته شده تله بمعنی دور و سکوپ بمعنی معاینه و تلسکوپ یعنی معاینه کنند و امتحان کننده از دور . تلگراف یعنی نویسنده از دور یا دور نویس تلفن یعنی صدا کننده از دور و تلویزیون یعنی منظره از دور در تمام این کلمات « تله » دور معنی میدهد اما در زبان فارسی امروز ترجیح داده اند که تلگراف و تلفن و تلویزیون یعنی همان کلمات اصلی زبانهای اروپایی را بکار ببرند که گفتن آنها آسان ترست و در بسیاری از زبان های دیگر هم بکار میرود و ضرری ندارد که در فارسی هم بکار ببریم .

پرسش : نوشته‌اند در اخبار بسیار شنیده میشود میگویند سفیر کبیر فلان حا از تهران بشیر از رفت و بعمارت استانداری تشریف فرما شد آیا از نظر استاد بکار بردن کلمه‌ی عمارت درین مورد صحیح است یا نه چون کلمه‌ی عمارت در کتابها بمعنی مقام و منصب آمده .

پاسخ : عمارت با عین از ماده‌ی تعمیر و عمران در فارسی بمعنی ساختمان و بیشتر ساختمان بزرگست و آنچه بمعنی مقام و منصب هست امارت با الف از ماده‌ی امر است که اصل آن فارسیت و اگر در کتابها این امارت دوم را هم با عین نوشته باشند غلط است و نباید اشتباه کرد .

پرسش : نوشته‌اند کلمه‌ای دیگر هم هست که در اخبار زیاد گفته میشود و آن کلمه‌ی بار است مثلاً میگویند وزیر کشور پیشگاه شاهنشاه بار یافت آیا بنظر استاد بکار بردن کلمه‌ی بار درین مورد هم صحیح است اگر صحیح نیست چه کلمه‌ای میتوان بکار برد ؟

پاسخ : این کلمه‌ی بار کاملاً صحیح و از کلمات اصیل زبان فارسی است و پنج معنی مختلف دارد یکی آنچه بر روی چیزی یا حیوانی میگذارند که ببرد دیگر بمعنی میوه و محصول سوم بمعنی پذیرفته شدن و بار یافتن در حضور شخص محترمی چهارم بمعنی رشوه‌ای که در زراعت بکار میبرند پنجم بمعنی دفعه و مرتبه . بار درین جا همان پذیرفته شدن در حضور شاهنشاهست و کاملاً درست است و بهترین کلمه درین مورد است و بارگاه که از همین کلمه ساخته شده یعنی جایی که در آنجا بار میدهند و می پذیرند .

پرسش : نوشته‌اند موقعی که دو نفر با هم صحبت میکنند اگر یکی غلط لفظی آن دیگری را میگوید آن شخص در جوابش میگوید این غلط لفظی را حمل بر بی سوادی من بحساب نیاور آیا بنظر استاد بکار بردن کلمه‌ی حمل درین مورد صحیح است یا نه اگر صحیح نیست بفرمایید چه کلمه‌ای باید بکار ببریم ؟

پاسخ : این کلمه‌ی حمل درین مورد از مختصات زبان فارسیت منتهی

بجای حمل بر بی سوادى من بحساب نیاور باید گفت حمل بر بی سواد من نکن حمل کردن اصلاً در لغت بمعنی بردن بار و جا بجا کردن چیز است درین جا معنی مجازى دارد و حمل بر بیسوادى من مکن یعنی جزو بی سوادى من بدان و بحساب بی سوادى مکن مگذار و در حقیقت حمل کردن درین مورد بمعنی قیاس کردن و نسبت دادنست .

پرسش : نوشته‌اند لطفاً معنی کلمه‌های دانشگاه، دانشکده، دانش سرا، فرهنگ و استاندار را بفرمایید آیا این کلمه‌ها هم از زبانهای دیگرست ؟

پاسخ : هر پنج کلمه فارسیست منتهی از اصطلاحات اخیرست دانشکده بمعنی مدرسه‌ی عالیست که آخرین درجات علمى را در آن می‌آموزند مثل دانشکده‌ی ادبیات و دانشکده‌ی پزشکی . دانشگاه مجموع همه‌ی دانشکده‌های يك شهرست مثل دانشگاه تهران که دانشکده‌های ادبیات و حقوق و پزشکی و کشاورزی و علوم و فنی و نظایر آنها را دارد دانش سرا یعنی مدرسه‌ای که در آن معلم تربیت میکنند دانش سراى عالی دبیر برای دبیرستانها و دانش سراى مقدماتى آموزگار برای دبستانها تربیت میکند . استاندار مامور وزارت کشور برای اداره کردن يك ناحیه‌ی وسیع از کشور ایرانست که شامل چندین ناحیه‌ی دیگر میشود کلمه‌ی فرهنگ نیز که از دو جزء فارسى یعنی « فر » و « هنگ » ترکیب شده بجای « معارف » سابق انتخاب گردیده‌است .

توجیه ابیاتی از حافظ و بهار

بحث در باره‌ی چند لفظ خارجی و بمعنای واژه‌های کیهان ، جو ،
نوین ، مکفی هوله و اساتید .

آیا « ناك » چند نوح تلفظ و چند معنی دارد ؟

پرسش : سؤال این بود که خواهش میکنم معنی کلمه‌های کنفرانس ،
کمیسیون و کنگره را بفرمایید بعضی‌ها کنگره را با سکون و بعضی با گاف فارسی
منجمله خوانده‌اند بفرمایید کدام يك درست است ؟

پاسخ : کلمه‌ی کنگره کلمه‌ی فرانسوارت که وارد فارسی شده و باید گاف وسط آن
ساکن باشد بمعنی اجتماع و انجمنی از آگاهان و دانشمندان برای گفتگو و بحث
در مسائل سیاسی و علمی و هنری و نظایر اینهاست و در ضمن در برخی از کشورها
مجلس شورای ملی و مجلس سنا را باهم کنگره میگویند کلمه‌ی کنفرانس
هم دو معنی دارد یکی همانست که اخیراً در فارسی سخنرانی میگویند یعنی مجلسی
که تشکیل میشود برای آنکه کسی مطالب علمی را برای دیگران بیان بکند و
معنی دیگر آن اجتماع و انجمنی از عده‌ی معدودی برای بحث در مسائل سیاسی
و اجتماعی و از این قبیل است و در حقیقت کنگره‌ی کوچکی است . کمیسیون
اصطلاح اداریست که چند نفر برای رسیدگی بکاری یا اتخاذ تصمیمی باهم می‌نشینند
و بحث میکنند .

پرسش : نوشته‌اند آیا معنی فضای کیهان همان فضای جو است یا نه ؟

پاسخ: اولاً این کلمه در اصل فارسی **گیهسان** است و نه **کیهان** و همان کلمه است که **جهان** را هم از آن ساخته‌اند. **جو** لغت عربیست بمعنی هوا و **گیهان** بمعنی تمام فضا نیست که کرات و ستارگان همه در آن واقع شده‌اند و جو یعنی هوای اطراف زمین قسمتی از آنست درین صورت جو جزء است و **گیهان** کل و چون آنچه ما بآن **هوامی** گوئیم فقط قشر یا پرده است که دور زمین را گرفته است آنچه را که بعد ازین قشر و پرده است میتوان **گیهان** گفت باین ترتیب جایی که هوا نیست جو نیست و **گیهان** است.

پرسش: آخرین پرسشی که کرده‌اند اینست: لطفاً بفرمایید بجای کلمه‌ی **بانک** میتوانیم کلمه‌ی دیگری بکار ببریم که همان معنی فارسی کلمه‌ی **بانک** را داشته باشد؟

پاسخ: این کلمه‌ی **بانک** در بسیاری از زبانهای اروپایی هست و از آنجا وارد زبان فارسی شده و چون حکم کلمه‌ی عمومی را در تمدن امروز پیدا کرده است بهتر اینست ما هم در فارسی آنرا بکار ببریم و در فکر کلمه‌ی دیگری نباشیم که هر چه باشد باز جعلی خواهد بود و باین خوبی ادای مقصود نخواهد کرد.

پرسش: یکی از دانش‌آموزان تهران پرسیده است آیا لغت **اساتید** که بعضی‌ها آنرا بحساب غلطهای مصطلح آورده و معتقدند که **اساتید** باید گفته شود بچه صورت درست است؟ خواهشمندم نظر خودتان را بفرمایید؟

پاسخ: کلمه‌ی **استاد** کلمه‌ی فارسیست و در زبان فارسی سابقاً قاعده‌این بوده است که هر کلمه‌ای که در آخرش **دال** باشد و پیش از **دال** الف یا **واو** یا باشد باید آنرا **ذال** خواند؛ مثلاً **استاد** در اصل **استاذ** و **بنیاد** در اصل **بنیاذ** و **پود** در اصل **پوذ** و **نمود** در اصل **نموذ** و **خورشید** در اصل **خورشید** و **امید** در اصل **امید** بوده است بهمین جهت **استاد** که وارد در زبان عربی شده آنرا **استاذ** تلفظ کرده‌اند و **اساتید** جمع بسته‌اند ولی در فارسی جمع **استاد** را **استادان** باید گفت و احتیاجی

۱ - قبلاً نیز در اینباره بحث شده به صفحه ۱۰۹ مراجعه فرمایید.

با سائید عربی نیست و اگر کسی بخواهد حتما جمع عربی آنرا بگوید باید اسائید بگوید زیرا که در عربی اسائید غلط است و در فارسی هم بطریق اولی درست نیست در فارسی امروز همه‌ی این ذالها را ما دال تلفظ میکنیم و آن تلفظ سابق از میان رفته است ولی چنانکه گفتم در عربی استاذ و جمع آن اسائیدست .

پرسش : نوشته‌اند : بنا بر قاعده‌ی زبان فارسی چسباندن صفت نو به علامت نسبی (ین) یا (واو و نون) غیر ممکن است زیرا منظور از افزودن علامت نسبی تبدیل اسم بصفت است در این صورت لطفاً توضیح فرمایید کلمه‌ی نوین درست است یا خیر ؟

پاسخ : کلمه‌ی نوین از قدیم در زبان فارسی بکار رفته و نظایر دیگری در زبان فارسی دارد چنانکه نوین را از نو ساخته‌اند دیرین را از دیر و زیرین را از زیر و بالاین را از بالا و برین را از بر بمعنی بالا و کهن را از که بمعنی کوچک و مهین را از مه بمعنی بزرگ و بهین را از به ساخته‌اند . در حقیقت کهن بمعنی کبتر و مهین بمعنی مهتر و بهین بمعنی بهتر است و مطابق این قاعده نوین هم باید بمعنی نوتر باشد و استعمال آن کاملاً درستست و بهیچ مانعی بر نمی‌خورد .

پرسش : نوشته‌اند لغت مکفی چنانچه اسم مفعول باشد آیا استعمال آن در جملاتی نظیر این جمله درست است یا نه (فلانی با حقوق مکفی استخدام شد) ؟

پاسخ : مکفی در لغت عرب بمعنی کسیست که روز را خوش بگذراند و درین مورد که حالا در فارسی برخی استعمال می‌کنند در عربی نیامده است و بهتر اینست که درین مورد بمعنی کفاف دهنده ، کلمه‌ی کافی را استعمال بکنند که در عربی هم بهمین معنیست . در فارسی لغت بسیار خوبی برای این مقصود هست و آن کلمه‌ی بسنده است که کافی و کفایت کننده معنی میدهد و این کلمه‌ی بسنده از مصدر بسیدن می‌آید که از کلمه‌ی بسی ساخته شده و بمعنی کفاف دادن و کافی بودنست و درین صورت میتوان از کلمات عربی صرف نظر کرد و اگر کسی نخواهد صرف نظر بکند کافی فصیح‌تر و بهتر از مکفی است .

پرسش : یکی از کارمندان دارایی کرمان نوشته است در بعضی کتب کلمه‌ی

هوله دستمال بزرگ پرزدار با (ح) حای حطی و در فرهنگ نو تالیف حسن امید با « ه » هوز نوشته شده آیا در اصل کدام يك صحيح ترست استدعا دارم در بر نامه‌ی در مکتب استاد جواب مرحمت فرمایند .

پاسخ : هوله کلمه‌ی ترکیست و در زبان ترکی حای حطی نیست و حتما باید باهای هوز نوشت اما باید در نظر داشت که در فارسی یکی از معانی کلمه‌ی دستار همان چیز است که امروز بآن هوله میگویند و هوله‌ی سر سفره را دستار خوان می‌گفتند .

پرسش : نامه‌ایست از فردوس که ضمن آن نوشته‌اند: لطفاً بفرمایید ملك بچه معنی و ملك بمعنی چیست ؟

پاسخ : این کلمه در عربی باشکال مختلف خوانده میشود یعنی هم ملك Molok هم ملك Melk هم ملك Malek هم ملك Malak و هم ملك Molok اما در فارسی ملك را بد معنی دارایی و چیزی که در مالکیت کسی باشد و دارای آن باشد بکار برده‌اند و در حقیقت معنی دارایی میدهد و ملك را بمعنی کشور و مملکت استعمال میکنند و این امتیاز است که در فارسی برای دو معنی این کلمه قائل شده‌اند برای اینکه هر کدام را در مورد خاصی بکار ببرند .

پرسش : نامه‌ایست از اسکو که ضمن آن سؤال کرده‌اند کلمات کاپ در جمله‌ای مثل کاپ پیروزی نصیب فلان دسته شد و مثل بضم میم و کسر تاء چه معانی دارند و از کدام زبان وارد فارسی شده‌اند . ؟

پاسخ : کاپ در اصطلاح ورزش کلمه‌ی انگلیسی است بمعنی انواع جوایزی که در مسابقه‌های ورزشی به برنده یا به برندگان بدهند و مثل اصطلاحیست که در امریکا در این اواخر وضع کرده‌اند در برابر هتل . هتل مهمان خانه‌ایست بزرگ و مثل ساختمان کوچکیست دارای يك عده اطاق محدود که در سر راهها برای مختصر اقامت مسافران ساخته‌اند و وسایلی برای استراحت محدود دارد .

پرسش : نوشته‌اند شعر زیر را که ملك الشعراء بهار بمناسبت هفتصدمین سال تألیف گلستان ساخته‌است توضیح فرمایید :

دل زباغ سخنت ورد کرامت بوید
دولت نام تو حاشا که تمامت جوید
پیرو مسلك تو راه سلامت پوید
کاب گفتار تو دامان قیامت شوید

پاسخ : دل زباغ کرامت ورد کرامت بوید یعنی دل از باغ کرم تو ورد
یعنی گل سرخ کرامت را بو میکند پیرو مسلك تو راه سلامت پوید یعنی کسی که
پیروی از روش تو میکند در راه سلامت گام برمیدارد و می پوید دولت نام تو حاشا
که تمامت جوید یعنی حاشا که دولت نام تو با آخر برسد و پایان بیابد و هر که
از دولت نام تو برخوردار بشود تمامی ندارد کاب گفتار تو دامان قیامت شوید
یعنی گفتار تو آنقدر آبدار است که دامان قیامت را می شوید و تا روز قیامت آب
آن باقیست .

پرسش : نوشته اند این شعر حافظ را نیز معنی فرمایید :
سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد

دلبر که در کف او موم است سنگ خارا

پاسخ : یعنی در عشق سرکشی و نافرمانی نکن زیرا که دلبر و معشوقه
که سنگ خارا یعنی سنگ سخت در کف او موم است و نرم میشود ترمانند شمع
از غیرت می سوزاند و سراپای ترا مشتعل میکند .

توجیه دو بیت از مثنوی مولوی

بحث در باره‌ی : عشق ، سقط ، خوار بار ، خرمن ، مترجم
آینه ، مرکبات ، فرسخ و فرسنگ

محل استعمال : است و هست ، و شرح يك شعر

پرسش : نامه‌ایست از يك دوشیزه‌ی تهرانی که ضمن آن چه-بار سؤال کرده‌اند. سؤال اولشان این است که شنیده‌ام می‌گویند کلمه‌ی عشق را با الف دیده‌ایم آیا درست است و اگر حقیقت دارد بفرمایید معنای آن چیست ؟

پاسخ : نه . دوشیزه‌ی عزیز . چنین کلمه‌ای نه در فارسی هست و نه در عربی تنها در عربی با الف و شین و قاف کلمه اشق Acheg (بفتح اول و دوم) هست که از ماده‌ی شاق آمده و معنی دشوارترست و اسبی که در دویدن بچپ و راست برود و اسب دراز و اسبی که میان دست و پای آن گشاد باشد در فارسی هم کلمه‌ی اشق Ochoq هست که اَشه و اشتر هم می‌گویند و يك نوع صمغ و سقزست که از گیاه خود روی می‌گیرند و بعضی‌ها هم اشق (بضم اول و دوم) Ochoq تلفظ میکنند و اینکه شما گفته‌اند عشق با الف هم نوشته میشود بهیچ وجه درست نیست.

پرسش : نوشته‌اند کلمه‌ی سقط یعنی چه و برای چه نام‌غازه‌های خواربار فروشی را می‌گویند سقط فروشی ؟

پاسخ : سقط کلمه‌ی عربیست که اصلاً بمعنی چیز بیهوده و چیز بیست که

سودی نداشته باشد و کالای بی بهره بگمانم اینکه بدکانهایی که چیزهای خوراکی را میفروشند سقط فروشی و بفروشندهی این چیزها سقط فروش گفته اند برای این است که هر چه میفروشند خورده میشود و از میان میرود و دیگر در دکان نمیماند پرسش: نوشته اند کلمه‌ی خوار بار از چه چیز و چه حرفی گرفته شده است و مغازه خوار بار فروشی یعنی چه؟

پاسخ: خوار بار کلمه‌ایست مرکب از دو جزء از خوار که از فعل خوردن میآید و بمعنی خوراک است و خوردنی و بار که او بار کردن و بار بستن میآید و خوار بار یعنی کالای خوراکی و خوردنی چنانکه سبزی و میوه و مواد نباتی را هم تره بار میگویند و میوه‌ی خشک کرده را خشکبار میگویند.

پرسش: پرسیده اند خرمن با کسر اول صحیح است یا خرمن بفتح اول؟

پاسخ: در فرهنگها هم خرمن ضبط کرده اند و هم خرمن اما بنظر میآید

که خرمن بفتح درست تر باشد و جزء اول آن خر بمعنی درشت و بزرگ است که در کلمات دیگر مانند خرگاه و خرگوش و خر بوزه و خر پا هم آمده است.

پرسش: پرسیده اند در شعر:

دلی دیرم چو مرغ پا شکسته
چو کشتی بر لب دریا نشسته
هده گویند طاهر تار بنواز
صدا کی میدهد تار شکسته

بعضی هاء عقیده دارند بجای تار شکسته می باید گفت تار گسته یعنی تاری که سیمهای آن پاره شده باشد و صدایی نمیدهد خواهشمند است بفرمایید کدام یک صحیح است؟

پاسخ: این بیت با وجود آنکه در مصرع سوم تخلص طاهر آمده از

باباطاهر عریان نیست زیرا که زبان آن زبان باباطاهر و سبک آن سبک او نیست یا طاهر نام دیگری بجز باباطاهر ساخته یا این که خواسته اند آنرا به بابا طاهر به بندند و بنام او منتشر بکنند اما مصرع چهارم حتما صدا کی میدهد تار گسته درست است زیرا که تار اصلا در لغت بمعنی ریسمان و نخ و چیزهای مانند آنست

که پاره میشود و شکسته در باره‌ی آنها نمیتوان گفت شکستن بمعنی ازهم جدا - شدن اجزای چیزهای سخت مانند سنگ و شیشه و نظایر اینهاست و در باره‌ی اقسام نخ و ریسمان و تار حتماً باید گسسته گفت بعلاوه از نظر رعایت قافیه هم، گسسته از شکسته صحیح تر است .

پرسش : نامه‌ایست که ضمن آن چهار سؤال کرده‌اند سؤال اول اینست که:

در دوران دبیرستان دبیر انگلیسی ما بکسی که آثاری ترجمه میکند مترجم Motarrajem (بتشدید راء) میگوید من از چندین نفر راجع باین لغت پرسیده‌ام و جوابهای ضد و نقیض شنیده‌ام تا اینکه ضمن گوش کردن برنامه‌ی سودمند در مکتب استاد، آن استاد را موثق‌ترین مقام دانستم لطفاً در باره‌ی این لغت توضیحاتی بفرمایید .

پاسخ : این کلمه در اصل زبان تازی 'ترجم' و صفتی است که برای زبان

میاورند و اصلاً بمعنی فصیح و گویاست و لسان مترجم بمعنی زبان فصیح و گویا در فارسی این کلمه را برای کسی که از زبانی بزبان دیگر نقل میکند و ترجمه میکند و در فارسی فصیح‌بان گزارنده میگویند بکار برده‌اند و مترجم که از

مصدر ترجم (باب تفعّل) Tarajjom باشد در عربی نیامده است .

پرسش : نوشته‌اند : آئینه صحیح است یا آینه و در صورتی که هر دو صحیح است کدام بهتر است ؟

پاسخ : آئینه با همزه درست نیست زیرا که در زبان فارسی الف همزه وجود ندارد اصل این کلمه با دو یا یعنی آینه است و مخفف آن میشود آینه که یای دوم را حذف کرده‌اند اصل کلمه آبگینه بوده که اصلاً بمعنی شیشه یعنی آبگونه و مانند آب است و رنگ آبر را داد و بمرور زمان آبگینه آینه شده است بقیاس کلمه‌ی آئین که آنهم آیین است با دو یا نه آئین با همزه .

پرسش : نوشته‌اند دو کلمه‌ی « است » و « هست » را بعضی وقتها که در جمله بکار میبرند الف است و ه هست را می‌اندازند مانند بهتر است یا بهتر هست که مینویسند بهتر است بفرمایید « الف و ه » است و هست را بنویسیم بهتر است یا بنویسیم ؟

پاسخ : است و هست دو کلمه‌ی مختلف است در روز اول یکی بوده اما حالا دو مورد دارد « است » حالت را نشان می‌دهد. این که می‌گویند برگ سبزست یعنی حالت سبزی دارد و فلان کس پیرست یعنی در حال پیریست اما « هست » از مصدر هستن آمده که معنی موجود بودن و وجود داشتن را می‌دهد چنانکه هست و نیست یعنی موجود و عدم و هستی یعنی وجود وقتی که می‌گویند فلانی در خانه هست یعنی در خانه وجود دارد و کتاب روی میز هست یعنی کتاب در روی میز موجود است درین صورت ه اول آنرا نمی‌توان حذف کرد اما الف است همیشه در تر کیب فقط می‌شود و از میان می‌رود و خوانده نمی‌شود و بهتر است بجای آنکه بنویسند « برگ سبز است » و فلان کس « پیر است » « سبزست و پیرست » نوشته شود و این که بگویدگان نو آموز یاد داده‌اند بگویند ایران وطن عزیز ما است غلط است زیرا که الف است را باید انداخت و گفت ایران وطن عزیز ما است و خانه‌ی مادر فلان جاست نه آنکه بگویند خانه‌ی ما در فلان جا است ناچار در نوشتن الف است را باید نوشت و هست را باید نوشت و باید تفاوت در میان است و هست گذاشت و یکی را بجای دیگری بکار نبرد.

پرسش : نوشته‌اند خوار بتنهایی بمعنی ذلیل است ولی هنگامی که خوار بار بموسیم معنی دیگر می‌دهد آیا این لغت جدید اصل و پایه‌ای دارد و چنانچه بر پایه‌ی استوار نیست می‌شود آنرا خار بار (بی واو) نوشت ؟

پاسخ : در همین بخش در پاسخ یکی از شنوندگان رادیو ایران گفتم^۱ که خوار بار دو کلمه‌ی خوار بار از فعل خوردن گرفته شده است مثل خون خوار و غم - خوار و روزی خوار و درین صورت بی واو نمی‌توان نوشت و از خوار بمعنی ذلیل نیست .

پرسش : نامه‌ایست که گویا از شهرزی نوشته‌اند و دو سؤال دارند سؤال اول اینست که چرا پرتقال ، لیمو ، نارنگی و نارنج را مرکبات می‌گویند ؟

پاسخ : این اصطلاح تازه است و در کتابها نیست پیدا است که جمع مرکب

(۱) بصفحه‌ی ۱۴۶ رجوع فرمایید .

عربست اما دلیل اطلاق آن به این میوه‌ها روشن نیست .

پرسش : پرسیده‌اند فرسخ صحیح است یا فرسنگ ؟

پاسخ : فرسخ کلمه‌ی عربست که گویا از فارسی گرفته باشند و شاید فرسنگ فارسی را معرب کرده فرسنج گفته‌اند و بعد بواسطه‌ی شباهت خطی فرسنج را فرسخ نوشته‌اند و فرسنگ فارسی را هم از پاراسنگ یونانی گرفته‌اند نه اینکه از خودسنگ ساخته باشند .

پرسش : نامه‌ایست از خرمشهر که ضمن آن نوشته‌اند چندی قبل^۱ معنای شعر های زیر را در بر نامه‌ی مکتب استاد فرمودید اما بنظر من معنای آنها ضد و نقیض است :

سگ اصحاب کهن روزی چند پی نیکان بگشت و مردم شد
عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود

پاسخ : اول در بیت اول پی نیکان بگشت و مردم شد نیست و پی نیکان گرفت و مردم شد باید باشد ثانیاً این دو شعر دنبال هم نیست و از دو جای گلدستان شعر اول ازین قطعه است :

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهن روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

و این دو مطلب اشاره بداستان نوح در تاریخ پیغمبرانست که پسر نوح با بدان همنشین شد و صفت پیامبرزادگی از او سلب شد اما اصحاب کهن که بغازی پناه برده بودند و سگی را با خود برده بودند سگ از ایشان پاسبانی کرد و ایشان را از خطر نجات داد و چون بانیکان محشور شد و از ایشان پیروی کرد از حالت حیوانی خارج شد و مانند انسان و مردم شد یعنی خوبی که با بدان بنشیند بد می‌شود و بدی که بانیکان محشور شود نیک میشود شعردوم :

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود

در مورد دیگر آمده است و مقصود اینست که طبیعت جانوران اگر هم آدمیان

۱- لطفاً به دو صفحه‌ی ۷۸ و ۷۹ مراجعه فرمایید .

آنها را تربیت بکنند تغییر نمی کند و بهمان حالت حیوانی باقی می ماند اگر مقصود سوان کننده اینست که چرا يك جا سعدی می گوید که سگ که بانیکان محشور شد مردم می شود و حیای دیگر می گوید گرگ زاده را اگر آدمی زادگان بزرگ بکنند بزرگ می شود؛ دلیلش اینست که سگ قابل تربیت شدن و رام شدن هست و گرگ قابل تربیت شدن و رام شدن نیست.

پرسش : زهدایست از بهران که نوشته اند سؤال مربوط باین ابیات از مثنوی مولانا جلال الدین رومیست که در جلد دوم صفحه ۲۳ از کتاب مثنوی این طور می فرماید:

چون ز رویش مرتضی شد در فشان گشت او شیرخدا در مرج جان
روشن از رویش چو سبطین آمدند عرش را درین و قرطین آمدند

مقصودم توجه کلمه نیست که آن استاد عالیقدر بیان خواهند فرمود.

پاسخ : این دو شعر مربوطست بتلقین حضرت رسول بحضرت امیر و ازو بحسین یعنی امام حسن و امام حسین و معنی آن اینست که چون مرتضی از روی پیغمبر در فشان شد در مرج جان یعنی در چراگاه یا چمنزار جان شیرخدا شد و اسدالله شد و چون سبطین نمثیه سبط یعنی نوه که مراد نوادگان پیغمبر حسن و حسین باشد از روی او روشن در عرش درین دو در یعنی دو مروارید و قرطین دو قرط یعنی دو گوشواره شدند.

توجه ابیاتی از حافظ و جلال‌الدین بلخی

بحث در باره‌ی : واسطه‌های نقلیه ، فیس و افاده ، تکبر ، مسخره و عاریه

املاء صحیح «بیاندیشید» و تلفظ کلمه‌ی یادگار

پرسش : نامه‌ایست از طهران دارای دو سؤال : سؤال اول اینست که آیا در

لغاتی مانند یادگار و پادشاه حرف دال با کسره یا با جزم ادا میشود ؟

پاسخ : درین هر دو کلمه دال ساکن است و حرکت ندارد یعنی یادگار

درستست نه یادگار زیرا که در اصل کلمه که یاد باشد دال ساکنست چنانکه در

یاد بود نیز حرکت ندارد و همین‌طورست کلمه‌ی پادشاه .

پرسش : سؤال دوم اینستکه در کلمانی نظیر بیندیشید آیا باید الف نوشته

شود یا حذف گردد ؟

پاسخ : در این جا الف را نباید نوشت زیرا که اصل کلمه باندیشید بوده و

چون سنگین بوده الف را تبدیل بیا کرده‌اند و یای بیندیشید جای الف را میگیرد و

درین صورت دیگر الف لازم نیست و نباید نوشت .

پرسش : نامه‌ایست از اصفهان طی آن نوشته‌اند لطفاً از جناب آقای استاد سعید

نفیسی سؤال بفرمایید آیا در فارسی لغتی داریم که معنی عاریه در فقه را بدهد ؟

موفقیت آن استاد بزرگوار و اداره‌ی آموزنده‌ی رادیو ایران را خواستارم .

پاسخ : از احساسات نویسنده‌ی عزیز همه‌ی ما متشکریم اما متأسفانه برای

کلمه‌ی عاریه در فقه لفظ فارسی معادل نمیتوان پیدا کرد زیرا که همه‌ی اصطلاحات

فقه را از زبان عرب گرفته‌اند .

پرسش : سؤالیست از یزد که نوشته‌اند محترماً خواهشمند است معنی ابیات زیر را توجیه بفرمایید :

شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن
تا که همسایه نداند که تو در خانه مائی

کشتن شمع چه حاجت بود از بیم رقیبان
پرتو روی تو گوید که تو در خانه مائی

منظور اینست که شمع را چرا از خانه بیرون ببرند و خاموش کنند مگر در خانه نمیشود شمع را خاموش کرد ؟

پاسخ : اولاً این بیت دوم از سعدی نیست و در غزل معروف سعدی دست برده‌اند و این شعر را بآن اضافه کرده‌اند زیرا که شاعر بزرگی مانند سعدی در غزل پشت سر هم « خانه مائی » را تکرار نمی‌کند اما اینکه چرا شمع را باید از خانه بیرون برد و خاموش کرد مگر نمیتوان در خانه خاموش کرد ؟ اولاً باید متوجه بود که در زمان سعدی خانه این معنی امروز را نداشته و بجای اتاق امروز استعمال میکردند چنانکه هنوز هم در ترکیببات آن معنی اتاق را دارد و مثل صندوق خانه و باهار خانه و گرم خانه و سرد خانه و نماز خانه که همه جا بمعنی اتاقست و آنچه ما امروز خانه می‌گوییم در زمان سعدی « سرای » میگفتند پس شمع را از خانه بیرون بردن و کشتن یعنی از اتاق بیرون بردن و این که از اتاق باید بیرون برد برای اینست که شمعیهای آن زمان مانند شمعیهای گچی امروز نبوده که از اروپا بایران آمده است شمع ایران شمع پیه بوده و وقتی که آنرا خاموش میکردند دود بسیاری می‌کرده و بوی پیه سوخته در اتاق می‌پیچید و مردم را ناراحت میکرد بهمین جهت می‌بایست شمع را از خانه یعنی از اتاق بیرون ببرند و در آنجا خاموش بکنند .

پرسش : نامه‌ایست از تهران که ضمن آن نوشته‌اند لطفاً معنی این شعر را بفرمایید :

عقل اول راند بر عقل دوم ماهی از سر گنده گردد نی زدم

در ضمن بفرمایید گنده بافتحه‌ی گاف فارسی صحیح است یا باضم آن؟

پاسخ: عقل اول اصطلاح حکمت مشاعر است یعنی حکمت یونان و مقصودشان اول چیز است که از ذات خدا صادر شده است و مراد از عقل دوم آن چیز است که انسان از راه تفکر و مراقبه بدست می‌آورد. در نظر مولانا در مثنوی عقل دوم که از راه مراقبه فراهم میشود عقل اول را باطل میکند و عقل دوم بر عقل اول ترجیح دارد چنانکه ماهی از سر گنده میشود و نه از دم یعنی وقتی که می‌کنند اول سر آن می‌کنند و بعد دم آن و در این صورت این کلمه را هم گنده بفتح باید خواند نه گنده بضم زیرا که گنده از فعل گندیدن و بهمان معنی گندیده است.

پرسش: نامه‌ایست از بابل ضمن آن سه سؤال کرده‌اند: سؤال اولشان اینست که در بعضی معابر تابلوهایی بچشم می‌خورد که روی آنها نوشته شده «عبر و سائط نقلیه» نمی‌دانم منظور از وسائط همان وسیله نقلیه میباشد یا خیر؟ اگر چنین است چرا بجای وسیله کلمه‌ی وسائط بکار برده میشود؟

پاسخ: وسائط جمع واسطه است و در فارسی واسطه بجای وسیله بمعنی چیزی که با آن کاری را انجام بدهند گاهی استعمال کرده‌اند و بهمین جهت هم وسیله‌ی نقلیه و وسایل نقلیه میتوان گفت و هم واسطه‌ی نقلیه و وسائط نقلیه و البته وسیله‌ی نقلیه ساده‌تر و رایج‌تر از واسطه‌ی نقلیه است.

پرسش: نوشته‌اند کلمه‌ی مسخره آیا فارسیست یا عربی؟ اگر عربیست بجای آن چه کلمه‌ای باید تلفظ نمود؟

پاسخ: این کلمه‌ی مسخره از ریشه‌ی سخر و سخر و سخر و سخر عربی آمده اما عربها خود ازین ماده کلمه‌ی مسخره را استعمال نمی‌کنند و این کلمه مخصوص زبان فارسیست و در فارسی بیشتر برای فاعل گفته میشود فالانی مسخره است یعنی کسیست که این کار را میکند عمل فعل را در عربی سخریه و در فارسی تمسخر هم گفته‌اند که در عربی استعمال نمیشود بجای آن در فارسی سه کلمه هست یکی

فسوس یکی درغ و یکی ریشخند . کلمه‌ی فسوس و درغ هر دو دیگر کهنه شده و ریشخند را حالا بیشتر بمعنی فریب استعمال میکنند اما معنی حقیقی آن همان چیز است که حالا مسخره می‌گوییم .

پرسش : نوشته‌اند کلمه‌ی تکبر مسلمانان عربیست آیا کلمه‌ی فیس و افاده را می‌توان بجای تکبر استعمال کرد یا خیر و کدام یک ازین دو کلمه بهتر است که ادا گردد ؟

پاسخ : بهترین کلمه در فسی برای تکبر خود بینی است و افاده اصلاً کلمه‌ی عربیست بمعنی فایده رسد و سود رساندن و در فارسی بمعنی اظهار فضیلت و برتری هم آمده و معنی تکبر ندارد . فیس کلمه‌ایست عامیانه که هرگز در کتاب نیامده و ریشه‌ی آنهم معلوم نیست و نمی‌توان آنرا در همه جا استعمال کرد .

پرسش : نامه‌ایست از داراب که ضمن آن سؤالاتی کرده اند اول اینکه آیا کلمه‌ی عائفی با تاء نقطه دار درست است یا طین ؟

پاسخ : عائفی با ت دو نقطه یا تای منقوط نداریم و باطای مالف هم از کلمه‌ی عاطف بمعنی مهربان و دارای عظوفت است .

پرسش : نوشته‌اند لطفاً معنی این شعر حافظ را توضیح فرمایید :
تراز کنگره‌ی عرش می‌زنند صفیر ندانمت که درین دامگه چه افتادست ؟
پاسخ : مقصود حافظ ازین که تراز کنگره عرش می‌زنند صفیر اینست که پس ازین زندگی روح با آسمان می‌رود و از کنگره‌ی عرش یعنی از بالای آسمان تراب خود می‌خوانند ندانمت که درین دامگه چه افتاده است یعنی نمی‌دانند درین دامگاه که مراد زندگی در روی زمین و گرفتاری آن مانند گرفتاری در دام است برای توجه پیش آمده است که چنین گرفتار شده‌ای ؟

پرسش : بله نامه‌ایست از نهران که ضمن آن چند سؤال کرده اند اول اینست نوشته‌اند خواجه‌ی شیراز غزل دیگری دارد که در مطلع آن می‌فرماید :

یاران حدیث سرو و گل و لاله می‌رود وین بحث باثلاثه غساله می‌رود

تمنی دارد استاد بفرمایند منظور خواجه در مصراع دوم چیست؟

پاسخ : اولاً یاران نیست و ساقیست یعنی ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود و مقصود اینست که در پای سرو و کنار گل و لاله نشسته‌اند ثانیاً ثلاثی غساله منظور سه جام یا سه جرعه‌ایست که ناشتا بخورند زیرا که معده را می‌شوید و چون سه جرعه یا سه جام است و معده را غسل می‌دهد آنرا ثلاثه غساله گفته‌اند

پرسش : نوشته‌اند کلمه‌ایست بنام صوب که می‌گویند فلانکس بصوب مأموریت خود عزیمت کرد آیا این کلمه خود مصدر است و چنانچه نیست مصدر آن چیست؟

پاسخ : صوب در عربی هم اسم است و هم مصدر اما این جا اسمست و یکی از معانی آن قصد و آهنگ است و صوب فلان جا را کردن یعنی قصد و آهنگ فلان جا را کردن و بصوب مأموریت عزیمت کردن یعنی آهنگ مأموریت خود را کردن و بآن مأموریت رفتن .

بحث در باره‌ی :

بسی ، کزین ، برای ، کت ، چمدان ، پرونده ، رفوزه ،
رنود ؛ دخانیات و حرکت « یا » ی امر

بباید از بکار بردن الفاظ خارجی پرهیز کنیم (۱)

پرسش : نامه‌ایست تا يك اندازه مفصل از يك معلم در فرهنگ نپاوند که
یازده سؤال جالب کرده‌اند سؤال اولشان اینست : اگر بسیار از ریشه‌ی بسی
است چرا با فتح با مشهور نیست ؟

پاسخ : این سؤال بسیار جالبی است البته بسیار از بسی ساخته شده ولی
يك اصل در زبان فارسی هست و آن اینست که چون تلفظ کسره و ضمه یعنی اوأ
آسان تر از تلفظ فتحه یعنی آ بوده است فارسی زبانان در بیشتر جاها فتحه را
تبدیل بکسره و گاهی هم تبدیل بضمه کرده‌اند از جمله همین کلمه‌ی بسیارست
که ترجیح داده‌اند بسیار بکسر با تلفظ بکنند و نه بسیار بفتح که می‌بینید تاچه
اندازه گفتن آن سنگین است.

پرسش : پرسیده‌اند مگر کزین و کش مخفف که از این و که اش نیست؟
پس چرا غالباً آن را با کسر کاف نمیخوانند ؟

پاسخ : علت این که مخفف که ازین را معمولاً کزین تلفظ می‌کنند و نه
کزین اینست که حرکت از را رعایت کرده‌اند و نه حرکت که را اما در مخفف

(۱) کلیه‌ی سؤالهای این برنامه ، از طرف آموزگاری از فرهنگ نپاوند طرح شده‌است .

کاهش حتماً کش گفتن درست تر از کش گفتن است چنانکه که تو را هم باید کت و که من هم باید کم تلفظ کرد چنانکه در جمع هم کمان و کتان و کشان باید گفت .

پرسش : نوشته‌اند در افعال امر غالباً حرف اول را بعد از اضافه کردن باء زینت ، ساکن تلفظ میکنند مانند بنُور و بنویس علت آنرا لطفاً توضیح فرمایید

پاسخ : اولاً این که عادت شده است باین بایی که در اول فعل امر در می‌آورند بای زینت می‌گویند درست نیست زیرا که هیچ حرفی برای زینت به کلمه‌ای اضافه نمیشود وانگهی زینت دادن کلمه چه معنی دارد این که این یا را در اول فعل امر می‌آورند برای اینست که در ضمن اول شخص فعل امر صورت مخفف و مختصر شده‌ی اسم فاعل را هم دارد کن هم امرست و هم مخفف کننده و خور هم فعل امرست و هم مخفف خورنده و همین طور در همه‌ی افعال اول شخص فعل امر این حال را دارد برای اینکه مسلم باشد که این کلمه فعل امرست و اسم فاعل نیست این با را در اول آن اضافه میکنند و بجای رو می‌گویند برو و بجای خور می‌گویند بخور اما بنُور و بنویس گفتن برخلاف قاعده است و بهتر اینست که بگویند بنُور و بنویس و بشنو مگر در شعر که برای رعایت وزن شعر میتوان حرکتی را از میان برد مثلاً درین مصرع (بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی) که اگر بشنوبا کسر شین بخوانیم وزن شعر خراب میشود اما برعکس درین مصرع (دور خوبی گذرانت نصیحت بشنو) باید بشنو خواند و نه بشنوا .

پرسش : نوشته‌اند . همین باء زینت قاعده باید مکسود باشد ولی در افعالی مثل برو قدری سنگین است . عقیده‌ی شما چیست ؟

پاسخ : اینکه در برو بای اول فعل را مضموم تلفظ میکنند برای رعایت حرکت ضمه‌ی حرف دوم یعنی « ر » است و دو ضمه پشت سرهم گفتن آسان تر از يك كسره و يك ضمه است و گرنه همانطوریکه نوشته‌اند درست تر آنست که برو بگویند نه برو .

پرسش : نوشته‌اند « برای » کلمه‌ی بسیط است یا از بای اضافه و را ترکیب یافته ؟

پاسخ : یکی از موارد استعمال را در فارسی بجای همین کلمه‌ی برای است چنانکه می‌گویند خدا را یعنی برای خدا و درین صورت اصل کلمه همان را بوده و در اول آن با اضافه کرده‌اند .

پرسش : نوشته‌اند الفاظ کُت و بُد که مشترک بین فارسی و انگلیسی است آیا از فارسی داخل انگلیسی شده یا بالعکس و یا در اصل هم اشتراک داشته است ؟

پاسخ : کلمه‌ی کُت اصلاً انگلیسی است و درین اواخر از زبان انگلیسی وارد زبان فارسی شده ولی کلمه‌ی بُد مشترک بین دو زبانست و از کلماتیست که فارسی و انگلیسی از یک ریشه مشترک گرفته‌اند .

پرسش : سؤال کرده‌اند چمدان کجایی است آیا فارسی است و از چم و دان پساوند مکانی درست شده یا اصلاً بسیط است و مربوط به زبان دیگر ؟

پاسخ : اصل کلمه حتماً جامه‌دان فارسیست که از زبان فارسی بروسی رفته و در روسی چمدان تلفظ کرده‌اند و در میان ما هم معمول شده و جامه دان گفتن البته بهتر است .

پرسش : پرسیده‌اند پرونده چه نوع کلمه‌ایست و از کی و کجا داخل زبان شده ؟

پاسخ : اصل کلمه بر بند و بر بنده مرکب از بر و بستن بمعنی قنடاق بچه - است و چون ب به پ و ب بواو بدل می‌شود پرونده هم گفته‌اند و این کلمه را فرهنگستان ایران در موردی که حالا استعمال می‌شود تصویب کرده است .

پرسش : نوشته‌اند رفوزه از چه زبانی است و آیا بصورت مزبور صحیح است یا خیر ؟

پاسخ : رفوزه کلمه‌ی فرانسه است بمعنی رد شده و پذیرفته نشده و در صورتی که در فارسی میتوان رد شده گفت هیچ دلیلی ندارد رفوزه بگوییم .

پرسش : پرسیده اند استعمال الفاظی از قبیل ممهور و رنود و مانندهای آن را جایز می‌دانید؟

پاسخ : بهیچ وجه زیرا که مهر کلمه‌ی فارسیست و از آن ساختن اسم مفعول عربی بصورت ممهور یعنی مهر کرده و مهر شده غلط فاحش است و همین‌طور رند کلمه‌ی فارسیست و نمی‌توان آنرا رنود جمع بست چرا رندان نگویند؟

پرسش : نوشته‌اند بعضی کلمات در تلفظ و رسم الخط عربی‌شان با فارسی مغایرت مثل مالیات و دخانیات و هدیه و قنص (باصاد) و فهرس که در سه کلمه‌ی اول در فارسی بتخفیف یاء مستعمل است و در مورد چهارم و پنجم همان‌طور که معمول است قفس با سین و فهرست با تاء تمت می‌نویسند تا نظر صائب استاد چه باشد؟

پاسخ : البته در اصل زبان تازی باید مالیات و دخانیات و هدیه با تشدید یاء گفت اما در فارسی همیشه از تشدید پرهیز کرده‌اند و ترجیح داده‌اند کلمه رامشدد تلفظ نکنند و بهمین جهت بعضی عقیده دارند که تشدید در فارسی نیست کلمه‌ی هدیه هم اصل عربی آن حتماً هدیه است اما در فارسی از زمانهای قدیم این کلمه را هدیه بسکون دال خوانده‌اند حتی شعرای بزرگ در شعر بهمین صورت آورده‌اند کلمه‌ی قفس در اصل زبان عرب با صارت اما در فارسی از زمانهای قدیم با سین نوشته‌اند و این املا رایج‌تر است کلمه‌ی فهرست بی تا و فهرست با تا هر دو در عربی هست و هر دو درست است و در فارسی بیشتر با تا نوشته‌اند.

پرسش : بله سؤال آخرشان اینست همان‌طور که خاطر عالی بکمال مستحضرت الفاظ و لغات بیگانه بویژه انگلیسی بسرعت بحریم‌زبان شیوای ماراه یافته و با این وضع فرجام اسفبارش قابل توضیح نیست درین موقع بحرانی که بیم تسلط زبان بیگانه بر زبان فارسی و اضمحلال زبان فردوسی و سعدی و نابود شدن اصالت ادبی ما میرود آیا استادان پرارج و گرانمایه هیچ گونه احساس مسئولیتی نمیکنند و اگر احساس میکنند اتخاذ تصمیمی قاطع درین مورد لازم بنظر نمیرسد؟

پاسخ : نکته‌ای که این آموزگار عزیز فرهنگ نه‌اوند در پایان نامه خود نوشته‌اند نکته‌ی بسیار مهم و اساسیست و من شخصاً از ایشان متشکرم که این موضوع را پیش کشیدند البته این یکی از دشواریهای بسیار مهم امروزه است که یا عده‌ای بواسطه‌ی نادانی و یا برای خود نمایی عمداً از استعمال کلمه‌ی فارسی که در برابر آن هیچ احتیاجی بنظم اروپایی نیست خودداری میکنند و هنر و کمال خود را در آن میدانند که کلمه‌ی بیگانه را بزبان بیاورند اگر از راه جهل و نادانی باشد جای کمال تشکر و حسرت است که ایرانیان تا این اندازه از زبان خود بی‌اطلاع باشند که کلمات لازم درجه‌ی اول احتیاج آن را ندانند و اگر از راه خود نمایی باشد این کار از زشت‌ترین خود نمایی‌هاست زیرا خود نمایی وقتی پسندیده و مجاز است که بِنفع انسان تمامه میشود نه اینکه انسان را انگشت نما و مورد تمسخر بکند. در این زمینه چنانکه ایشان هم نوشته‌اند من مسئولیت را تنها متوجه استادان پیرارج و - گرانمایه بگفتندی ایشان نمیدانم بلکه عقیده‌دارم که همه باید درین زمینه باهم متفق بشویم البته استادان از راه نمایی‌های خود نباید دریغ بکنند و حتی آموزگاران در دبستان و دبیران هم در دبیرستان باید از روزهای اول پسران و دختران ایرانی را متوجه آشتی این کار بکنند و از بچگی بآنها بخوانند که در هیچ زبانی و در هیچ کشوری مردم این کار را نمیکند و این تیشه بر ریشه‌ی زبان و ملیت زدن است. از طرف دیگر عقیده‌ی من همه از زن و مرد وظیفه دارند این کار را باندازه‌ی تقبیح بکنند و معایب آنرا بگویند که مردم بقباحات و معایب اساسی آن پی ببرند و بخودی خود از آن پرهیز کنند. بهترین راه اینست که هر کس بجای کلمه‌ی فارسی ساده‌ی معمولی يك کلمه‌ی خارجی مینویسد یا بزبان می‌پرورد باید آن قدر او را تقبیح کرد که ازین کار پشیمان بشود و این عادت زشت را ترك بکند. امیدوارم این عقیده‌ی مرا هم میهنان عزیز بپسندند و بآن عمل بکنند و این را از وظائف مهم و مقدس ایران دوستی و ایران پرستی و ایرانی بودن خود بدانند.

بررسی يك بيت از حافظ

بحث در باره‌ی، پهلوی، زمانه، ورد، متهم، مثبت، و غوغ صاحب، قم، ممهور،
توران زمین، چین، جبر و جغرافیا

موارد استعمال افعال وصفی و اسمهای منقول فارسی

بحث در باره‌ی: گلشن و گلخن، خواجه و خواجو، نانوا، ناشتا، چاره، کاف تصغیر و مشابه آن
پرسش: نامه‌ایست از يك دوشیزه کارمند شرکت ملی نفت ایران که ضمن
آن چند سؤال کرده اند سؤال اولشان اینست که کلمه‌ی **پهلوی** از کتاب تاریخ ارمنی
که در قرن پنجم نوشته شده بار اول در صفحه‌ی ۲۴۱ اشاره میکند از عصر اشکانیان
در قرن اول که نوشته شده ارشاد ویرمرا و پسرش ارتاشلی بتخت شاهی نشست برادران
او بودند **سورنی پهلوی** و **کارنی پهلوی** و خواهرش بود **اسپاهاپتی پهلوی**. اینها از
روی نام استان و شهرستان موسوم بودند. درین مورد مخصوص فکر میکنم پهلوی
این معنی را میرساند که نسل پهلوی یعنی برادران شاه آیا این صحیح است؟

پاسخ: کلمه‌ی **پهلوی** در قدیم حتی پیش از دوره‌ی اشکانی اصطلاح جغرافیایی
و نام دشت مرکزی ایران در میان کوهستانهای شمال و مغرب و جنوب بوده و شامل
همان جایست که در دوره‌ی اسلامی مدتی بآن **عراق عجم** میگفتند. بهمین جهت
هر چه منسوب باین ناحیه بوده بآن **پهلوی** گفته‌اند چنانکه ربان این ناحیه راهم
پهلوی نام گذاشته‌اند و بخاندانهای مهم این ناحیه نیز همین عنوان را داده‌اند
چنانکه بخاندان خود اشکانیان **پهلوی** میگفته‌اند و بجز آن دو خانواده مهم نیز در

سرزمین پهلوی بودند، که بیکی سورن پهلوی و بدیگری قارن پهلوی یا کارن پهلوی می‌گفته اند که در ارمنی نام آنها چنانکه شما گفتید سورنی پهلوی و کارنی پهلوی نوشته شده و اسپاهاست. پهلوهمان خانواده‌ی اسپهبدان طبرستان بوده است که تا بعد از اسلام هم در آن ناحیه سلطنت کرده‌اند. درین صورت کلمه‌ی پهلوی یعنی منسوب بسرزمین پهلوی و از کلمه‌ی پهلوی ساخته نشده که بتوان آنرا پهلویی خواند.

پرسش: نوشته‌اند کلمه‌ی زمانه از مفهومی‌های اولیه مثل آمدن و رفتن و خوردن است و عجیب است اگر ما ارمنیها که ژاماناک می‌گوییم این کلمه را از اعراب بگیریم. چون در عربی هم من باین کلمه برخورد کرده‌ام آیا اعراب این کلمه را از زبان آریایی نگرفته‌اند؟

پاسخ: درین زمینه کاملاً حق با ایشانست. کلمه‌ی زمان از کلمات اصیل فارسیست و اگر از زبان فارسی بزبان تازی نرفته باشد دست کم باید گفت مشترک در میان دو زبانست بهترین دلیل این که این کلمه فارسیست همان کلمه‌ی زمانه است و دیگر همان کلمه‌ی ژاماناک در ارمنی که بهمین معنیست و پیدا است که کلمه‌ی اصیل آریایی دارد که بزبان ارمنی رفته است و کلمات زبانهای سامی در زبان ارمنی وارد نشده‌اند.

پرسش: نوشته‌اند در ارمنی روز را ورد می‌گوییم آیا این کلمه عربی هست یا آریایی؟

پاسخ: کلمه‌ی ورد بهمین معنی گل سرخ در زبان پهلوی هم هست و الفاظ عربی بزبان پهلوی نرفته است و بودن این کلمه هم در پهلوی و هم در ارمنی دلالت دارد باین که کلمه آریاییست.

پرسش: نوشته‌اند کلماتی از قبیل متهم و متهم و مثبت و مثبت چه‌حالتی‌هایی دارند؟ اخیراً در رادیو این کلمه را مثبت تلفظ کردند آیا صحیح است؟

پاسخ: مثبت با کسر میم اسم فاعلست بمعنی اثبات کننده و مثبت با فتح سوم اسم مفعولست بمعنی اثبات شده. اگر بگویند مثبت این امر یعنی اثبات

کننده‌ی این امر و سبب اثبات میشود و اگر کار مثبت بگویند یعنی کاری که اثبات شده و این بسته بحالت آن کار است کاری که کسی برای ثابت کردن میکند کار مثبت است و کاری که ثابت شده آنرا کار مثبت باید گفت. **متهم** با کسرها هم یعنی تهمت زننده و **متهم** با فتح آن یعنی تهمت زده شده و کسی که مورد تهمت قرار گرفته باشد.

پرسش : پرسیده‌اند در مدرسه بمایاد داده‌اند اگر بگوییم که «او خوراك خورده و از منزل بیرون رفت» اشتباه است و باید بگوییم «او خوراك خورده از منزل بیرون رفت» و یا «او خوراك خورد و از منزل بیرون رفت» ولی در بسیاری از ادبیات رسمی طور اول استعمال میشود. اگر اشتباه است و ناپسندیده چرا این قدر اصرار دارند اشتباه بیان کنند آیا نمیشود نویسندگان ما را اصلاح کرد؟

پاسخ : همانطور که در مدرسه شما گفته بودند درستست زیرا اگر بگویید «او خوراك خورده از منزل بیرون رفت» دو جمله دنبال هم آورده‌اید و فعل هر دو جمله باید از يك زمان باشد در صورتیکه خورده اسم مفعول است و رفت ماضی مطلق و اگر خورده را هم فعل ماضی بگیریم باید بگوییم یا مخفف خورده است باید باشد و یا مخفف خورده بود و درین صورت یا جمله اینطوری میشود «او خوراك خورده است و از خانه بیرون رفت» و یا اینطور میشود «او خوراك خورده بود و از خانه بیرون رفت» و در هر دو صورت درست نیست زیرا که خورده است و خورده بود يك نوع ماضی و بیرون رفت يك نوع ماضی دیگرست و حتماً باید افعال يك جمله از يك زمان باشند اما آنطور که در مدرسه شما گفته‌اند اگر بگویید «او خوراك خورد و از منزل بیرون رفت» کاملاً درستست زیرا که خورد و رفت هر دو از يك زمان است و یا اگر بگویید «خوراك خورده از منزل بیرون رفت» این هم درستست زیرا که دیگر خوراك خورده این جا فعل نیست و اسم مفعول هم نیست بلکه بجای صفت استعمال شده که آنرا فعل وصفی گویند و خوراك خورده بیرون رفت یعنی در حالی که خوراك

خورده بود مثل اینکه بگویند ایستاده بیرون رفت و بهمین لحاظ در دستور زبان گفته‌اند بعد از فعل وصفی نباید حرف «واو» ذکر شود که هم غلط و هم ناپسند است. حالا اگر بقول شما در بسیاری از ادبیات رسمی آنطور استعمال میکنند متأسفانه درست نیست و اینکه باز بقول شما چرا این قدر اصرار دارند اشتباه بیان کنند این ایراد کاملاً وارد است و امیدوارم کسانی که این اشتباه را میکنند از همین ایراد هنی امثال شما عبرت بگیرند و متوجه باشند دیگر این غلط‌های فاحش را ترك کنند.

پرسش : نامه‌ایست که طی آن نوشته‌اند خواهشمندست اعلام فرمایید کلمه **وغوغ ساهاب** که از کتابهای مرحوم صادق هدایت نام‌گذاری شده به چه معنی باقی میشود؟

پاسخ : **وغوغ** که میدانید کلمه‌ایست برای رساندن صدا یا بانك سك **سهاب** با سین تلفظ عامیانه‌ی **صاحب** با صاد عربی است. فروشندگان دوره‌گرد اسباب بازیها يك نوع بازیچه درست میکنند و می‌فروشند که عبارتست از دو گرده گل خشك شده که در میان آنها پیراهنی از کاغذ تا خورده چسبانده‌اند گرده بالایی منمذی دارد که زیر آن يك زباندی نازك از کاغذ چسبانده‌اند. وقتی که این دو گرده‌ی بالایی و پایینی را از هم دور میکنند هوا داخل پیراهن کاغذی میشود و وقتی که بهم نزدیک میکنند هوا بیرون میرود و هنگام داخل شدن و بیرون رفتن که هوا بآن ربانه‌ی نازك کاغذی بر می‌خورد صدایی از آن بیرون می‌آید شبیه بصدای سگ و این فروشندگان اسم آنرا **وغوغ ساهاب** گذاشته‌اند یعنی که این بازیچه صدای سگی را دارد که صاحب خود را صدا میکند و البته پیدا است که این تعبیر و این اصطلاح کاملاً عامیانه است.

پرسش : نامه‌ای است از قم که ضمن آن سؤال شده است اولاً بفرمایید شهر **قم** از کجا آمده و کلمه‌ی **قم** یعنی چه آیا در قدیم این شهر **قم** بوده است؟

پاسخ : این شهر در دوره‌ی اسلامی آباد شده و در اسناد پیش از آن اثری از

آن نیست بهمین جهت معلوم نیست اصل کلمه‌ی قم چه بوده اما این کلمه‌ی قم در نام رودخانه‌ی قمرود هم هست .

پرسش : در ثانی لطفاً بفرمایید که مهر چند نوع داریم و معنی هر کدام را بیان فرمایید .

پاسخ : گویا مقصودشان این است که این کلمه بچند شکل خوانده میشود؟
اولاً مهر بکسر میم خوانده میشود و این لفظ فارسیست و دو معنی دارد یکی آفتاب که در ضمن نام فرشته‌ی آفتاب و نام ماه هفتم و روز شانزدهم از هر ماه و دیگر بمعنی عشق و محبت و مهر بانوی است .

ثانیاً مهر (بافتح میم) خوانده میشود و این کلمه عربی بمعنی کابین زن است .
ثالثاً مهر بضم میم خوانده میشود و این کلمه فارسیست بمعنی شیئی که بر روی آن اسم کس یا علامت کسی را کنده باشند و بطوریکه در بر نامه‌ی قبل هم گفتم ، استعمال آن بصورت اسم مفعول عربی (ممهور) که مصطلح شده کاملاً غلط است .

پرسش : نوشته‌اند ثالثاً در شعر حافظ که میگوید :

از آن بدیر مغانم عزیز میدارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
دیر مغان یعنی چه و این کلمه چرا درین شعر آمده است و منظور حافظ ازین شعر چیست ؟

پاسخ : دیر مغان یعنی عبادتگاه مغان که مراد روحانیان زردشتی باشند و دیر مغان آتشکده‌ی زردشتیانست که آتش را در آن همیشه نگاه میداشتند و نمیگذاشتند خاموش بشود و بآن احترام میکردند بهمین جهت حافظ میگوید این که مرا در دیر مغان عزیز میدارند برای اینست که آتشی که همیشه خاموش نمیشود و نمیمیرد در دل دارم .

پرسش : نوشته‌اند رابعاً بفرمایید، توران زمین کجاست و آیا این سرزمین هنوز هم وجود دارد ؟

پاسخ : توران زمین يك سرزمین افسانه‌ایست که تنها در داستانهای ملی ایران امی از آن هست و مراد جایست که در زمانهای بسیار قدیم و پیش از تاریخ گروهی که با ایرانیان دشمن بوده‌اند در آنجا زندگی میکردند و درین باب عقاید مختلف اظهار کرده‌اند که هنوز هیچکدام قطعی نیست .

پرسش : نوشته‌اند خامسا بفرمایید **جین** یعنی چه و این کلمه را من در شرعیات خواندم و به معنی آن پی نبرده‌ام .

پاسخ : **جین** و **جین** هر دو کلمه‌ی عربی و بترتیب بمعنی **قرس** و **پنیر** است .
پرسش : نوشته‌اند : **سادسا** بفرمایید که در خانه درستت یا درب و این ب که با ح را اضافه میشود چه نوع ب است ؟

پاسخ : البته در خانه درستت و نه درب خانه زیرا که درب عربی و بمعنی دروازه است و ب آخر آنهم جزو کلمه است .

پرسش : نوشته‌اند **سابعا** بفرمایید که **جبر** یعنی چه و این کلمه از کجا آمده -
 است **ثامنا** بفرمایید کلمه‌ی **جغرافیا** یعنی چه و این کلمه هم از کجا آمده است ؟
پاسخ : **جبر** کلمه‌ی عربیست بمعنی **نیکو کردن** استخوان شکسته و **ستم** و در ضمن مختصر کلمه‌ی **جبر** و مقابله هم هست و کلمه **جغرافیا** از یونانی گرفته شده و در زبان یونانی بمعنی شرح زمین است و بهمین جهت این کلمه در زبانهای اروپایی هم هست .

پرسش : یکی از دانش آموزان دوره‌ی ادبی دارالفنون ضمن نامه‌ای سؤال کرده است :

پرسش : کلمات روشن و **گلشن** و **گلخن** را بعضی از کتب دستور تر کیباتی از **روش** و **گلخ** و **گلش** دانسته و نون آخر آنها را جزو **پساوند** آورده‌اند آیا این گفته صحت دارد یا نه ؟

پاسخ : متأسفانه این مطلب درست نیست زیرا در فارسی ما روش و گلخ و گلش نداریم که نون در آخر آنها بیاورند و روشن و گلشن و گلخن بسازند در میان این سه کلمه تنها گلشن کلمه‌ی مرکبست و آنرا هم از گل ساخته‌اند و گلشن یعنی جای گل و روشن و گلخن کلمه‌ی جامد و بسیط است و مرکب نیست .

پرسش : سؤال دوم این نامه اینست که کلمات **خواجو و خواجه** که هر دو دارای علامت اسم مصغر هستند دارای يك معنی است آیا در اصل این دو کلمه **خواج** وجود داشته که اسم مصغر آنها بمارسیده ؟

پاسخ : تفاوتی در میان کلمه‌ی **خواجه** و **خواجو** هست و آن اینست که **خواجه** کلمه‌ی ادبی و فصیح زبان دریست و **خواجو** همان کلمه است در زبان محلی کرمان و اوی که در آخر آن هست همان **واویست** که در زبان محلی شیراز هم هست و در موقع انس و محبت میگویند مثل **پسرو** که نظیر **پسرك** در زبان ادبیست که در مقام محبت گفته میشود مانند این کلمه که مادر میگوید **پسرك عزیزم** و این کاف تصغیر نیست و **پسر كوچك** معنی نمیدهد درین صورت اصل کلمه **خواج** نبوده است که از آن **خواجه** و **خواجو** ساخته باشند و **خواجه** لفظ بسیط است و مرکب نیست .

پرسش : سؤال سوم اینست آیا میتوان **نانوا** پیشوا را ترکیبی از نان و پیش دانست که با **وا** تشکیل یافته‌اند یا خود ، کلماتی مستقل بوده‌اند ؟

پاسخ : حتماً **نانوا** و **پیشوا** از **نان** و **پیش** ساخته شده و **وا** در این جا پسوندست و کلمه‌ی **نانوا** را گاهی **نانبا** باب نوشته‌اند .

پرسش : سؤال دیگر ایشان اینست که آیا کلمه‌ی **ناشتا** که بیشتر با صبح گفته میشود (صبح ناشتا) ترکیب است اگر ترکیب است چگونه ترکیبی است ؟

پاسخ : کلمه‌ی **ناشتا** اگر هم سابقاً در اصل ، مرکب بوده اکنون دیگر مرکب نیست و کلمه‌ی بسیط است اما ترکیب **صبح ناشتا** درست نیست زیرا که

ناشتا صفتی است برای کسی که در روز هنوز چیزی نخورده است و این صفت را نمیشود برای صبح آورد البته زنها میگویند صبح ناشتا ولی مقصودشان اینست که صبح چیزی نخورده است و آن شخص از صبح، ناشتاست نه اینکه صبح، خودش ناشتا باشد

پرسش : سؤال دیگرشان اینست که برخی از کلمات مانند چاره و همواره

که قید هستند پس از در آمدن نا در جلو آنها ه حذف میگرد علت چیست ؟

پاسخ : این ه حذف نمیشود زیرا که هم نا چاره درست است و هم نا چاره

و هم نا هموار درستست و هم نا همواره اصل کلمه چاره و همواره بوده و چاره مخفف چاره و هموار مخفف همواره است .

پرسش : سؤال دیگر اینست آیا کلمات كودك و كوچك و نارمك و بادامك

اسامی مصغرند ؟

پاسخ : كودك مصغر نیست زیرا که ما كود باین معنی در فارسی نداریم که

كودك مصغر آن باشد كوچك اصلا تر کیست و اصل ترکی آن كوچوك است

چنانکه در کتابهای قدیم هم در آغاز كوچوك مینوشته اند نارمك پیداست که مصغرست

اما معنی نارم معلوم نیست زیرا که در زبانهای امروز نمانده است و بادامك حتما

مصغر بادام است و پیداست روز اول نام جایی بوده که يك درخت بادام كوچك در

آنجا بوده است .

پرسش : سؤال آخر نامه این است که بعضی از کتابهای دستور (۵ - ۵)

تصغیر را لِه گویند مثل چغاله و بزغاله و توله آبا های آنها علامت مصغرست

یا لِه آنها ؟

پاسخ : چغاله مصغر نیست زیرا که چغا یا چغال در فارسی نداریم توله هم

همین حال را دارد زیرا که تو و تول در فارسی نیست تنها میماند بزغاله که حتما

از بز ساخته شده و غاله پسوندیست که برای تصغیر بکار رفته چنانکه در داسغاله

آمده بمعنی داس كوچك اما این پسوند کم استعمال شده است .

پرسش : یکی از آموز گاران دبستانهای بروجرده سؤال کرده است آیا کلمات پسین

بمعنی بعد از ظهر ایوارة بمعنی غروب گپ بمعنای بزرگ که بیشتر مردم حومه‌ی
بروجرد ادا میکنند درست است یا خیر؟

پاسخ: البته پسین بمعنی بعد از ظهر کاملاً درستست و پیش از ظهر را هم
پیشین میگویند چنانکه نماز صبح را نماز پیشین و نماز مغرب را نماز پسین گفته‌اند
ایوار و ایوارة هم درستست و بمعنی حرکت در اول شب در مقابل شبگیرست که
حرکت اول روز معنی میدهد.

اما گپ بمعنی بزرگ از زبان محلی بروجرد باید باشد و در زبانهای دیگر
ایران مخصوصاً در جنوب گپ بمعنی حرف و سخن است و گپ زدن یعنی حرف زدن
و سخن گفتن^۱

پرسش: سؤال دیگر اینست که سخن باخ مضموم درست است یا مفتوح؟

پاسخ: باخ مضموم زیرا که اصل آن سخون بوده و بهمین جهت شعراً همیشه
سخن را با 'کهن و بن و کن قافیه میکنند.

پرسش: سؤال آخر اینست که مابعضی اسمهای خارجی مانند ماشین

تلویزیون و تلگراف و دیگر چیزها را باها جمع می‌بندیم درست است؟

پاسخ: البته درستست و حتماً در فارسی کلماتی را که از زبانهای خارجی
میگیرند باید بها جمع ببندند جمع بستن بآن خیلی محدود و تقریباً منحصر بکلمات
فارسیست و صفات عربی مانند حکیمان و طبیبان و عاشقان و نظایر آنها و صفاتی که
برای انسان بیاورند مثلاً قدیمان یا جدیدان نمیتوان گفت.

پرسش: نامه‌ایست از یک خانم که ضمن آن سؤال کرده‌اند آیا گل سنبل

درستست یعنی با گذاردن ضمه بروی سنبل یا سنبل درست است و اگر این دو باریک
دیگر فرق دارد پس مقصود از استعمال سنبل در یک جمله چیست؟

پاسخ: اسم گل حتماً سنبل بضم سین است و سنبل لفظی است عامیانه برای
سرمه بندی و کاری را درست پایان رسانیدن چنانکه میگویند این کار را سنبل
کرد یعنی درست و بدقت انجام داد و سوسری کار را پایان رساند.

(۱) روح من برتر از آنست که آزرده شود - خاصه از گپ زدن بعهده‌ی بی‌بصیران

بررسی دو قطعه از سعدی

بحث درباره‌ی : بزاز ، موشك ، ساعت ، ملاح ، دستور ، سازمان ، سینا راما
بیوگرافی ، بیولوژی ، مجله ، پراگرام ، پلیس ، کمد ، گراوور ،
تراورس ، ارز ، هندسه ، استانداردها ، قاب ، دیپلمه و لیسانس
ترجمه الف و نون مسلمان و سنای درست ساربان
بادمجان ، بازنجان یا بادنجان کدام صحیح است ؟

پرسش : نامه‌ای از خرمشهر رسیده که ضمن آن نوشته‌اند بعضی از مردم بادمجان
را بازنجان میگویند و بعضی دیگر آنرا بادنجان بکار میبرند آیا این دو کدام
یکی درستست ؟

پاسخ : متأسفانه نه بادمجان بامیم درستست و نه بازنجان باز درست آن
بادنجان بادال و نونست زیرا که اصل کلمه باتنگان بوده و ت بدال بدل می‌شود
و کاف بجیم .

پرسش : نامه‌ای هم از تهران رسیده که طی آن نوشته‌اند معنی این دو بیت
شیخ سعدی و تناسبی که بین بیت اول و دوم می‌باشد بیان فرمایید مورد تشکرست :
آن شنیدستم که در صحرای غور بار سالاری بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیا دار را یا قناعت پر کند یا خاک غور
پاسخ : غور سرزمینی است کوهستانی میان وادی هیرمند و هرات که
امروز جزو افغانستان است و آنرا هزار داستان مینامند بارسالار در قدیم بر رئیس
قافله می‌گفتند که حافظ جان مسافران کاروان بود و کارپر مسئولیت و دشواری بود

پیداست که جانش اغلب در خطر بود که اگر دزد بقافله می‌زد او را زودتر از همه می‌کشتند و ناچار این کار را برای مال دنیا می‌کرد و هنگامی که بار سالار از ستور افتاد و آسیب دید گفت چشم تنگ دنیا دار را یاقناعت باید پر کند و یا خاک گور یعنی بمیرد و زیر خاک برود تا برای مال دنیا چنین شغل خطرناکی را قبول نکند.

پرسش : نامه‌ی دیگری رسیده است از یک دانش آموز سال ششم طبیعی دبیرستان شمس خوی سؤال اولشان اینست که اعلام بفرمایید کلمه‌ی سار را با مقایسه‌ی کلمه‌ی شتر بان و سار بان به معنی شتر می‌شود استعمال کرد یا نه ؟

پاسخ : سار اصلاً بهمان معنی کلمه‌ی شترست و سار بان یعنی شتر بان ورود کی این کلمه را بهمین معنی شتر تنها درین شعر آورده است :

داشته‌ی آن تاجر دولت شمار صد قطار سار اندر زیر بار

صد قطار سار یعنی صد قطار شتر

پرسش : سؤال دوم ایشان اینست که معنی کلمات بز از، موشك، ساعت چیست؟

پاسخ : بز از کلمه‌ی عربیست و در عربی بمعنی جامه فروشت اما در فارسی بمعنی پارچه فروش آمده است موشك اصلاً يك نوع از آتش بازیست که قدری باروت را در کاغذ می‌پیچیدند و فتیله‌ای بآن می‌گذاشتند و آنرا بسر چوبی می‌بستند فتیله را که آتش می‌زدند آنرا بادسته‌ی چوبی که داشت در هوارها می‌کردند و در هوا باروت آتش می‌گرفت و حرکت می‌کرد این روزها این کلمه را برای نوعی از آلات سپهر پیمما که در آسمان سیر می‌کنند بکار می‌برند اما ساعت در عربی هم بمعنی قسمتی از روز یا شب است که فارسی آن پاس است و پاسی از شب زفت یعنی يك ساعت از شب گذشت و در ضمن در زبان فارسی بآلتی که اوقات شب و روز و ساعت و دقیقه و ثانیه را نشان می‌دهد نیز می‌گویند.

پرسش : نامه‌ای است از تهران که از خط و املا‌ی نویسنده‌ی آن پیداست هنوز خیلی جوان است و ضمن آن چند سؤال کرده اند سؤال اولشان اینست تمنی دارم معنی این کلمه را که در مصرع دوم این شعرست بفرمایید :

چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن که می گویند ملاحان سرودی
 اگر باران بکوهستان نبارد بسالی دجله گردد خشک رودی
 استاد محترم آیا کلمه‌ی ملاحان درین شعر همان معنی ناخدایان را می‌دهد
 و مقصودشان از گفتن مصرع دوم از بیت اول چیست؟

پاسخ: مقصود سعدی ازین قطعه اینست که چون در آمد کم داری خرج
 کم تر بکن و ملاحان سرودی دارند یعنی آواز می‌خوانند و می‌گویند اگر در کوه
 باران نبارد در يك سال رود دجله خشک می‌شود زیرا که آب رودخانه‌ها از باران نیست
 که در کوه‌های باردوب زمین جاری می‌شود و همان طور که اگر باران نبارد رودخانه
 خشک می‌شود اگر هم کسی باندازه‌ی در آمدش خرج نکند درمی‌ماند باری ملاح در
 عربی بمعنی کشتی بان و در فارسی بمعنی هر کسیست که در کشتی کار می‌کند در صورتی
 که ناخدا بمعنی فرمانده کشتی و رئیس ملاحانست.

سؤال: سؤال دیگرشان اینست که کتابی در مدارس تدریس میشود نام
 آن کتاب دستور زبان فارسیست خواهش دارم استاد بفرمایید کلمه‌ی دستور که
 در آن کتاب نوشته شده چه معنی دارد؟

پاسخ: دستور کلمه‌ی فارسیست که معنای بسیار دارد و درین جا بمعنی روش و
 اصول هر کاریست و دستور زبان فارسی یعنی کتابی که در آن درست نوشتن و
 سخن گفتن زبان فارسی را از روی قواعد یاد می‌دهند.

سؤال: پس از آن نوشته‌اند استاد محترم بفرمایید کلمه‌ی سازمان يك کلمه‌ی
 فارسیست یا نه اگر نیست بفرمایید از کدام زبانست و معنی آن چیست؟

پاسخ: سازمان فارسیست و از فعل ساختن می‌آید در اصل یعنی روش ساختن و
 طرز ساختن و حالا بمعنی ترتیب اداره کردن استعمال می‌شود.

سؤال: دیگر نوشته‌اند از استاد محترم تمنی دارم بفرمایید آیا کلمه‌ی سینما را
 از کلمه‌ی سینما گرفته شده یا نه؟

پاسخ: بله از همان کلمه‌ی سینما ساخته شده و نوع تازه‌ای از فیلم برداریست.

سؤال: پس از آن نوشته‌اند تمنی دارم بفرمایید معنی کلمه‌های بیوگرافی و

بیولوژی چیست برای کسانی که زبانهای انگلیسی و فرانسه رامی دانند این کلمات آسانست اما برای ما که زبانهای انگلیسی و فرانسه را نمی‌دانیم فهمش مشکل است.
پاسخ : اولاً امیدوارم که بزودی هر دو زبان را بخوبی یاد بگیرند زیرا برای دانستن علوم امروز دست کم یکی از آن دو لازمست و اگر هر دو را یاد بگیرند بیشتر بهره‌مند خواهند شد اما **بیوگرافی** بمعنی شرح حال کسی است و من کلمه‌ی زیست‌نامه را برای آن در نظر گرفته‌ام بیولوژی راهم **حالات‌شناسی** می‌گویند و خوب کلمه‌ایست سابقاً علم الحیات می‌گفتند و مقصود آن علم زندگی اجسام آلی یا اجسام جاندار است.
پرسش : سؤال دیگر اینست که از استاد خواهش دارم بفرمایید کلمه‌ی پول يك کلمه‌ی فارسیست یا نه چند است که می‌شنوم بجای کلمه‌ی پول کلمه‌ی ارز بکار می‌رود لطفاً بفرمایید کلمه‌ی ارز با عین وض درست است یا بالف و ز؟

پاسخ : پول کلمه‌ی فارسی و اصلاً بمعنی فلس ماهیست که پولك هم می‌گویند و چون فلز را که سکه می‌زنند گرد می‌سازند و بشکل فلس ماهی در می‌آید بآن پول گفته‌اند ولی ارز یعنی پول خارجی و از فعل ارزیدن ساخته شده مانند ارزش و بهمین جهت با الف و ز باید نوشت .

پرسش : ضمناً نوشته‌اند : از استاد محترم تمنی دارم بفرمایید کلمه‌ی هندسه از چه زبانی می‌باشد و معنی آن چیست ؟

پاسخ : کلمه‌ی هندسه اصلاً عربی و باصطلاح ، مصدر زبانی مجرد است و مهندس بمعنی کسیست که در موقع کندن قنات مقدار مجرای آنرا معین می‌کند بعضی گفته‌اند که از کلمه‌ی اندازه‌ی فارسی ساخته شده و بگمانم درست گفته باشد در فارسی هندسه بعلمی می‌گویند که اندازه‌گیری اشکال مختلف مانند دایره و مربع را معلوم می‌کند و در قدیم علم اعداد را هم هندسه می‌گفتند .

پرسش : سؤالهای دیگر ایشان اینست که لطفاً بفرمایند کلمه‌های **مجله** ، **پروگرام** ، **پلیس** ، **کهد** ، **گراوور** ، **تراورس** و **استاندارد** از چه زبانهایی هستند و معنی هر يك را بفرمایید .

پاسخ . **مجله** کلمه‌ی عربیست بمعنی کتاب حکمت و کتاب بزرگ در فارسی

رساله ایست که هفته‌ای یک بار یا ماهی یک بار یا دیرتر منتشر بشود پرگرام لغت فرانسه - است که حالا بر نامه می گویند و آن دستور هر کاریست که مرتبا باید بکنند پلیس کلمه‌ی فرانسه است یعنی اداره‌ی شهر بانی که وظیفه دارد نظم شهر را نگاه بدارد و مانع از جنایت و دزدی و کارهای نظیر آن بشود **کمد** کلمه‌ی فرانسه است به معنی قفسه‌ای که کت و شلوارهای بزرگ دارد و لباس زیر را در آن می گذارند **گراوور** فرانسه - است و ورقه‌ای از فلز است که روی آن نقش انداخته اند و از روی آن چاپ می کنند **تراورس** کلمه‌ی فرانسه است قطعه‌ای چوب یا فلز است که در فواصل معین از عرض درزیر ریل‌های راه آهن می گذارند که ریل جا بجا نشود **استاندارد** کلمه‌ی انگلیسی - است به معنی نمونه‌ی قانونی و معیار و مقیاس از هر چیز .

پرسش : سؤال دیگر اینست که نوشته اند کدام يك ازین کلمات درستست **بشقاب** یا **پاشقاب** یا **قاب** که آن هم نوعی ظرف بزرگ تر از بشقاب یا پاشقاب است اما بیشتر مردم بجای گفتن بشقاب به آن **دیس** می گویند خواهش دارم استاد بفرمایند آیا بکار بردن کلمه‌ی **دیس** بجای **قاب** درست است و چرا بقابی که عکس در آن می گذارند و بآن ظرفی که بزرگ تر از بشقاب یا پاشقاب است هر دو را **قاب** می گویند ؟

پاسخ : **قاب** هم عربیست و هم ترکی اما آنچه در فارسی معمول است ترکیست و به معنی غلاف و محافظه است که در آن چیزی بگذارند و بهمین جهت **قاب** عکس می - گویند و **بقاب عینک** و نظایر آنها و چون ظرفی که در آن چیزی می خورند آنهم مانند محافظه است بآن هم **قاب** گفته اند اما **بشقاب** کلمه‌ی مرکب ترکیست از **بش** یعنی خالی و **قاب** و در حقیقت **بشقاب** یعنی **قاب خالی** اما در فارسی بمعنی **قاب کوچک** بکار می رود و **بشقاب** با **باء** درستست نه **پشقاب** با **پ** **دیس** کلمه‌ی روسیست بمعنی همان **قاب غذا خوری** ..

پرسش : سؤال آخرشان اینست که نوشته اند استاد محترم خواهش دارم بفرمایید دو کلمه‌ی **دیپلمه** و **لیسانسیه** از چه زبان‌هایی است و آیا این دو کلمه همان فارغ التحصیل است یا نه ؟

پاسخ : این هر دو کلمه فرانسه است **دیپلمه** دارای **دیپلم** نامه در هر درجه‌ای

که باشد و در هر فنی که باشد و بهتر اینست که در فارسی بجای کلمه‌ی دیپلمه که صفت و اسم مفعول است بگوییم **دیپلم دار** و اما کلمه‌ی لیسانسیه یعنی دارای لیسانس و لیسانس گواهی نامه‌ی دوره‌ی اول دانشگاه پیش از دوزدی دکتراست و این هم صفت و اسم مفعولست و ضرر ندارد بجای لیسانسیه بگوییم **دارای لیسانس** زیرا که بهتر است هر کلمه‌ای که از زبان خارجی می‌گیریم با آن مثل کلمه‌ی فارسی معامله بکنیم و مانند کلمات فارسی از آن صفت بسازیم نه آنکه هم اسم را بگیریم و هم صفت را.

پرسش: نامه‌ی دیگر رسیده از یک دوشیزه‌ی محصل سال چهارم ادبی از شوستر که ضمن آن نوشته‌اند خواهشمندست تعیین فرمایند الف و نون کلمه‌ی **مسلمان** دارای چه معنایی می‌باشد باینکه اگر علامت جمع باشد لازم می‌آید استعمال آن در مفرد جایز نباشد و اگر علامت صفت باشد احتیاج بآن نیست زیرا کلمه‌ی **مسلم** دلالت بر همین معنی دارد.

پاسخ: **مسلمان** کلمه‌ایست مخصوص زبان فارسی و در عربی نیست و حتی از زبان فارسی بزبانهای اروپایی رفته و بهمین معنی تقریباً در همه‌ی زبانهای اروپایی بکار می‌برند احتمال قوی می‌رود که اصل کلمه‌ی **مسلمان** جمع فارسی **مسلم** بوده باشد و بعدها بعنوان کلمه‌ای مفرد استعمال کرده باشند زیرا بجزین نمی‌توان وجه دیگری برای این کلمه در نظر گرفت و این کلمه از قدیم بهمین شکل یعنی بشکل **مسلم** حتی در زبان فصحا و در شعر هم آمده است و حتی **مسلمانی** از آن ساخته‌اند مثل این ابیات از سعدی و حافظ:

ببری مال **مسلمان** و چو مالت ببرند بانگ و فریاد بر آری که **مسلمانی** نیست
گر **مسلمانی** از اینست که حافظ دارد وای اگر از پس امروز بود فردایی

بحث در باره‌ی یکی از ابیات دقیقی

آیا تلفظ و معانی صحیح این کلمات چیست :

افزارمند ، ابزار مند ، بهیار ، بهساز ، پادگان ، وجدان ، عنوان ، کمون .

رعایت ، عبادی ، معنی ، جولان ، احیاناً ، زناشویی ، حسب و دهن ؟

پرسش : از کرمانشاه سؤال کرده‌اند کلمات افزارمند یا ابزارمند و

بهیار و بهساز که اخیراً معمول شده و همچنین کلمه‌ی پادگان که بجای

سربازخانه گفته میشود صحیح است یا خیر ؟

پاسخ : هر پنج کلمه صحیح است افزارمند و ابزارمند از کلمه‌ی افزار

یا ابزار ساخته شده و آن بمعنی وسیله است که با آن کاری را انجام بدهند و افزارمند

یا ابزارمند یعنی صاحب آن آلت و بهیار از کلمه‌ی به و از کلمه‌ی یار و بمعنی

کسیست که در بهبودی مردم یاری بکند یعنی وردست و کمک پزشک و جراح

باشد بهساز نیز از همین ماده‌ی به و ساز از مصدر ساختن آمده و بمعنی کسیست

که چیزی را بهتر از دیگری بسازد اما پادگان بمعنی سربازخانه نیست و بمعنی

مجموع افسران و سربازان يك سربازخانه است و در باره‌ی محل گفته نمیشود

بلکه درباره‌ی افراد گفته میشود و از کلمه‌ی پاد ساخته شده بمعنی پاس و پاسبانی

و نگهبانی .

پرسش : یکی از کارمندان باریک عمران و تعاون روستایی شعبه‌ی بجنورد

نوشته است در مصرع اول شعر زیر آب گرم بفتح گاف صحیح است یا

آب گرم بضم آن وبچه دلیل و آیا زلفین است یا زرفین ؟

به آب گرم در ماندست پایم چود زرفین در انگشت ازهر

پاسخ : این شعر از دقیقی شاعر معروف قرن چهارمست در مصرع اول باید آب گرم خواند و گرم بفتح یا بضم بمعنی غم و اندوهست اما اگر آب گرم بخوانیم معنی شعر عوض میشود و در مقابل آب سرد معنی می دهد در صورتی که مقصود شاعر غم و غصه است که در آن گرفتار شده و مانند آنست که پای او در آب غم فرورفته باشد . اما کلمه ای که در مصرع دوم هست باید آنرا زرفین بضم اول خواند این کلمه با شکل مختلف در زبان فارسی آمده هم زرفین هم زورفین هم زورفین هم زوئفین هم زو فرین هم زلفین و آن حلقه ای بوده است آهنی که در پشت چهارچوب درهامی گذاشتند و زنجیری را در آن داخل می کردند که در را نتوانند از بیرون باز کنند این کلمه هنوز در زبان مردم خراسان بهمین معنی هست ولی آنها زلفی تلفظ می کنند و ازین جا پیدا است که بعد از « ز » « ر » باید باشد نه ف و اگر زرفین بود می بایست در زبان خراسان زرفلی بگویند . اما ازهر که نام او درین شعر آمده مردی می بوده است بنام ازهر بن یحیی از خاندان صدری صفاریان پادشاهان معروف سیستان و مرد شجاع و دلآوری بوده ولی برای پیشرفت کار خود و شاید برای آنکه دشمنانش او را چندان عاقل ندانند خود را نادان و جاهل نشان می داده از آن جمله روزی انگشت خود را در زرفین یعنی حلقه آهنی پشت در فرو برده بود و از بس فشار داده بود انگشتش ورم کرده بود و بیرون نمی آمد رفتند آهنگری را آوردند و تا حلقه را بسوهان از هم باز کرد و انگشت او بیرون آمد و بهمین جهت باد ازهر خرمی گفتند و نام او را بهمین عنوان مثل می زدند و مانند انگشت ازهر در زرفین در یعنی کسی بمیل خود و بدست خود کاری را بکند که در آن در بماند و چاره نداشته باشد و مقصود شاعر اینست که من خود - پای خود را در آب گرم یعنی در میان غم و اندوه فرو برده ام و دیگر از آنجا بیرون نمی آید هم چنانکه « ازهر »

انگشت خود را در زرفین پشت فرو برده بود و دیگر نمی توانست بیرون بیاورد .
 پرسش : نامه‌ی دیگریست از کرمانشاه که ضمن آن نوشته‌اند بطوری که در
 تاریخ ایران خوانده‌ایم نام اصلی شهرستان همدان ، اکباتان بوده چرا اکنون
 آنرا همدان می نامند و این لقب از چه تاریخ بانجا نسبت داده شده ؟

پاسخ : این شهر را پادشاهان ماد پیش از هخامنشیان ساخته بودند و پای تخت
 ایشان بود و نام آن بزبان مادها هگمتانه بوده است کلمه‌ی هگمتانه را یونانیان
 که شنیده‌اند بتلفظ زین خودشان در آورده و اکباتانه نوشته‌اند و اروپاییان
 اکباتانه را اکباتان تلفظ کرده‌اند ولی در میان ایرانیان در دوره‌های بعد بهمدان
 بدل شده و بهین جهت ایرانیان بنام همدان بگویند و نه اکباتان .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید وجدان با کسر واو صحیح است یا وجدان با
 ضم واو ؟

پاسخ : این کلمه بزین معنی بازیافت و دریافت در اصل عربی وجدان است و
 وجدان جمع و جمید بمعنی زمین هموار است ولی در فارسی هم وجدان گفته‌اند
 و هم وجدان و البته وجدان گفتن درست تر است .

پرسش : سؤال اینست که عنوان با کسر عین صحیح است یا ضم عین ؟

پاسخ : اصل کلمه در زبان عرب هم عنوان است و هم عنوان اما اخیراً در
 رادیو بیشتر با همان ضم ع ادا میکنند و تبعیت از آنها عیبی ندارد .

پرسش : نامه‌ایست از طهران که ضمن آن دوازده سؤال کرده‌اند
 سؤال اول اینست که کمون چه کلمه‌ایست فارسی یا عربی و معنای آن چیست و
 تلفظ آن کدام است ؟

پاسخ : این دو کلمه است یکی کمون در عربی بمعنی پوشیدگی و پنهانی -
 است و کمین گاه دیگر کمون است بفتح کاف و تشدید میم و آنها عربیست بمعنی
 زیره که در فارسی کرویا هم بآن می گویند .

پرسش: سؤال دوم اینست که رعایت بفتح اول درست است یا رعایت بکسر یا رعایت بضم وقاعده‌ی کلی درباره‌ی لغات مشابه چیست؟

پاسخ: در اصل عربی رعایت بکسرست و در فارسی هم همیشه رعایت گفته اند اما این نوع کلمات قاعده‌ی کلی ندارند.

پرسش: سؤال سوم اینست که مبادی آداب چه ترکیبی است آیا با ضم میم است یا با فتح آن و معنی آن چیست؟ و اینکه میگویند فلان کس مبادی آدابست صحیح است یا خیر؟

پاسخ: حتماً بفتح میم و مبادی آداب باید گفت مبادی جمع مبداست و مبادی آداب یعنی کسی که مبدا و اصل وریشه‌ی آداب او خوب باشد و مبادی بضم میم اصلاً در لغت نیامده است و در این صورت مانعی ندارد بگویند که فلان کس مبادی آدابست.

پرسش: سؤال چهارم اینست که اعلی (با یا) صحیح است یا اعلا (بالف) و در مورد کلمات مشابه بچه طریق باید نوشت؟

پاسخ: در اصل عربی همه‌ی این کلمات را با یا می‌نویسند مثل اعلی و اجلی و ادنی و نظایر آنها اما در فارسی در بعضی جاها رعایت اصل را نکرده و برای آنکه کسی اعلی نخواند اعلا با الف نوشته‌اند و بهمین جهت در فارسی مجازست یای آخر کلمه‌ی عربی را که الف خوانده میشود الف بنویسند برای اینکه درست تلفظ بکنند مثل تمنا و تقاضا و نظایر آنها.

پرسش: سؤال پنجم اینست که عبارت بدین وسیله درست است یا باین وسیله؟

پاسخ: هر دو صحیح است اما بدین فصیح تر از باین است زیرا که خواسته‌اند دو حرکت پشت سرهم نیاید و الف این را بدال بدل کرده‌اند مثل بدان بجای بان و بدو بجای باو و بدیشان بجای به ایشان.

پرسش: سؤال ششم اینست که جَوَّان صحیح است یا جَوَّان و این کلمه فارسیست یا عربی؟

پاسخ : جولان کلمه‌ی عربیست و اصل آن **جولان** (با فتح اول و ثانی) - است اما در فارسی تلفظ بعضی ازین کلمات را برای اینکه دو حرکت فتحه دنبال هم نیاید تغییر داده‌اند چنانکه **حیوان** را **حیوان** تلفظ کرده‌اند و گاهی در شعر هم حیوان آورده‌اند و اگر حیوان با دو حرکت اول و دوم بخوانید وزن شعر بهم میخورد و همین طرز جولان را اگر در شعر با دو حرکت بخوانید وزن شعر تغییر می‌کند .

پرسش : سؤال دیگر اینست که **احیاناً** درستست یا **احیاناً** و صحیح آن کدامست و معنی آن چیست ؟

پاسخ : صحیح آن **احیاناً** است و احیان مصدرست بمعنی درنگ کردن و مقیم شدن و در فارسی احیاناً بمعنی اتفاقاً آمده و بمعنی گاه و برخی از اوقات و این ترکیب باین معنی مخصوص زبان فارسیست .

پرسش : سؤال دیگر اینست که تلفظ درست کلمه‌ی «معنی» کدامست آیا باید گفت معنی یا معنی ؟

پاسخ : البته در اصل زبان عرب این کلمه همین معنا خوانده میشود هم معنی یا تشدید یا و در فارسی هم هر دو تلفظ درست است یعنی هم معنی و هم معنی

پرسش : سؤال دیگر اینست که **زناشویی** صحیح است یا **زناشویی** (با فتح زیا با کسر ز)

پاسخ : البته **زناشویی** با فتح زیرا که این کلمه مرکب است از لفظ **زن و شوی** - یعنی شوهر .

پرسش : سؤال دهم اینست که کاغذ را **وسیله‌ی پست** فرستادم یا **بوسیله‌ی پست** فرستاده کدام درست است ؟

پاسخ : البته **بوسیله‌ی پست** زیرا که درین جایک بامی خواهد که بآن **بای علت** میتوان گفت چنانکه باید گفت کاغذ را بفلان کس دادم یا پست دادم .

پرسش : سؤال دیگر اینست که معنای مختلف کلمه‌ی **حسب** را بفرمایید .

پاسخ : این کلمه در عربی بدو شکل خوانده میشود یکی **حسب** بمعنی **بسنند** و کافی و دیگر **حسب** بمعنی **کفن و دفن کردن** مرده و دیگر **حسب و حسب** بمعنی

شهرده و درضمن در فارسی بمعنی موافق و مطابق آمده و بر حسب یا بر حسب
یعنی مطابق و موافق فلان و دیگر حسب بمعنی گوهر و نژاد مرد در مقابل نسب^۱.

پرسش : سؤال آخر اینست که دهن یا دهن چه تفاوتی دارد ؟

پاسخ : اگر مقصودتان کلمه‌ی عربی بمعنی روغن باشد باید دهن خوانند
دهن بمعنی نفاق است و دهن و دهن بمعنی باران و دهن نوعی از درختست که
نوشته‌اند درندگان و جانوران وحشی رامی کشد باید بمورد استعمال کلمه توجه کرد.

(۱) - لطفاً به صفحه‌ی ۴۴ نیز توجه فرمایید .

بررسی ابیاتی از خاقانی و نظامی

توضیح در باره‌ی : بندگان عالی ، اصفهان ، بابل ، حظیره و جور

شرح پسر فد « گار » و حرف تخصیص و انحصار

پرسش : نامه ایست از تهران که ضمن آن پرسیده اند ، معنی جمله‌ی « خدمت بندگان عالی » که در بعضی نامه‌ها برای اشخاص بزرگ بعنوان احترام نوشته میشود چیست ؟

پاسخ : این برای رعایت منتهای ادب و فروتنی است یعنی که طرف باندازه‌ای بزرگست و مقام او بلندست که بخودش نامه نمی‌نویسند و خطاب نمیکنند بلکه ببندگان و خدمتگزاران او خطاب میکنند و نویسنده میخواهد خود را همدوش بندگان و خدمتگزاران او بکند .

پرسش : استاد محترم لطفاً معنی مصرع دوم این شعر را بیان فرمایید که منظور از سایه‌ی خورشید چه میباشد ؟ :

شیر سگی داشت که چون پو گرفت سایه‌ی خورشید بر آهو گرفت

پاسخ : این شعر از مخزن الاسرار نظامی است شیر سگ یعنی سگ درنده مانند شیر پو گرفتن بمعنی براه افتادن و چون آهو از همه حیوانات تندتر میدود و مقصود نظامی درین جا تند دویدن سگ است میگوید که هر وقت میدوید از آهو که در دویدن از سایه‌ی خورشید پیش میافتد تندتر میرفت و مقصود ازین منتهای مبالغه در دویدن سگ است .

پرسش : نامهی دیگری که رسیده از يك دوشیزه دانش آموز سال پنجم طبیعی است که ضمن آن سه سؤال کرده اند سؤال اولشان اینست که اصفهان بچه معنی و از کجا استنباط شده است ؟

پاسخ : اصفهان معرب کلمه‌ی اسپهان فارسیست که پیداست در اصل اسپاهان و سپاهان بوده جمع اسپاه و سپاه که هر دو يك کلمه است و بنظر میآید که اولین آبادی این شهر لشکر گاه و مرکز سپاه بوده بآن اسپاهان یا سپاهان گفته اند و عربها سین را بصاد و پ آنرا به ب بدل کرده اند .

پرسش : سؤال دوم این دوشیزه اینست کلماتی چون خداوند گار و پرورد گار تر کیباتشان چیست ؟

پاسخ : گار در پایان این کلمات همانست که در جای دیگر گار شده است مثل آهنگر و مسگر و دادگر - این پسوند را برای رساندن کار کسی استعمال کرده اند خداوند گار یعنی کسی که کارش خداوندی است یعنی صاحب چیز است و پرورد گار آنکه می پرورد و خلق میکند و گاهی در يك مورد هم گار آمده و هم گار مثل خدمت گار و خدمت گر و جفا گار و جفا گر .

پرسش : سؤال آخر این دوشیزه اینست که آیا بابل فعلی از بابل قدیم گرفته شده یا نه ؟

پاسخ : چنانکه خودتان نوشته اید اسم شهر کنونی مازندران بابل (بضم سوم) است چنانکه اسم رودی که از آنجا میگذرد نیز با بِل و بابل کنار است و با بِل (بکسر سوم) نام پایتخت قدیم کشور آشور یا آشور در عراق و بین النهرین امروزیست که حالا تنها خرابیهایی از آن باقی مانده و همان شهر است که کورش بزرگ شاهنشاه ایران آنرا گرفت و فتح آن معروفست و هیچ رابطه‌ای در میان این دو کلمه نیست .

پرسش : نامهی دیگری که رسیده از يك دبیر ادبیات فارسیست که نوشته اند خواهشمند است در مورد کلمه‌ی حظیره از جناب استاد سعید نفیسی سؤال فرمایید که این کلمه که بنام آغل موسفند در کتب دبیرستانی معنی شده و نیز در فرهنگ

تفیسی بمعنای جای خرما خشک کردن آمده معانی دیگری نیز دارد یا نه؟ در ضمن در صورتیکه این کلمه عربیست آیا مشتقاتی دارد یا خیر؟

پاسخ: اصلاً این کلمه عربیست و بهمان معانیست که در عربی و فارسی ضبط کرده اند ولی در فارسی بهر محوطه‌ای که باصطلاح چهاردیواری باشد و درست باشد حظیره گویند و اصلاً در عربی از ریشه‌ی **حظار** است بمعنی منع و حظرة یعنی جایی که منع ورود دارد چنانکه **حظار** در عربی پناهگاه چوبی شتر و گوسفند و **حظار** یا **حظار** بمعنی دیوارست و کلمه‌ی **محظور** باطای مالف بمعنی مانع از همین ریشه است.

سوال: یکی از دانش آموزان سال ششم طبیعی مها با دضمن نامه‌ای دو سؤال کرده یکی اینکه نوشته‌ها را چرا میخوانیم یکی از نکات دستور زبان فارسی را که برای من حالت اشکالی بخود گرفته باشم در میان بگذارم شاید بدینوسیله برایم حل و فصل گردد. آن طور که من استنباط کرده‌ام جمالاتی که به یاء نکره ختم میشوند نباید کلمه‌ی یک در اول داشته باشند مثلاً فکر میکنم جمالات «یک کتاب قطوری» «یک شب تاریکی» «یک کوه پرفری» و نظایر اینها غلط باشند و درست آنها **یک کتاب قطور** «یک شب تاریک» «یک کوه پرفری» یا **کتاب قطوری** «یک شب تاریکی» «یک کوه پرفری» باشد چون وقتی یاء آخر جمله بجای یک می‌نشیند دیگر آوردن یک در ابتدای جمله لزومی ندارد و بالعکس با توجه باینکه این امر بیشتر در محاوره صورت می‌پذیرد نه در مکاتبه خواهشمندم در اینباره توضیحی فرمایید.

پاسخ: البته کاملاً حق با شماست کتابی خریدم یعنی یک کتاب خریدم اما گاهی آنهم بندرت در شعر دیده شده است یا را با یک باهم آورده اند مثل این شعر معروف:

یکی دختری داشت خاقان چو ماه کجا ماه دارد دو چشم سیاه

یا دید موسی یک شبانی را براه... بهمین جهت حتماً همانطور که شما نوشته‌اید یک کتاب قطوری و یک شب تاریکی و یک کوه پرفری درست نیست اما در ضمن باید متوجه بود که گاهی یک را با یا باهم آنهم فقط برای تخصیص و انحصار آورده اند مثل این شعر معروف سعدی:

یک امشبى که در آغوش شاهد شکرم گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم

(۱) بصفحه‌ی ۸۹ نیز توجه فرمایید.

یعنی تنهائیک امشب و امشب که دیگر نخواهد آمد و منحصر خواهد بود.
پرسش: سؤال دوم ایشان اینست که آیا از نظر دستوری کدام یک از دو کلمه‌ی
راحت و راحتی صحیح ترند؟

پاسخ: چون در زبان فارسی کلمه‌ی راحت را، هم به معنی اسم آورده‌اند و هم
 به معنی صفت اینست که هر وقت خواسته‌اند کلمه‌ی راحت را صفت بگیرند یا در آخر
 آن اضافه کرده‌اند مثلاً در جمله‌ی **راحت میکنم** کلمه‌ی راحت اسم است و در جمله‌ی
 این کار برای من **راحت** نیست حال صفت را پیدا میکند و اینست که بیشتر عوام بجای
 راحت ندارم میگویند راحتی ندارم و البته اضافه نکردن یا بکلمه‌ی راحت ترجیح
 دارد مگر در کلمه‌ی «راحتی» به معنی کفش که در خانه می‌پوشند و با آن پارا راحت میشود.
پرسش: نامه‌ی دیگری که داریم از یک دانش آموز سال پنجم ریاضی دبیرستان
 شاهیپور کرمانشاه است که دو سؤال کرده‌اند سؤال اول اینست که یک بیت از شعر
 معروف خاقانی را بدو صورت دیده‌ام:

هان ایدل عبرت بین از دیده عبر کن هان ایوان مدائن را آئینه عبرت دان
 هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

متمنی است بفرمایید عبر درست است یا **نظر** و در اصل شعر کدام یک آمده؟
پاسخ: عبر در عربی به معنی عبرت نیامده و بلکه جمع عبرتست و اصلاً عبرت
 در فارسی همیشه با **گرفتن** صرف شده و **عبرت گرفتن** گفته‌اند نه **عبرت کردن** و
 دیگر آنکه از دیده یا چشم نمیتوان عبرت کرد چون با چشم فقط می‌بینند
 و نظر میکنند پس بهتر است بگوییم از دیده نظر کن هان.

پرسش: سؤال دوم این نامه اینست که خواهشمندست بفرمایید آیا میتوان
 کلمه‌ی **جور** را بجای نوع و قسم در مکاتبات بکار برد؟

پاسخ: کلمه‌ی جور در همه‌ی ایران بهمین معنی نوع و قسم بکار میرود و در
 استعمال آن ضرری نمی‌بینم منتهمی این کلمه ادبی نیست یعنی در کتاب و شعر نیامده
 و در زبان ادبی بجای آن **گون** و **گونه** استعمال شده است و در نوشتن باید گون
 و گونه را ترجیح داد.

تلفظ صحیح «میستی»

بحث در باره‌ی : جان و روان ، مجارستان ، حرف اضافه‌ی «با» و

«می» استمراری

بررسی يك بيت و فرق تر کيب بند و ترجيع بند

پرسش : استاد محترم . آیا حرف اضافه‌ی به را با اول کلمات باید چسباند

یا نه عقیده‌ی استاد در این زمینه چیست ؟

پاسخ : این به دو حالت دارد اگر در اول فعل امر در بیاید حتما باید چسباند

مثل بین ، بشنو ، بگو ، برو ، بخور ، که اگر جدا بنویسند درست نیست و در

کتابهای قدیم همیشه چسبانده اند در ضمن به حرف اضافه است و درین مورد عقیده

مختلف است . بعضی عقیده دارند باید جدا نوشت برخی دیگر عقیده دارند که باید

همه جا چسباند چنانکه در کتابهای خطی قدیم همیشه همین کار را کرده اند و من

شخصا با این عقیده موافقم زیرا این که به (ب و ه) می نویسند برای اینست که در

خط امروز ما علامت کسره نداریم و اگر تنها ب بنویسیم هم ب خوانده می شود

هم ب و هم بُ برای اینکه ب و بُ نخوانند در آخر آن ه نوشته اند و ه در این جا

علامت کسره است و جانشین آنست چنانکه در موارد دیگر مانند که و چه و سه

همین حالت را دارد و ما Keh و Ceh و Seh تلفظ نمی کنیم یعنی «ها» در آنها

ملفوظ نیست ناچار وقتی که کلمه‌ی دیگری دنبال به می آید دیگر آن ه که علامت

(۱) - سؤالهای این بخش از طرف گویندگان رادیو ایران مطرح شده است .

کسره بوده است لزومی ندارد و بهتر اینست که حذف بکنیم زیرا که به بشنهایی يك کلمه‌ی مستقل نیست و حرف اضافه‌است. در مورد افعالیکه بالف شروع میشوند با چسبیدن ب ، الف مبدل به یا می‌گردد مثل بینداخت و بیفتاد .

همین طور است کلمه‌ی نه که علامت نفی است که اگر جدا گانه بنویسند در آخر آن ه می آورند ولی وقتی که بکلمه‌ی بعد متصل شد باید آنرا چسباند و ه را حذف کرد چه در فعل باشد مثل نکرد و نگفت و نشنید و چه در صفت مثل ندار و نفهم و ننشسته و نخورده می‌دانید که در کتابهای قدیم با ه چه و که نیز همین معامله را کرده‌اند و چگونه و چسان و چطور و نظایر آنها را بحذف ه نوشته‌اند نه اینکه چه گونه و چه سان و چه طور نوشته‌اند و که نیز همین حال را دارد و کرا سرهم نوشتن بهتر از اینست که که را بنویسیم .

پرسش : این سؤال همکار عزیز، مرا بیاد نکته‌ی دیگری انداخت و آن در باره‌ی می است که در اول فعل می آورند مثل می گویم و می شنوم آیا بعقیده‌ی استاد باید جدا نوشت یا بکلمه‌ی بعد چسباند ؟

پاسخ : در مورد می و همی که آنهم مثل می سابقا در اول فعل می آورده‌اند و معنی استمرار داشته‌است بهر دو شکل در کتابهای معتبر قدیم دیده شده است یعنی ه جدا نوشته‌اند و هم چسبانده‌اند ولی سلیقه‌ی من اینست که جدا بنویسند زیرا اگر مقید باشند بچسباندند گاهی در بعضی افعال سه چهار حرف را باید بهم چسباند و دنبال هم نوشت و نوشتن و حرکت دست را مشکل میکند مثل می بیند که مویوب و ی و ن و د را باید بایک حرکت دست نوشت یا می پسند که م و ی و ب و سین و نون و دال را باید بهم چسباند اما در افعالی که اول آنها الف است مثل انداختن و افتادن و نظایر اینها وقتی که می آورند الف اول فعل را حذف می‌کنند و بینداخت و بیفتاد می‌گویند نه می انداخت و می افتاد درین مورد باید می را بفعل چسباند .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید در باره‌ی شعری که یکی از دوستان گفته است

سؤالی بکنم و آن این شعر است :

آخر ای خاتم جمشید سلیمان آثار گرفتد عکس تو بر لعل نگینم چه شود؟
خواهشمندم در باره‌ی مصرع اول این بیت توضیح بفرمایید.

پاسخ: در داستانهای ملی ما مهری برای جمشید قائل شده اند که داستانهای مختلف برای آن گفته‌اند و خواص خارق العاده‌ای برای آن قائل شده‌اند در ضمن در باره‌ی سلیمان پیغمبر هم گفته‌اند که او هم مهری داشت که خواص خارق العاده داشت و مقصود شاعر خطاب بمهر یا خاتم‌یست که آن را بمهر و خاتم جمشید تشبیه کرده و آثار آن را مانند همان مهر و خاتم سلیمان پیغمبر دانسته است.

پرسش: لطفاً بفرمایید چه تفاوتی در میان این دو کلمه‌ی جان و روان هست زیرا که ظاهر اینست که هر دو يك معنی دارند.

پاسخ: تفاوت خیلی دقیقی در معنی این دو کلمه هست و چنانکه از آثار بزرگان زبان فارسی برمی آید روان تنها در باره‌ی انسان گفته می‌شود و جان در باره‌ی همه‌ی موجودات زنده چنانکه بهمه‌ی حیوانات از درنده و چرنده و خزنده جانور جاندار گفته‌اند اما نمی‌توان مثلاً روانور و روان دار گفت و روان مخصوص انسانست.

پرسش: استاد محترم اجازه بفرمایید يك سؤال تاریخی و جغرافیایی بکنم و آن اینست که این کشور اروپای شرقی را اروپاییان هنگری می‌گویند و ایرانیان معمولاً مجارستان می‌گویند علت این اختلاف چیست؟

پاسخ: مردم این کشور بخودشان و نژادشان مجیار می‌گویند که بفارسی مجار شده است و مجارستان یعنی کشور مجارها چنانکه هندوستان یعنی کشور هندوها و عربستان یعنی کشور عربها و از قدیم در زبان فارسی معمول بوده است که پسوند ستان را دنبال نام نژادها و ملت‌های آورده‌اند و نام کشورشان قرار میدادند و در خود ایران هم لرستان همین حال را دارد و «هنگری» لفظ اروپاییست.

پرسش: من هم يك سؤال تاریخی و ادبی دارم و آن اینست که نام شاعر هی معروف ایران را بعضی مهستی برخی ههستی بعضی مهستی و بعضی ههستی می‌گویند کدام يك از این چهار وجه درستست چون این کلمه رادرین اواخر نام دختران راهم گذاشته‌اند

و این اشکال پیش آمده است .

پاسخ: حتماً ضبط و تلفظ درست این کلمه مهستی Mehseti است مرکب از مه و ستی مه بمعنی بزرگ در مقابل که بمعنی کوچکست مثل مهتر بمعنی بزرگتر بمعنی کوچک تر و ستی بمعنی خانم و بانو ست و مهستی یعنی خانم بزرگ کلمه‌ی ستی هم بتنهایی اسم زنان بوده است بهترین دلیل این که این اسم را باید مهستی خوانند این شعر معروف سنایی در حدیقه است که میگوید :

داشت زالی بروستای تگاو (۱) مهستی نام دختری و سه گاو
که در اینجا اگر غیر از آنچه گفتم تلفظ کنند وزن شعر بکلی خراب می شود البته مهستی هم درست نیست زیرا که ماه خانم معنی می دهد و در اسامی اشخاص کلمه‌ی مه و که را بمعنی بزرگ و کوچک آورده اند و نه مه که مخفف ماه باشد و اینکه بعضی ها تصور می کنند باید مهستی خوانند بمعنی ماه هستی آنهم درست نیست.

پرسش: اجازه بفرمایید من هم يك سوال ادبی دارم و آن اینست که در شعر تفاوت میان ترکیب بند و ترجیع بند چیست ؟

پاسخ : ترکیب بند يك نوع از شعرست که هر بند آن مثل قصیده یا غزل مطلع دارد و تنه‌های دوم قافیه دارند و بعد از آنکه يك بند تمام شد يك بیت می آورند که هر دو مصرع آن يك قافیه دارند و در هر بند آن بیت را تغییر می دهند و بیت دیگر می آورند اما در ترجیع بند پس از هر بندی همان بیت را که در بند اول آورده اند تکرار می کنند مثل ترجیع بند معروف هانف که پس از هر بندی این شعر تکرار می شود :

که یکی هست و نیت غیر از او وحده لا اله الا هو

۱ - تگاو - نام دهی بوده است نزدیک شهر گنجه .

((متواری)) و ((رهی))
 بحث و بررسی درباره‌ی اشعاری از
 سنایی، حافظ و فردوسی

پرسش: استاد اخیراً در جایی باین کلمه‌ی متواری برخوردی و خواستم از استاد تلفظ صحیح و معنی آنرا بپرسم.

پاسخ: این کلمه عربیست و تلفظ آن در اصل عربی متواری است بمعنی پوشیده و پنهان و نهانی اما در فارسی مخصوصاً در شعر آنرا بیشتر متواری (باسکون دوم) تلفظ کرده‌اند که اگر متواری بخوانیم وزن شعر خراب میشود و حتی در شعر فارسی متواریک آورده‌اند بمعنی خیلی محرمانه و خیلی پنهانی چنانکه در این رباعی منسوب بابوسعید ابوالخیر آمده است:

مهمان تو خواهم آمدن جانانا متواریک و زحاسدان پنهانا
 خالی بکن این خانه و پس مهمان آ با ما کس را بخانه در منشانا
 و مسعود سعد سلمان هم در مطلع قصیده‌ای میگوید:

دوش متواریک بوقت سحر اندر آمد بخانه آن دلبر

پس در فارسی ترجیح دارد که ما این کلمه را متواری تلفظ بکنیم.

پرسش: یکی از دوستان من در معنی این دو شعر سنایی در سیر العباد الی المعاد

(۱) سؤالیهای این برنامه و قسمت عمده‌ی برنامه‌های آینده بنقل قول، از طرف گویندگان رادیو ایران مطرح شده است.

اشکالی دارد و ازمن خواسته است از استاد معنی آنها را بپرسم و آن دو شعر اینست :

ای به از خاک و خاک را فراش
ای به از آب و آب را نقاش
ای بهنگام خوبی و زشتی
سایق ابرو قاید کشتی

پاسخ : این دو شعر خطاب بهوا یا بادست . ای به از خاک و خاک را فراش یعنی بهتر از خاکی زیرا که هوا لطیف و خاک کثیف است و خاک را فراش اشاره باینست که باد در زمین فراشی میکند و گرد و غبار را از روی خاک میبرد . ای مه از آب و آب را نقاش یعنی مهترو والاتر از آب هستی و در آب نقاشی میکنی و این اشاره بآنستکه وقتی که باد میوزد سطح آب چین میخورد و نقش می پذیرد مثل آنکه از روی آن نقاشی کرده باشند .

ای بهنگام خوبی و زشتی ، سایق ابرو قاید کشتی - سایق بمعنی سوق دهنده و راننده ی چهار پایانست و قاید بمعنی راننده و تربیت کننده ی ستورست و مقصود اینست که باد در موقع خوبی راننده ی ابرست و ابرها را جابجا میکند و در موقع زشتی - یعنی در موقع خطر قاید کشتی یعنی راننده و راهنمای کشتی است .

پرسش : راستی اسناد همدتی بود که میخواستم درباره ی این کلمه ی هله هوله سؤال کنم و فراموش میکردم بهر حال خواهش میکنم بفرمایید آیا این کلمه فارسی - است و املاء آن چیست ؟

پاسخ : این کلمه فارسیست اما لفظ عامیانه است و در کتاب نیامده است و معمولاً در مورد چیزهای بیپوده و بی مصرف زائد بکار میآید و چون لفظ عربی نیست اگر کسی بخواهد بنویسد باید باهای هوز بنویسد . در فارسی هله هوله بمعنی حمله و هجوم و یورش اما هوله نداریم و گمان نمیکنم این ترکیب هله هوله را از همان کلمه ی هله بمعنی هجوم ساخته باشند .

پرسش : من هم سؤال دیگری درباره ی دو شعر حافظ دارم که هر دو از یک غزل اوست یکی این شعرست :

عدو که منطق حافظ طبع کند در شعر همان حدیث هما و طریق خطاف است
و دیگر این شعر اوست :

حدیث مدعیان و خیال همکاران همان حکایت زردوز و بوریا بافت
پاسخ : خطاف به معنی چلیچله و پرستوست و مقصود حافظ اینست که عدو

یعنی دشمن و رقیب او که آرزوی آنرا دارد که منطق و زبان حافظ را در شعر داشته باشد راستان او همان راستان هما و خطاف یعنی پرستوست همادر داستانهای ایرانی زیباترین و بزرگترین پرندگانش که خوشوقتی می آورد و فرهما یعنی فرهی آسمانی و توجه یزدانی و پرستو برعکس مرغ کوچکی است که کار از آن ساخته نیست و آواز نمیخواند و دشمن در مقابل حافظ مانند پرستو در مقابل هماست ، یعنی - همان کوچکیتر از اوست ، اما شعر دوم که توجیه و تفسیر همان شعر بالاست و مقصود اینست همانطور که بوریا باف و حصیر باف در مقابل زردوز کم مایه است مدعیان و همکاران همین حال را دارند مدعیان بوریا بافند و همکاران زردوزند و مدعی پوی همکار نمیرسد . در ضمن این نکته را هم بگویم که ماشك داریم این غزل حافظ باشد زیرا که در نسخه های معتبر نیست و گویا از آن غزلیاتی باشد که از دیگر است و بحافظ بسته اند .

پرسش : یکی از آشنایان هم بتوسط من ریشه ی کلمه ی رهی را پرسیده است .
پاسخ : فرهنگ نویسان این کلمه را هم بمعنی رونده ضبط کرده اند و هم بمعنی غلام و بنده و چاکر از این که رونده معنی میدهد می توان گفت از کلمه ی راه ساخته شده و اصل آن راهی بوده است که در زبان امروز هم هست و میگویند راهی شد یعنی رهسپار شد و روانه شد و شاید این که بمعنی بنده هم آمده است از این حیث باشد که هر کس بنده ی کسی هست بسوی او راهی و رهسپار میشود اما اصل کلمه ی راهی بمعنی رهی و بنده را تا کنون در جایی ندیده ام و گمان نمیکنم کلمه ی رهی بمعنی بنده از همان کلمه ی راه و ره ساخته شده باشد و اگر اینطور بود میبایست اصل آن که راهی بوده است بهمین معنی استعمال شده باشد .

پرسش : اجازه میفرمایید يك سؤال شعری دیگری بکنم : اخیراً یکی میگفت این شعر معروف اول شاهنامه را که همه جا اینطورست :

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

غلط نوشته‌اند و غلط میخوانند و درست آن اینست :

بنام خدایی که مرغ خرد اگر پر بگیرد ازو نگذرد

درین باب چه میفرمایید ؟

پاسخ : والله میگویند ملا نصرالدین از يك طرف گوسفندی میدزدید و از طرف دیگر قربانی میکرد و گوشت آنرا بمسئحقان میداد باو گفتند این چه کاریست میکنی ؟ گفت ثواب قربانی کردن و صدقه دادن گناه دزدیدن را جبران میکند و درین میان کله و پاچه برای خودم باقی میماند . داستان این شخص هم همینست که تصور میکند ثواب خواندن شعر فردوسی گناه دست بردن در شعر او را جبران میکند و در این میان مرغ و پر آن برای خودش میماند و نفعی از آن میبرد . بیچاره فردوسی که خرد را به مرغ پرداری تشبیه بکند و بگوید اگر پر بگیرد پهای خدا نمیرسد . بنا بر این ، شعر صحیح ، همان بیت اول است .

توضیح در باره کلمه « ارباب »

آیا در زبان فارسی کلمه « پیسه » وجود دارد ؟

بر رسمی یکی از ابیات حافظ

پرسش : سؤال اول امروز اینست که شعری در گلستان سعدی هست که بعضی آنرا اینطور میخوانند :

هر پشه گمان مبر که خالیست
شاید که پلنگ خفته باشد
برخی دیگر اصرار دارند که اینطور باید خواند :

هر پیسه گمان مبر که خالیست
شاید که پلنگ خفته باشد
بعقیده‌ی استاد کدام یک درست است ؟

پاسخ: البته بهمان شکلی که اول خواندید و مقصود سعدی اینست که گمان مبر هر پشه‌ای خالیست و خطری در آن نیست شاید که پلنگی در آنجا خوابیده باشد کسانی که میگویند باید پشه را « پیسه » و پلنگ را بصورت مضاف خواند متوجه چند عیب نیستند اولاً - مادر فارسی پیسه نداریم لکه‌های سفیدی که در نتیجه‌ی بیماری در پوست بدن انسان پیدا میشود آنرا پیس میگویند و نه پیسه و تازه پیس اسم آن بیماریست و نه اسم آن لکه‌های سفید تا آنجا که لکه‌های پیس، سفید و خال، سیاهست و هیچکس هرگز لکه‌ی سفید را با خال سیاه اشتباه نخواهد کرد تا آنکه سعدی بگوید ، گمان مبر که هر پیسه خال هست . ثالثاً هیچ رابطه‌ای در میان لکه‌ی سفید پیس با پلنگ خفته‌بان درشتی نیست و تازه پلنگ هم نه سفید مثل لکه‌ی پیس

و نه سیاه مانند خالست بلکه پوست آن زرد و خال خال برنگ قهوه‌ای تیره است و هرگز هیچ کس در دنیا لکهای پیس و خال را پیلنگ تشبیه نکرده و هیچ رابطه‌ای در میان بیماری پیس و خال سیاه و پیلنگی که در جایی خوابیده باشد نیست .

پرسش : استاد اجازه میفرمایید بنده هم سئوالی بکنم و آن اینست که این روزها کلمه‌ی ارباب و رعیت چنانکه ملاحظه فرموده‌اید بواسطه‌ی اصلاحات ارضی خیلی بر سر زبانها هست . بعضی عقیده دارند این کلمه‌ی ارباب درست نیست و نباید استعمال کرد زیرا که میگویند جمع عربیست و معنی مفرد ندارد . اگر این نکته درست باشد بعقیده‌ی استاد چه کلمه‌ی فارسی را میتوان بجای آن استعمال کرد . ؟

پاسخ : البته کلمه‌ی ارباب عربی و جمع رب است . رب در عربی معانی مختلف دارد معنی اصلی آن خدا و پروردگارست و در ضمن پادشاه و منعم و مولی و سید و بزرگ و رئیس خانه هم معنی میدهد . ما در فارسی امروز برای این کلمه بهمین معانی مختلف سه کلمه داریم یکی خدا یکی خداوند و یکی خداوندگار . خدا امروز تنها بمعنی اله و الله عربی و ایزد و یزدان فارسی استعمال میشود ولی در قدیم بمعنی شاه و صاحب هم بوده است که حالا دو کلمه‌ی خداوند و خداوندگار را درین مورد بکار میبریم . مثلاً این کتاب شاهنامه‌ی امروز اسم آن در قدیم خداینامه بوده و خدا در این جا بمعنی شاه آمده است و در کلمه‌ی کدخدا کد یعنی آبادی و ساختمان و خدا یعنی رئیس و سرور چنانکه در کلمه‌ی دهخدا و خانه خدا نیز بهمین معنی آمده است . چون کلمه‌ی رب را در مفرد در زبان فارسی بمعنی پروردگار و اله و الله آورده‌اند در موردی که خواسته‌اند بمعنی صاحب و مالک و خداوند و خداوندگار بیاورند عمداً جمع آنرا استعمال کرده‌اند که اشتباهی رخ ندهد ولی این کلمه را در فارسی همیشه مفرد تلقی کرده‌اند و بهترین دلیل آن این شعر معروف حافظ است که میگوید :

بر در ارباب بی مروت دنیا چند نشینی که خواجه کی زدر آید؟

درین شعر این کلمه حال مفرد را دارد زیرا که در مصرع دوم **خواجه** که کلمه‌ی مفرد است و در آید که فعل مفرد است استعمال شده و حافظ از باب بی مروت را بصورت مفرد آورده است و درین صورت هیچ مانعی ندارد که ما این کلمه را بحال مفرد استعمال بکنیم چنانکه در همین ترکیب از باب و رعیت هم یعنی یکنفر در مقابل یکنفر و بهمین جهت گاهی از باب را از بابان جمع بستداند و کم کم این کلمه‌ی از باب بمعنی صاحب ملک و خداوند و خداوندگار استعمال شده و وقتی که از باب مطلق میگویند مقصود آن خداوند و خداوندگار ملک و صاحب ملک در مقابل رعیت یعنی کشاورز و دهقان بمعنی امروز است ولی خداوند و خداوندگار لفظ مطلق و بمعنی مالک و صاحب هر چیز است و حتی در اسامی معنی مانند خداوندان خرد یعنی صاحبان خرد و خردمندان در قدیم خداوندتها بمعنی همین کلمه‌ی از باب بمعنی مالک در مقابل رعیت استعمال شده است چنانکه سعدی میگوید :

نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید معنی يك شعر حافظ را که یکی از آشنایان خواسته است سؤال بکنم و آن این شعر است :

بلبلی برگ ملی خوش رنگ درمنقار داشت

و ندر آن برگ و نوا خوش ناله های زار داشت

پاسخ : برگ در فارسی دو معنی دارد یکی همان برگ درخت و گیاه که از ساقه میروید و معمولاً در خزان میریزد و در بهار دوباره بجای آن سبز میشود و دیگر بمعنی وسیله و سامان و لوازم هر چیز است و برگ و نوا یعنی وسیله‌ی عیش و عشرت .

چون بلبل از مرغانیست که مهاجرت میکند و در ایران تنها در فصل گل میآید و آواز میخواند در شعر فارسی همیشه بلبل را عاشق گل دانسته اند و عقیده دارند آوازی که در بهار میخواند بواسطه‌ی عشقیست که بگل دارد وقتی که گل را می بیند شاد و خرم میشود . مقصود حافظ هم از این شعر اینست که بلبلی برگ گل

خوش رنگی را بنوك منقار خود گرفته بود و ازین که این برگ گل را بدست آورده بود و بنوك خود گرفته بود و برگ و نوا یعنی وسیله‌ی عیش و عشرت بدست آورده بود ناله‌های زار میکرد که علامت عشق و دلدادگی آن بگل بود .

پرسش: استاد اجازه بفرمایید يك سؤال کلی بکنم : اخیراً در مجلسی که عده‌ای از جوانان بودند صحبت ازین بود که کسی در ترجمه‌ی کتابی از زبان فرانسه این ترکیب ماه سرد را آورده بود . بعضی میگفتند درست نیست و بعضی میگفتند درستست کسانی که عقیده داشتند درستست میگفتند اگر درست نبود در زبان فرانسه بکار نمیبردند . استاد در این زمینه چه میفرمایید ؟ .

پاسخ: این ترکیب در فرانسه هست . میگویند « مثل ماه سرد است » چنانکه در فارسی هم هست اینجا بمعنی بی‌علاقه و خون سرد در مقابل گرم و باحرارتست یعنی کسی که نسبت بهمه بی‌قیدست و در فارسی صفت سرد را برای ماه نیاورده‌اند و حتی ماه نامهربان هم نمیتوان گفت و اینکه در فرانسه این اصطلاح هست دلیل نیست که ما در فارسی هم این بدعت را بگذاریم .

حوزه یا حوضه ؟

بررسی دو رباعی از مخیا و یک شعر از حافظ

و شرح « فانوس خیال »

تلفظ درست اسمهای فاعل درنده و برنده و توضیح تشدید در کلمات

پرسش : سؤال اول اینست که در باره‌ی مقدار زمینی که رود خانه‌ای آنرا مشروب میکند احتمالاً فست برخی حوضه باضاد مینویسند و برخی حوزه با ز کدام يك درست است و آیا کلمه‌ی فارسی برای ادای این مقصود داریم ؟

پاسخ : قطعاً باید « حوزه » نوشت در اصل عربی این کلمه بمعنی ناحیه است کسانی که باضاد مینویسند تصور میکنند چون در این جا مراد از رود خانه و حوض بمعنی آبدان و آبگیر است باید باضاد نوشت و حال آنکه از حوض عربی نه در فارسی و نه در عربی حوضه باضاد نمیتوان ساخت و مطابق هیچ قاعده‌ای درست نیست . در فارسی برای این مفهوم ما لفظ خیلی خوبی داریم و آن کلمه‌ی آبگیر است و برای مقدار زمینی که از رودی یا نهری مشروب میشود باید گفت آبگیر رودخانه یا آبگیر نهر و دیگر احتیاجی بکلمه‌ی عربی نیست که در املاي آن در بمانیم .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید معنی یکی از رباعیات عمر خیام را بپرسم و آن این رباعیست .

فانوس خیال از او مثالی دانیم
ما چون صوریم کاندرو حیرانیم

این چرخ فلک که ما در او گردانیم
خورشید، چراغ آنو عالم، فانوس

پاسخ : فانوس خیال جدسینمای امروزست و آن فانوسی بوده است که در آن شمع روشن میکرده اند و روی شیشه‌هایی نقش‌هایی میکشیدند و آن شیشه‌های نقش‌دار را از جلوروشنایی شمع البته در تاریکی میگذارند و آن نقش روی شیشه بر دیوار یا پرده‌ی سفیدی می افتاد عیناً مثل سینماهای امروز و این همان چیزی بوده که در زبان فرانسه بآن لانترن ماژیک *Lanterne magique* میگویند و ظاهر این اختراع را در چین کرده بودند و از چین بایران و اروپا رفته است و همان اصولیست که در پروژ کسیون منتهی با برق بکار میبرند . مقصود امام عمر خیام از این رباعی آنست که وضع انسان درین عالم و تصویری که انسان از این جهان میکند مانند فانوس خیالست که در آن عالم ، فانوسیست و خورشید چراغ آنست و مردم مانند صورت‌هایی هستند که در این فانوس گردان هستند یعنی یک یک می‌آیند و میروند .

پرسش : این سؤال مرا هم وادار کرد که معنی رباعی دیگری از خیام را بپرسم و آن اینست :

مالعبتک انیم و فلک لعبت باز از روی حقیقتی نه از روی مجاز
بازیچه همی کنیم بر نطع وجود رفتیم بتندوق عدم یک یک باز

در مصرع اول در بعضی نسخه ها **لعبتکان** نوشته اند و در برخی دیگر **لعبتگان** بفرمایید کدام درست است ؟

پاسخ : لعبتک درست است با **کاف** نه **لعبتنگ** با **گاف** . لعبت در زبان عربی بمعنی بازیچه است و کاف تصغیر فارسی را در آخر آن آورده اند بمعنی بازیچه‌ی کوچک مثل عروسک و صورتک بمعنی ماسک و بهمین جهت صحیح آن لعبتک است که جمع لعبتک باشد در ضمن در ایران بعروسک‌های آن چیزی که **لاپهلوان کچل** و **خیمه شب بازی** میگویند لعبت و لعبتک گفته اند و آن کسی که پهلوان کچل یا خیمه شب بازی را اداره میکند باو **لعبت باز** گفته اند **نطع** هم بمعنی سفره است و در ضمن بصفحه‌ی شطرنج و چیزهای مانند آن **نطع** گفته اند در این جا هم امام عمر خیام وضع انسان و آمد و رفت آنرا نشان میدهد و میگوید که ما مردم مانند عروسک پهلوان

کچل یا خیمه شب بازی هستیم و فلک مانند گرداننده‌ی این بازیست و در حقیقت این حال را داریم نه بصورت مجازی در روی بساط پهلوان کچل یا خیمه شب بازی می‌آییم بازی میکنیم و بازی ما که تمام شد بصندوق عدم برمیگردیم یعنی نابود میشویم هم چنانکه در پهلوان کچل یا خیمه شب بازی وقتی که بازی تمام شد عروسک‌ها را در صندوق میگذارند و دیگر کسی آنها را نمی‌بیند و این صندوق صندوق عدم یا نیستی است که يك يك در آنجا فرو میرویم .

پرسش: استاد تمنی دارم معنی این شعر حافظ را هم روشن بفرمایید که میگوید :

در جمال تو چنان صورت چین حیران شد

که حدیثش همه جا بردر و دیوار بماند

پاسخ: در ایران و مخصوصاً در شعر فارسی بهترین نقاشیها را نقاشی چین میدانستند زیرا که از قدیم ایرانیان با چین روابط بازرگانی داشته‌اند و کالای چین از راه ایران بآن طرف دنیا میرفته است چون کتابهای مانی پیامبر ایرانی را برای جلب توجه مردم نقاشی میکردند و اولین مینیاتورهای ایران در کتابهای مانوی دیده شده است حتی در داستانهای راجع بمانی نوشته‌اند که بچین رفت و نقاشی را در آنجا آموخت مقصود حافظ هم در این شعر اینست که تو از بس زیبا بودی حتی صورت چین یعنی نقاشی چینی با آن همه زیبایی که دارد در زیبایی تو چنان حیران ماند که بکلی محو شد و خود را فراموش کرد و حدیث او یعنی یاد کار او و اثر آن در هر جایی که ماند بردر و دیوار ماند یعنی بی‌جان شد و چنان محو شد که جز بردر و دیواری که نقاشی میکردند اثری از آن باقی نماند .

پرسش: استاد بعضی‌ها در ادای کلماتی نظیر بُرنده و درنده و امثال اینها

با اصرار تمام تشدید بکار میبرند آنها را بُرنده درنده بیان میکنند و حتی در بعضی اشعار همینطور دیدم یعنی اگر آنها را بی تشدید بخوانیم وزنشان خراب میشود مثل کلمه‌ی درنده در مصراع « برو شیر درنده باش ای دغل » نظر جناب عالی چیست ؟

پاسخ: اصل این کلمه‌ها بی تشدید است و باید آنها را در صورت عادی

برنده و درنده و خزنده خواند زیرا قاعدهٔ تشدید در آنها صدق نمیکند .

پرسش: استاد قاعدهٔ تشدید را ممکن است توضیح بفرمایید ؟

پاسخ: بله مطابق دستور هر گاه دو حرف هم جنس پهلوی یکدیگر قرار بگیرند و حرف اولی ساکن باشد یکی از حروف را در نوشتن حذف میکنند و روی آن علامت تشدید میگذارند و حرکت دومی را نگه میدارند و این وضع در صفات فاعلی مثل برنده و درنده و دو صدق نمیکند زیرا اینها از صیغه‌های امر مثل بر و در و دو و « نده » علامت صفت فاعلی ساخته شده‌اند و دو حرف همجنس که حرف اولی ساکن باشد کنار هم قرار نگرفته‌اند . اما تشدید کلمه‌ی درنده در مصرع بر و شیر درنده باش ای دغل برای حفظ وزن شعر است و موارد دیگری هم که وجود دارد بهمین سیاق است .

علامت صفت فاعلی سماعی در فارسی

آیا روزنامه ، هفته نامه ، ماهنامه ، سالنامه ، سفیدنامه ، گشادنامه ، طلاقنامه و

و کالتنامه چگونه ترکیبهایی هستند ؟

بعث درباردی ، فضا پویا ، ژپلا و پررسی بیٹی از سجدی

پرسش : بعضی عقیده دارند کلماتی مثل کوشا و فریبا که در این اواخر معمول

شده درست نیست و برخی عقیده دارند درستست درین زمینه چه میفرمایید ؟

پاسخ : کاملاً درستست زیرا ما قواعدی مسلمی در زبان فارسی داریم

که در بیشتر از افعال در آخر فعل امر مفرد الف اضافه میکنند و یک نوع اسم

فاعل که معنی صفت هم می دهد می سازند مثلاً از بین بیضا می سازند و از

گوی ، گویا و درین صورت کاملاً میتوان از کوش ، کوشا و از فریب ، فریبا

ساخت چنانکه از شیو از مصدر شیفتن شیوا و از زیب از فعل زیبیدن زیبا ساخته اند

و همه ی اینها درستست در باره ی کلمه ی کوشا این راهم بگویم که کوشیار در فارسی

بهمین معنی کوشنده و کوشش کننده آمده است و آنرا هم با کمال جرأت می توان

استعمال کرد و کسانی که این کلمات را غلط می دانند اشتباه می کنند.

پرسش : بفرمایید آیا از همه ی افعال می توان این نوع صفت را ساخت ؟

پاسخ : خیر از هر فعلی نمی توان ساخت مثلاً از ساختن سازا درست نکرده اند

از رسیدن رسا ساخته‌اند اما از کشیدن کثافت‌ناخته‌اند پس باید گفت باصطلاح دستور زبان این کلمات سماعیست باید شنیده شده باشد و قیاسی نیست که از قیاس با کلمات دیگر بسازند.

پرسش : یکی از دوستان مرا مامور کرده است از استاد بپرسم این کلمه‌ی فضا پیمما که اخیراً در باره‌ی کسانی که بفضای لایتناهی می‌روند خوبست یا نه و بنظر استاد در فارسی چه کلمه‌ی بهتری می‌توانیم بجای این استعمال کنیم؟

پاسخ : فضاء در عربی که در فارسی فضا بی‌همزه بیشتر معمولست بمعنی گشادی و فراخی و زمین فراخ است در فارسی هم بهمین معنی و جای فراخ و گشاده استعمال شده است در زبانهای اروپایی در این مورد کوسمونوت Cosmonaute میگویند و از کلمه کوسموس Cosmos یونانی ساخته شده و ترجمه‌ی تحت‌اللفظ آن جهان پیمما می‌شود اما جهان پیمما در فارسی از قدیم بمعنی کسیست که همه‌ی جهان را ببیند و در سراسر جهان سفر بکند و جهان در فارسی امروز شامل زمین و آسمان هر دو هست و او پیمما را هم که ما بمعنی طیاره و آئروپلان استعمال می‌کنیم و لغت خوبی برای این موردست می‌توان کلمه‌ی گیهان پیمارا درین مورد بکار برد زیرا که کلمه‌ی گیهان که بلفظ آنرا گیهان تلفظ می‌کنند (۱) در ضمن آنکه اصل همین کلمه‌ی گیهانست و جهان و گیهان هر دو یک کلمه است در فارسی امروز معنی خاص دارد بجز معنی جهان و معنی محدودتری از جهان دارد و در حقیقت بمعنی جهان بالایی و قسمت بالای زمین یعنی آسمانهاست چنانکه علمی را که موضوع آن شناسایی جهان بالاست گیهان شناخت گفته‌اند اما من کلمه‌ی سپهر پیمما را برای این مقصود و مفهوم از هر کلمه‌ی دیگر مناسب‌تر می‌دانم زیرا که سپهر هر چند که از سفیریانی Sphaira یونانی بمعنی گلوله و کره وارد زبان فارسی شده اما در فارسی از قدیم کلمه‌ی سپهر را بمعنی مجموع آسمانها و افلاک و کره‌ی فلکی استعمال کرده‌اند و سپهر پیمما بمعنی کسی خواهد بود که در همه‌ی طبقات آسمان سیر بکند و در ضمن تر کیمب

۱ - قبلا در اینباره توضیح لازم داده شده است لفظاً بصفحه‌ی ۱۳۱ مراجعه فرمائید

قشنگی هم هست و بر فضاپیما که مرکب از دو کلمه‌ی عربی و فارسیست ترجیح دارد و چون پیمای بمعنی پیماینده را می‌توانیم هم در باره‌ی اشیاء و هم در باره‌ی اشخاص بکار ببریم کلمه‌ی سپهرپیما کاملاً مقصود را ادا می‌کند.

پرسش: پس کلمه‌ی زمین‌پیما را هم می‌توان بکار برد؟

پاسخ: البته چنانکه علم مساحت را هم از قدیم زمین‌پیمایی و مساح را زمین‌پیما گفته‌اند و سپهر پیما هم قهراً بمعنی کسی خواهد بود که آسمانها را مساحت و مساحی می‌کند.

پرسش: یکی دیگر از دوستان هم از من خواسته است از استاد بپرسم آیا کلمه‌ی هفته‌نامه را برای مجله‌ی هفتگی مناسب می‌دانند و می‌پسندند یا خیر؟

پاسخ: چرا مناسب نباشد ما برای چیزی که هر روز منتشر میشود روزنامه می‌گوییم و برای هر چیزی که هر سال منتشر بشود سالنامه را اصطلاح کرده‌ایم حتی کلمه‌ی شب‌نامه در زبان ماهست برای آن انتشارات مخفی که محرمانه منتشر می‌کنند چه مانع دارد برای چیزی که هفته به هفته منتشر می‌شود هفته‌نامه و برای چیزی که ماه به ماه منتشر می‌شود ماهنامه بگوییم هفته‌نامه و ماهنامه هم مثل روزنامه و شب‌نامه و سالنامه خواهد بود و من هیچ عیبی درین دو کلمه نمی‌بینم و کاملاً مطابق سنت دیرین زبان فارسیست.

پرسش: آیا کلمات دیگری هم نظیر این هادر فارسی داریم؟

پاسخ: چه بسیار در قدیم کلمه‌ی سفیدنامه معمول بوده است یعنی نامه‌ای که در پایین آن مهر و امضاء می‌کردند و آنرا بکسی می‌دادند که هر چه می‌خواهد خودش در جای سفید آن بنویسد و مهر و امضای آن شخص در زیر آن باشد و البته این را همه کس نمی‌دادند بکسی می‌دادند که اطمینان کامل باو داشتند و در حقیقت و کالت مطلق باو می‌دادند کلمه‌ی دیگری که بسیار رایج بوده گشادنامه بوده است که حالا نامه‌ی سرگشاده می‌گویند یعنی نامه‌ای که همه کس می‌تواند آنرا بخواند و سر بسته و برای شخص معینی نیست صرف نظر از ترکیبات دیگری

که با کلمات عربی کرده اند مثل عقد نامه اجاره نامه ، طلاق نامه، وکالت نامه، نصیحت نامه ، فتح نامه و نظایر اینها .

پرسش : لطفاً بفرمایید آیا کلمه‌ی ژبلا فارسی است و اگر هست معنای آن چیست ؟

پاسخ : من هم که بار اول باین کلمه برخوردم هر چه گشتم در هیچ جا آنرا پیدا نکردم و معنی آنرا نمی دانم بهتر است از کسانی که این کلمه را بکار می برند پرسیم این جایادم افتاد که وقتی کسی که سرش قدری گرم شده بود در شعر اظهار عقیده می کرد می گفت سعدی شاعر خوبی نیست و گاهی از دستش دررفته است که شعر را درست بگوید مثلاً درین غزل می گوید :

شبست و شاهد و شمع و شراب و شیرینی

غنیمت است زهی روی دوستان بینی

در مصرع اول شب و شاهد و شراب و شیرینی را آورده که اول همه‌ی آنها شین هست و بعد می گوید غنیمت است زهی روی دوستان بینی من اگر جای او بودم می گفتم غنیمت است و غرامت ز غصه در غینی گفتیم آفا غین دیگر چه معنی دارد گفت تنها معنی این کلمه را من می دانم و بس چنانکه سعدی هم نمی دانست و من هم نمی گویم تا شماها آنرا بخودتان نبندید !

بررسی الف در اسم حالت

بزرگی جمع اسمی منتوم به هـ ای، غیر مفعول و شرح پاره نسبت

((بار)) و معانی آن

تلفظ صحیح حرکت ما قبل شین و توضیح خربنده و خدا بنده

پرسش: سئوالی که امروز دارم موردیست که در موقع نوشتن، خودم اغلب در آن گیر میکنم و تردید دارم و آن این است که در موقع جمع بستن اسم مفعولها و صفاتی که آخر آنها ه است و با الف و نون جمع می بندند و گاف پیش از الف و نون می آورند آیا باید ه آخر آن صفت و اسم را هم نوشت یا نه مثل بندگان و رانندگان و خوانندگان که بعضی ها ه را پیش از گاف مینویسند و بعضی نمی نویسند کدام يك از آنها درست است؟

پاسخ: البته ه را نباید نوشت زیرا که اصل این کلمات در زبان قدیم ما بندگی، زندگی و نظایر آنها بوده است اینک امروز بنده و زنده را باه مینویسند برای آن نیست که ه را از حلق تلفظ بکنند چون در خط امروز علامت برای کسره بجز اعراب نیست و همیشه نمیتوان اعراب را رعایت کرد و گذاشت در آخر آنها ه مینویسند برای اینکه بنده، بند و خواننده، خوانند و داننده، دانند خواننده نشود در موقع جمع بستن با الف و نون آن گاف آخر کلمه که در اصل بوده و در زبان امروز

بکسره بدل شده بر میگردد زیرا که بنده آن و خواننده آن و داننده آن نمیتوان گفت و ناچار جمع بنده میشود بندگان و جمع داننده داندگان و جمع خواننده خوانندگان و این گاف جانشین آن ه آخر کلمه که بجای کسره نوشته شده است میشود و بنده گان و داننده گان و خواننده گان درست نیست و حتماً نباید رانوشته .
پرسش : پس درین صورت وقتی که یای نسبت و تعیین حالت در آخر این کلمات میاید آن ه آخر کلمه را باید حذف کرد و بنده گی و زنده گی و امثال آنها غلط است ؟

پاسخ : البته حق با شماست زیرا در این مورد هم کلمه همان حالت را پیدا میکند و بندگی هم مثل بندگان است و زندگی هم مثل زندگان که اگر رانویسند درست نیست .

پرسش : استاد در برنامه هفته گذشته که در باره ی کلماتی مانند کوشا و فریبا مطالبی فرمودید یکی از آشنایان از من خواسته است بپرسم آیا الف آخر کلمه ی پهنا هم همین حال را دارد ؟

پاسخ : خیر الف کوشا و شکبیا و نظایر اینها برای این است که فعل امر را بدل باسم فاعل و صفت بکنند اما الف آخر کلمه ی پهنا حالت دیگری دارد و الفی است که با آخر صفت اضافه میکنند و از آن اسم حالت میسازند و پهنا بمعنی پهنی و حالت پهن بودن این الف در دو جای دیگر هم آمده است یکی در کلمه ی درازا بمعنی درازی و حالت دراز بودن و دیگری در کلمه ی ژرفا بمعنی ژرفی و گودی یا حالت ژرف بودن و الف گرما هم همین حال را دارد که بمعنی گرم بودن و حالت گرمی است ولی در کلمه ی سرما این طور نیست و چون اصل کلمه ، سرد بوده است می باید اسم حالت آن هم سرد باشد برای قرینه کردن با گرما از سرد هم

سرما ساخته اند و این یگانه استثنای این قاعده است .

پرسش : استاد . اجازه بفرمایید منم سئوالی بکنم آیا این دو کلمه‌ی

خشکبار و سر بار هر دو یک حالت دارند و از یک ریشه ساخته شده‌اند یا خیر ؟

پاسخ : بار در زبان فارسی معانی متعدد دارد یکی از معانی آن میوه و حاصل

درخت و بونه و از این قبیل است که بر هم باین معنی آمده است دیگر بمعنی

چیزی است که کسی حمل بکند خشکبار از کلمه‌ی خشک و بار بمعنی میوه ساخته

شده و میوه‌ی خشک کرده معنی میدهد چنانکه تر بار بمعنی میوه‌ی تر و تازه است

و خشکبار را خشکه بار و تره بار راتره برجه گفته اند اما سر بار بمعنی چیزیست که

روی بار بگذارند و علاوه بر بار چیزی بشد مثل سر بار گاری و سر بار الاغ و قاطر و

شتر یعنی آنچه علاوه بر بار آنهاست و بهمین لحاظ بمعنای طفیلی و مزاحم هم بکار

رفته است .

پرسش : پس معنی بار در این شعر سعدی چیست که در گلستان گفته است :

آن شنیدستم که در صحرای غور بار سالاری بیفتاد از ستور^۱

پاسخ : بعضی را دیده‌ام این شعر را غلط میخوانند و میخوانند بار سالاری

بیفتاد از ستور . صورتیکه باید بار سالار بسکون راء خواند زیرا مقصود این جا

از بار سالاری که از ستور افتاده باشد نیست بلکه بار سالار بسکون راء کلمه مر کبی-

است از بار و سالار بار بمعنی پذیرفته شدن در حضور پادشاهان و بزرگانست چنانکه

بار دادن بمعنی پذیرفتن بحضور و باریافتن بمعنی پذیرفته شدنست و بار گاه یعنی

جایی که پادشاهی یا مرد بزرگی در آنجا بمردم بار بدهد و در بار یعنی

دری که از آنجا بار یافتگان وارد شوند و بار سالار یعنی کسی که در دستگاه

بزرگان و پادشاهان مأمور بار دادن مردم باشد چنانکه خوان سالار بمعنی کسیست

که مأمور گستردن و پهن کردن خوان یا سفره باشد و سپه سالار یا سپاه سالار کسیست

(۱) - در این مورد قبلاهم بحث شده لطفأ بصفحه ۱۲۸ مراجعه فرمایید .

که سر کرده و مامور رسیدگی بکارهای سپاه و سپاهیان باشد و دریا سالار نیز بهمین ترتیب ساخته شده است .

پرسش: اجازه بفرمایید باز سؤال دیگری بکنم و آن این است که چند روز پیش در جایی صحبت از این بود که حرف پیش از این شین ضمیر متصل سوم شخص را که بفعل و اسم و صفت میچسبانند در تلفظ عادی بکسر تلفظ میکنند مثلاً میگویند سرش درد میگرد در صورتی که بعضی آنرا درست نمیدانند و میگویند باید بفتح گفت و گفت سرش درد میگرد . استاد درین زمینه چه میفرمایید ؟

پاسخ: بسیاری از شعرای بزرگ زبان فارسی حرف پیش از این شین را در قافیه بکسر آورده اند مثلاً فرمائش و پیمانش را بادانش قافیه کرده اند چون قطعاً اصل کلمه‌ی دانش بکسر نون است و نه دانش پیداست که پیمانش و فرمائش را هم باید پیمانش و فرمائش خواند و درین صورت تلفظ عادی و رایج که حرف پیش از شین را کسر میدهند غلط نیست در فعل هم باید کسر بدهند و بزانش باید گفت نه بزانش یا بگویش باید گفت و نه بگویش و همین طور در صفت مثلاً باید گفت کتاب خویش و نه کتاب خویش اما اکنون فصیح تر این شده است که فتح بدهند چنانکه در دو مورد دیگر یکی در باره‌ی میم اول شخص و دیگر در مورد تای دوم شخص فصیح تر این است که فتح بدهند مثلاً سرم و سرت بگویند و نه سرم و سرت اما در سه ضمیر جمع ترجیح دارد کسر بدهند مثل سرمان و سرتان و سرشان که سرتان و سرمان و سرشان گفتن معمول نیست .

پرسش: استاد منم یک سؤال تاریخی دارم و آن این است که لقب پادشاه مغول از سلسله‌ی ایلخانان ایران را بعضی جاها خربنده نوشته اند و بعضی جاها خدا بنده کدام یک درست است و اصلاً کلمه‌ی خربنده چه معنی میدهد زیرا معنی کلمه‌ی خدا بنده تاحدی معلومست .

پاسخ: متأسفانه کسانی که لقب این پادشاه ایلخانی را که ساختمان معروف سلطانیه از بناهای اوست خدا بنده نوشته اند اشتباه کرده اند و آن اشتباه از این جا

ناشی شده که خدا بنده لقب سلطان شاه محمد خدا بنده پدر شاه عباس بزرگ بوده. است و لقب این پادشاه مغول خر بنده بوده است نه خدا بنده و خر بنده بمعنی کسیست که مراقب و پرورش دهندهی خر یا الاغ باشد چون این پادشاه در جوانی باین کار توجهی داشته است و چون نام هر دو محمد بوده و در لقب هر دو کلمه بنده را بکار برده اند این اشتباه را کرده اند. بعضی نیز گفته اند چون «خر» بمعنای زیاد و فراوان است و این شخص، بنده های متعدد داشته باین لحاظ او را خر بنده خطاب کرده اند.

صاحبقران و «قران» ؟

آباد پنا باد، (واحد دهشاهی امروز) چه ریشه‌ای دارد؟

«خیابان» یعنی چه؟

ظروء یاتاب رود؟ قوچان یا خبوشان یا خوجان؟

پرسش: استاد اجازه میفرمایید بر نامہی امروز را شروع بکنیم سؤال اول من در بارہی کلمہی صاحبقران است آنرا بدو شکل معنی می کنند درین زمینہ چه میفرمایید؟

پاسخ: بلہ بعضی میگویند کلمہی صاحبقران بہ معنی کیفیت کہ یک قرن پادشاهی کرده است . این کلمہ را در ایران نخست در بارہی تیمور بکار برده اند و چون وی از ۷۷۱ تا ۸۰۷ قمری سی و شش سال پادشاهی کرده تصور کرده اند کہ مقصود از قران یک قرن سی سالہ است زیرا کہ عربہا قرن را از سال واز پنجاہ تا ہشتاد و یا صد و یا صد و بیست سال حساب میکرده اند . این تعبیر بہیچ وجہ درست نیست زیرا کہ قران در عربی معنی قرن ندارد . پس از آن چون شاہ عباس بزرگ از ۹۸۹ تا ۱۰۳۸ مدت چہل و نہ سال پادشاهی کرده گامی این لقب را باو ہم دادہ اند پس از آن فتحعلی شاہ از ۱۲۱۲ تا ۱۲۵۰ سی و ہشت سال پادشاهی کردہ و در سال سی ام سلطنت او در سکہ ۱۵ لقب صاحبقران را برای او بکار برده اند و این عنوان را باو دادہ اند . ناصر الدین شاہ از ۱۲۶۴ تا ۱۳۱۳ قمری چہل و نہ سال پادشاهی کردہ نخست در سال سی ام

پادشاهی او در سکه کلمه‌ی صاحب قران را استعمال کرده‌اند و در سال آخر سلطنت میخواست جشن پنجاه ساله‌ی پادشاهی خود را بگیرد و يك قرن پنجاه ساله بر نظر گرفته بود که عمرش وفا نکرد. در عهده‌ی این موارد که کلمه‌ی صاحب قران را در سکه‌ی سال پنجاه سال پادشاهی کرده‌است گرفته‌اند اشتباه کرده‌اند زیرا که قرن و سال قران در قران بمعنی مقدار نه و قرین شدن و یک اصطلاح نجومیست برای مقایسه‌ی اجرام سماوی است. معمولاً در آسمان باخم دیده نمی‌شوند قرین يك دیگر شده‌اند. در سکه‌ی پادشاهی در قدیم برخی از ستاره‌ها را سعد و بعضی را نحس می‌نامیدند. سعد یعنی خوشبختی و زهره ستاره‌کن سعد بودند و زحل و مریخ ستاره‌گان نحس می‌نامیدند. مریخ و زهره با هم در آسمان پدیدار می‌شدند آن واقعه را قران سعد می‌نامیدند. زحل و مریخ با هم دیده می‌شدند این مقارنه را قران نحس می‌نامیدند. چون قران نحسین یعنی مقارنه‌ی زحل و مریخ شوم بود و کسی که در آن وقت پادشاهی می‌کرد آن را نشاند اما وقتی که مشتری و زحل با هم قرین می‌شدند قوه‌ی خرد بود و آرا بهل نیک می‌گرفتند و صاحب قران احراز پادشاهی کسی که در زندگانی او و یاد در سلطنت او قران سعدین روی داده یعنی مشتری و زهره باخم قرین شده‌اند و بهیچ وجه معنی کسی که يك قرن سال را پنجاه ساله پادشاهی یا زندگی کرده باشد ندارد و این تعبیر بهیچ وجه درست نیست.

پرسش: استاد بیس این کلمه‌ی قران برای واحد پول و ریال امروز که هنوز در سرانجام است و بدی بجای يك ریال و دو ریال يك قران و دو قران می‌گویند از کجا آمده‌است؟

پاسخ: تنصیل این کلمه‌ی قران در واحد پول اینست که فتح‌لیشاه تاعنوز بیس سال سلطنت فرسیده بود در سکه‌ها پیش از اسم او القاب سلطان بن سلطان رامی گذاشتند و چون سی سال از سلطنت او گذشت در سکه‌ها السلطان صاحب قران آوردند و این سکه‌های جدید را صاحب قران گفتند بعد در زبان مردم صاحب

قران تبدیل شد بقران چنانکه هنوز هم بعضی مردم ایران بجای ریال قران می گویند در آن سالی که این سکه را زدند ایرانیان آن شکست سخت را از روسهای تزاری در قفقاز خوردند و سکه‌ی صاحب قران را مردم بنحوست گرفتند چنانکه میرزا ابوالقاسم قایم مقام صدراعظم و نویسنده و شاعر معروف در همان زمان این شعر را گفته است :

سکه‌ی صاحب قرانی بر شما آمد نکرد باز آن بیهوده سلطان بن سلطان شما
پرسش : استاد شنیده‌ام در همان زمانها سکه‌ای عم بوده است که بآن پنا باد می گفتند درین زمینه هم توضیحی بفرمایید اسباب امتنان خواهر بود.

پاسخ : بله سکه‌ی پنا باد سکه‌ی نقره‌ئی کوچکی بوده است بازش پنج شاهی آن روز یعنی يك ربع قران این سکه را در جنگهای ایران و روسیه بدستور عباس میرزا نایب السلطنه ولیعهد ایران در آردی کوچکی باسم پناه آباد که از قلاع جنگی آن طرف رودارس بوده زده‌اند و بآن سکه‌ی پناه آباد می گفتند و این کلمه در زبان مردم پنا باد تبدیل شده است و بعد از آن سکه‌ی پناه آباد داده‌اند .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید حالا معنی يك کلمه و مشتق آنرا بفرمایم و آن کلمه‌ی خیابانست که مردم نمی دانند اصل آن چیست ؟

پرسش : این کلمه در اصل نام یکی از آبادیهای متصل بشهر است که نام آن که جزو شهر شده است . اولین بار که يك شارع بین ویرانگی این ناحیه در آنجا بوده و چون نام آن آبادی خیابان و خربانها است نام آنجا که چنانچه در آنجا ساخته‌اند بآن خیابان گفته‌اند . خیابان در اصل از کلمه بخوی و خبی به معنی برف و اشک و ترشح مایعات و کلمه‌ی آب ساخته شد و خوی آب یا خبی آب به معنی جاری آب از زمین می جوشد و ترشح می کند و الف و نون آخر آن الف تانیست که آخر بسیاری از نامهای جغرافیایی و آبادیهای ایران آمده است مثل رادکان و اردکان و رازان و تهران و شهیران . در آذربایجان هم نام سابق شهر که چکی که اسم

آن اکنون مشکین شهرست از قدیم خیاو بوده است و این کلمه نیز از خوی وخی و او که همان کلمه‌ی آب باشد ساخته شده است و خیا و نیز بمعنی جایبست که آب از زمین می جوشد.

پرسش: استاد تحقیقی که درین کلمه فرمودید مرا یاد این انداخت که در باره‌ی اسم جای دیگری از استاد سؤال بکنم و آن این آبادی در ناحیه‌ی سمنان نزدیک خوریان است که چند سال پیش زلزله‌ی سختی در آنجا آمد و نام آنرا معمولاً طرود بپای مؤلف می نویسند گویا این کلمه از رود ساخته شده و ط در اول آن چه معنی میدهد؟

پاسخ: متأسفانه این کلمه را هم غلط مینویسند و هم غلط تلفظ می کنند اصل کلمه تاو رود بوده است تا و از فعل تافتن بمعنی درخشیدن و درین جا بمعنی بسیار گرم شدنست. در لهجه‌های محلی آب را آو و گاو را گو و تاو را تو تلفظ میکنند و تب و تو هر دو یکبست درین جا یک چشمه آب معدنی گرمی هست و بهمین جهت نام آن محل را تاو رود گذاشته اند یعنی رودی که آب گرم دارد مردم محل بلهجه‌ی محلی تاو رود را تو رود می گویند و کسانی که شنیده اند تصور کرده اند ترود بی و او که مخفف تاو رودست باید بنویسند و ت دو نقطه‌ی آنرا هم بطای مؤلف بدل کرده اند و این اشتباه از آنجا ناشی شده است از این تصرفات در اسامی جغرافیایی ایران بسیار کرده اند مثلاً نام شهر قوچان در خراسان در اصل هم خوبوشان بوده است و هم خوجان. خوبوشان نام قدیم تر آن و خوجان نامیست که پس از آن رایج شده زیرا که این شهر مرکب از دو آبادی یکی با اسم خوبوشان و دیگری با اسم خوجان بوده و چون خوجان بزرگتر شده در زمانهای بعد بشهر هم خوجان گفته اند سپس درین اواخر کلمه‌ی خوجان را بقوچان تبدیل کرده اند و در کتابهای قدیم همیشه یا خوبوشان نوشته اند و یا خوجان و یا پیش از دوره‌ی قاجاریه بنام خوجان معروف بوده است.

بررسی دوبیت از نظامی

معانی و مورد استعمال چند لفظ فرانسه معمول در زبان فارسی

ارتباط تازیانه و تازی

الفاظ گوناگونی که میتوان بجای کلمه‌ی ((روشنفکر))
بکار برد

پرسش: اولین سئوالی که من دارم در باره‌ی کلمه‌ایست که این روزها خیلی گفته و نوشته می‌شود و آنرا بدوشکل می‌نویسند، بعضی کاندید و بعضی کاندیدا می‌گویند، گویا هر دو کلمه را از فرانسه گرفته‌ایم، کدام یک درست است و آیا می‌توان کلمه‌ی فارسی خوبی برای آن بکار برد؟

پاسخ: درین مورد یعنی در باره‌ی انتخابات مجلس شورا و سناحتماً باید کاندیدا گفت زیرا که کاندیدا در زبان فرانسه بمعنی کسیست که میخواهند کاری یا شغلی باو رجوع بکنند. اصل کلمه در زبان لاتین کاندیدوس Candidus بوده بمعنی سفید و سفید پوش زیرا که در روم قدیم کسانی که داوطلب نمایندگی مردم در مجلس بودند برای امتیاز لباس سفید می پوشیدند. در فرانسه حتی این کلمه را برای کسانی که داوطلب شرکت در امتحان هستند بکار می‌برند. اما کاندید دارای معنی دیگر است و بمعنی آدم ساده و ساده دل و زودباور است و از همان ریشه‌ی

سفیدیست یعنی کسی که افکار ساده دارد. در فارسی ماد و کلمه‌ی بسیار خوب برای دو
 سه سال استعمال این معنی داریم در جایی که کسی خور خواستار کاری باشد همیشه در
 زبان فارسی با او داوخواه و داوطلب گفته اند. و او اصلاً به معنی ادعا و دعوی در
 کاریست و به معنی طلبی هم برگه‌ی پند و حال در تخته نرد آنرا دو تلفظ می‌کنند و
 دو که وزن می‌گیرد چون آنکه در زبان عربی هم دو طلب گفته میشود. در مورد دوم
 یعنی داوطلبی که کسی را برای کاری از نظر بگیرند همیشه در زبان فارسی نامزد
 گفته می‌شود. اگر کسی خوش و خیز کاری را بدید گفت داوخواه یا داوطلب و اگر
 در مورد اولی برای آن کار از نظر بگیرند بدید گفت نامزد چنانکه در اصطلاح
 شعر و ادب می‌گویند پس چرا آنکه بگوئیم فلانی کا دیدای و کالت است می‌توان
 است و صحیح بود و کالت است و بجز اینک بگوئیم او را کا دیدای و کالت
 کرده بدید است بگوئیم نامزد و کالت کرده اند.

پرسش: دوم و انتخاب است. کلمه‌ی دیگری هم معمول شده بعضی کا دیدای تورا
 و برخی کا دیدای توری می‌نویسند کدام درست‌تر است؟
پاسخ: این کا دیدای تورا که در زبان فرانسه کا دیدای تورا به معنی حالت
 کا دیدای بودن است و دیگر لازم نیست یا در آخر آن بی‌و داریم و اگر بخواهیم از کلمه‌ی
 کا دیدای تورا به مثابه کا دیدای تورا فرانسه بمانیم در فارسی باید کا دیدای بودن یا
 کا دیدای شدن که در مورد اول کا دیدای توری درست نیست.

پرسش: استاد اجازه بفرمایید. بزاده‌ی کلمه‌ی دیگری هم سوالی بکنم و
 آن کلمه‌ی روشن فکر است که گویا اخیراً ساخته‌اند و بعضی عقیده دارند در موردی
 که امروز بکار می‌برند درست نیست.

پاسخ: روشن فکر یا کسی که فکر روشن داشته باشد در موردی درستست
 که فکر او تاریک نباشد یعنی فکر بدنکند و درست و صحیح و روشن و بی‌پیرایه
 فکر بکند. این کلمه‌را در ترجمه‌ی کلمه‌ی Intellectual فرانسه اصطلاح کرده‌اند.

Intellectuel در فرانسه بمعنی کسیست که بکارهای ذوقی و دماغی و فکری بیشتر متوجه و راغب باشد و یعنی روشنائی و روشنی در آن نیست. در فارسی بهترین لفظ درین مورد دانش پژوه است یعنی کسی که در پی دانش بیشتر از چیزهای دیگر می رود. در ادبیات هم کلمه‌ی **دل آگاه** و هم کلمه‌ی **اندیشمند** را باین معنی آورده‌اند و حتی گاهی **آگاهان** را و در باره‌ی این گونه اشخاص استعمال کرده‌اند و اندیشمند بمعنی کسی که در حال فکر کردن یا متفکر باشد نیست بلکه بمعنی کسیست که اندیشه کردن را بکارهای دیگر ترجیح بدهد. در زبان معمولی هم تعبیرات فوق‌الذکر برای این مقصود هست مثل **با سواد**، **درس خوانده**، **مدرسه رفته**، **مکتب رفته**، **کتاب خوانده**، **متفکر عربی** و **متذوق عربی** که در فارسی بمعنی کسیست که دنبال کارهای ذوقی می‌رود در صورتی که در عربی بمعنی چشمنده است. این دو کلمه در **دل آگاه** و **دانش پژوه** را بهتر میدانم و هر کدام ازین را که درین مورد مخصوص معمول بشود بسیار خوب خواهد بود.

پرسش: استاد، سؤال دیگر در باره‌ی این کلمه‌ی **تذوق** در معنی شائق است. آیا این کلمه از لفظ **تازی** بمعنی عربی گرفته شده است یا از **تذوق** عربی گرفته شده است؟
پاسخ: این کلمه از فعل **تذمّن** بمعنی **تذمّن** بوییدن گرفته شده است و این فعل را با **سب** می‌زنند که **تذمّن** بدود و همین طوری کلمه‌ی **تذوق** هم از همین فعل گرفته شده است. فعل **تذمّن** است زیرا که تذمّن بود و باخت و تاز و تذمّن بود و این قولی هم در همین ریشه است.

پرسش: سؤال دیگر من در باره‌ی دو شعر از استاد است که در **ظلمت** است که معنی آنها هیچ روشن نیست می‌خواستم از استاد استفاده بکنم و آن این دو شعر است:

چو شب عقد خورشید در هم شکست عتیقی در آمد شفق را بدست
 بفیروزه بوسه جاقیش داد سخن بین که در بوسه جاقی فنا

پاسخ: بله، این دو شعر در جایبست که اسکندر بوصول بوشاک می‌رسد

و نظامی رسیدن شب و تاریک شدن آسمان و رسیدن اسکندر را بوصول روشنک بیان می کند. چو شب عقد خورشید در هم شکست یعنی چون شب شد و عقد خورشید یعنی خورشیدی که مانند گردن بند بود در هم شکست و از میان رفت عقیقی در آمد شفق را بدست یعنی سرخی افق مانند عقیقی بود که بدست شفق افتاد.

اما شعر بعد را همه جا غلط نوشته اند و در آن دست برده اند و تفصیل آن اینست که حافظ در غزلی یاد از ابواسحق اینجو پادشاه فارسی کرده که سرعت ترقی کرد اما سلطنت او بسیار کوتاه بود و چون یکی از امتیازات پادشاهی مهر بوده است و سلطنت او بسیار کوتاه بوده گفته است:

راستی خاتم فیروزه بواسحقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
یعنی انگشتر و مهر فیروزه ای که ابواسحق اینجو داشت بسیار خوب درخشید
اما دولت زود گذری بود. کسانی که این شعر حافظ را دیده اند تصور کرده اند
فیروزه ای بواسحقی نوعی از فیروزه است و حتی نوشته اند که فیروزه ای بواسحقی
بهترین فیروزه ای معدن نیشابور است! بعد از آن شعر نظامی را که طور دیگری بوده
تغییر داده چنین نوشته اند:

بفیروزه بوسحاقیش داد سخن بین که در بوسحاقی فتاد

و در باره ی بوسحاقی تعبیر خیلی مضحکی کرده اند کلمه را از بوی فارسی
وسحاق عربی از ماده ی سحق بمعنی ساییدن گرفته اند و حال آنکه بو و عطر قابل
ساییدن و سودن نیست. اصل شعر نظامی این طور بوده:

بفیروزه نوشجانیش داد سخن بین که در نوشجانی فتاد

فیروزه ی نوشجانی نوعی از فیروزه ی پررنگ بوده و نظامی آسمان اول شب
را که رنگ کبود تیره دارد باین فیروزه تشبیه کرده و می گوید پس از آنکه
گردن بند خورشید شکست و شفق برنگ عقیق در آمد آسمان برنگ فیروزه ی
نوشجانی فیروزه ی پررنگ در آمد و درین جا گردن بند و عقیق و فیروزه را باهم

آورده است و چون پس ازین شرح رسیدن اسکندر را بوصول روشنک می آورد از کلمه‌ی نوشجان در ترکیب فیروزه‌ی نوشجانی تعبیری برای عشق و دلدادگی اسکندر آورده که روشنک نوش جان او بوده و نوش جان او بوده است و می گوید سخن بین که در نوش جانی فتاد یعنی بین که سخن چگونه بنوش جان و نوش جان اسکندر رسید. کسانی که متوجه فیروزه‌ی نوشجانی نبوده‌اند بمناسبت آن شعر حافظ فیروزه‌ی نوشجانی را فیروزه‌ی بوسحاقی کرده‌اند یعنی نون را ب و شین را سین و جیم را حای حطی خوانده‌اند و بهمین مناسبت نوشجانی را هم بوسحاقی کرده‌اند و این تعبیر مضحك را بیرون آورده‌اند.

بررسی روایت از تحفة العراقین خاقانی

وخسر و وشیرین نظامی

دستور عمومی در باره‌ی : یاء وحدت ، یاء نسبت و املا‌ی «یا» بعد از مضاف
پرسش : یکی از آشنایین اخیراً کتب تحفة العراقین خاقانی را می‌خوانده
و بدشواریهایی برخورد کرده که اجازه بفرمایید عقیده‌ی استاد را در باره‌ی آنها بپرسیم یکی
شعر زیر است که در نسخه‌ها چنین نوشته‌اند و معنی آن روشن نیست :

پوشیده فلک بدست لابس جوزام بخوشه‌ی سیه داس

پاسخ : بده این شعر بسیار پیچیده است و در ضمن آنرا غلط نوشته‌اند و غالباً
هم مورد سوال خوانندگان کتب تحفة العراقین قرار می‌گیرد خاقانی درین جا رشد
خود و ریش در آوردن خود را بیان کرده است لابس تر کوب عربست و اصل آن لابس-
است یعنی باکی نیست و نرس نیست بآس عربی را که وزن بآس و معنی نرس و بیم
و بآک فارسیست که می‌وم مخصوصاً در شعر بآس (بر وزن داس) منظر گرداند چنانکه
کأس عربی را هم در فارسی کاس و کاسه گفته‌اند جوزا درین جا کنایه از دو گونه
و دورخ است زیرا که صورت فلکی جوزا را در فارسی دو پیکر گفته‌اند و آنرا
بدو خوشه ترجمه کرده‌اند و این که خوشه آورده باین جهت است اما سیه داس
قطعاً غلط است و این که بعضی توجیه کرده‌اند که م-راد از سیه داس ریش
سیاه‌یست که بشکل داس در چانه‌ی مردها دیده می‌شود درست نیست و اصل آن
سیه آس بوده است آس درختیست از جنس شمشاد که بآن مورد هم می‌گویند و
بر گهای کوچک باریک برنگ سبز تند دارد که موهای ریش را خاقانی بآن تشبیه

کرده است پس این شعر در اصل این طور بوده است :

پوشیده فلک بدست لایباس جوزام بخوشه‌ی سیه آس

یعنی روزگار بدستی که ترس و بیمی در آن نیست جوزای مرا که مقصود
دو گونه باشد بخوشه‌ی سیاه درخت آس که مقصود موهای ریش باشد
پوشانده است .

پرسش : یکی از دوستان خواسته است من هم معنی يك شعر از خسرو شیرین

نظامی را بپرسم و آن این شعرت :

اگر بر فرش موپین بگذرد پیل فند افتاده‌ای را جابه در نیل

پاسخ : در قدیم معمول بوده است که از موپین اسب یا حیه ارت فرش می رفتند
و چون موی حیوانات حرارت را نمی پذیرد و گرم نمی شود به همان موی آن نمی نشستند
و مراد از فرش موپین فرش است که از مو پافتد باشند البته فرش موپین لغزنده و
باصطلاح لیز بوده است در راه رفتن روی آن مشکلی نبود و اگر احتیاط نمی کرده اند
پایشان لغزیده و بر زمین می خوردند و البته پیل نام موی است که در سر و تن آن راه
برود و زمین می خورد و کسی که سر او پیل بود در زمین می خورد و اگر پیل
رود نیل بوده در آب می افتد و چون کسی که سر او پیل بود در آب می افتد پس در آن
نظامی گفته است :

اگر بر فرش موپین بگذرد پیل فند افتاده‌ای را جابه در نیل

یعنی اگر پیل از فرش موپین که لغزنده است بگذرد بر افتاده کسی که
بر آن سوار است نیز خواهد افتاد و جابه‌ی او هم برود نیل هم افتد و مقصود
نظامی ازین تعبیر اینست که هر کس بی احتیاطی کند و کار خطرناکی را بکند
بگیرد از آن کار ضرر و آسیب می بیند .

پرسش : شعر دیگری است که یکی از دوستان از آهنگر آهنگری خاقانی

بآن برخورد معنی آنرا پرسیده اینست :

شروان ز تو گرم و روشن اوقات من در گو سرد سیر ظلمات

پاسخ : این شعر را هم غلط نوشته اند و آن در جایبست که خاقانی در باره‌ی شهر شروان که در آنجا متولد شده و در آنجا باو بد می گذشته خطاب بافتاب می کند و می گوید :

آن نور که بی دریغ باری از خاقانی خود دریغ داری
یعنی آن فروغ و پرتوی که بی دریغ می باری و از کسی مضایقه نمی کنی آن را از خاقانی خود دریغ میکنی یعنی روزگار او تاریکست و بعد می گوید :

شروان ز تو گرم و روشن اوقات من در گو سرد اسیر ظلمات
یعنی شهر شروان از تو که آفتابی گرم و روشن است اما من در گو سرد اسیر ظلمات هستم گو بمعنی زمین پست و مغاک یعنی جای گود و تنگ و تاریکست و قهرا چنین جایی سرد هم می شود اصل شعر «در گو سرد اسیر ظلمات» بوده ظلمات بمعنی تاریکی است یعنی من در جای سرد اسیر تاریکی و گرفتار تاریکی و روزگار تاریکم گو سرد اسیر ظلمات را گو سرد سیر ظلمات خوانده اند یعنی الف اسیر را بادال سرد اشتباه کرده اند و گو سرد سیر معنی ندارد زیرا که سرد سیر صفت نیست و اسم است بمعنی جای سرد و اسم رانمی توان بجای صفت آورد و گو سرد سیر گفت پس معنی این شعر دوم اینست که شهر شروان از تو که آفتابی گرم و همیشه اوقات روشن است اما من در گو سرد مغاک سردی که مقصود همان شهر باشد اسیر و گرفتار ظلمات و تاریکی هستم و روزگار تاریکی دارم .

پرسش : سؤال دیگری که من دارم در باره‌ی کلماتیست که آخر آنها‌ی غیر ملفوظ است مثل خانه و نامه که در موقع اضافه و نسبت بعضی روی «ها»ی آخر آن همزه می گذارند و بعضی يك یا ی تنها دنبال آن می نویسند مثلاً در ترکیب خانه شما و نامه رسیده چطور باید نوشت ؟

پاسخ : همانطور که در حرف زدن در آخر این کلمات یا افزوده می شود و خانه‌ی شما و نامه‌ی رسیده می گوییم در موقع نوشتن هم باید رعایت این تلفظ را

کرد در قدیم در کتابهای خطی درین مورد یای درست نمی نوشتند و يك « سر یا »
 با آخر کلمه می افزودند که مانند همزه بود بعد معمول شده است بجای آن « سر یا »
 که جدا می نوشتند روی «ها» همزه بگذارند و درین اواخر عده ای معمول کرده اند
 که بعد از کلمه یای تنها بنویسند و من با این کار مخالف نیستم و هر دو شکل را درست
 می دانم و بیشتر بسته بانس و عادتست اما باید متوجه بود که در زبان فارسی ما
 مطلقاً همزه نداریم و همزه مخصوص زبان عربیست و در فارسی هم در کلماتی
 که از عربی گرفته ایم استعمال می شود مثل مسؤل و مسئلت و هیئت در رسم الخط
 رایج زبان عربی اگر بعد از همزه ضمه باشد واو می نویسند و روی آن همزه
 می گذارند یعنی مسؤل را مسؤل می نویسند و روی واو همزه می گذارند و اگر
 بعد از آ، فتحه باشد الفی که بالای آن همزه است می نویسند مثلاً مسألته را مسألته
 می نویسند و روی الف همزه می گذارند و همین طور هیئت را هیأت می نویسند و
 روی الف همزه می گذارند اما در فارسی از قدیم رعایت این اصل را نکرده اند و
 همزه را در وسط کلمه پیش از واو و الف می نویسند و این املائی مخصوص این کلمات
 در زبان فارسیست .

پرسش : اجازه بفرمایید درین زمینه سئوالی هم بنده بکنم و آن در باره ی
 همین کلماتیست که در آخر آنها ای غیر ملفوظ هست مثل همین کلمات خانه و نامه
 در موقعی که یای وحدت می آورند مثلاً خانه ای که من خریدم و نامه ای که بشما
 نوشتم بعضی همان همزه را روی ها می گذارند بعضی الف و یا بان علاوه می کنند و
 بعضی دو یا یعنی یای اول و آخر بهم چسبیده می نویسند کدام يك ازین ها را استاد
 ترجیح می دهند ؟

پاسخ : همزه گذاشتن را من نمی پسندم زیرا که باید در میان خانه و نامه و
 خانه ای و نامه ای تفاوت باشد و اگر هر دو را بيك طور بنویسند خواننده گیر میکند

(۱) بطوریکه خوانندگان ارجمند متوجه شده اند در تنظیم مطالب این کتاب همین دستور
 رعایت شده مگر در اشعار که جهت حفظ اصالت رسم الخط قدیم بهمان سیاق سابق درج گردیده است.

در نوشته‌ها می‌افزاید. در کتب بهای خطی قدیم معمول بود که الف و یای گذاشتند و گاهی هم به یونانی یعنی وی و اول و آخر بهم چسبیده می‌نوشتند و من هر دو را درست می‌نویسم. اما در بعضی کتب قدیم تلفظ است بعضی هم می‌گویند خانه‌ای خرید و نامه‌ای نوشتند بعضی می‌گویند خانه خرید و نامه‌ی نوشت البته اصل اینست که بگویند خانه‌ی خرید و نامه‌ی نوشت زیرا که هر دو آخر خانه و نامه علامت کسره است و در کتب قدیم تلفظ اینها می‌خورد و نه در کتب امروزی چون حالا هر دو تلفظ رایج شده است. هر دو در شکل را می‌پسندیم یعنی هم الف و یا و هم دو یای بهم چسبیده. نوشتن اینها در کتب قدیم از سئوالی است در آن اینست که در موقع افزودن

ی یا به آخر کلمه چه می‌نویسند؟
 پاسخ: در کتب قدیم هر دو یکی در هر دو اسامی عام است مثل خانه و راننده که در فارسی این امر کم است. مضاف نسبت به گف بدل می‌شود و نسبت به خاندر خانگی و نسبت به بنده بدل می‌شود نوشتن و ابتدا هر حذف می‌شود و گف جای آنرا می‌گیرد و حرفه کی بجای خانگی عاقل است در هر دو به یکسان در مهای خاصی است مثل عاقل و ساوه این موقوف بر معنی و سیما و در بعضی کتب آخر آنها الف و یا و هر دو تلفظ عام است. قدیم نسبت به آشنه مثلا نسبت به شیرازی را رازی و بشهر مرود را مروزی گفته می‌شود. به همین ترتیب نسبت به شهر آرمید که نام قدیم ارومیه یا در کتب قدیم مروزی است. در بعضی کتب قدیم جای که آخر کلمه «ها» بوده همانطور که در کتب امروزی است. بگفت بدل کرده اند این جا هم گف آورده اند مثلا نسبت به قرغه بدل کرده اند و این که حالا نسبت به ساوه را ساوجی و نسبت به آوه را آوجی می‌نویسند. بدل ساوجی و آوجی بوده و بعد بقاعده‌ی تعریب و معرب کردن کلمات الف فارسی را بهجیم عربی بدل کرده و ساوجی و آوجی گفته‌اند امروز دیگر نوع ندارد که مادرین مرود بخصوص عمان الف و یای نسبت اسامی عام را بکار ببریم و مثلا نسبت به مراغه را مراغهای بگوییم.

(۱) در چاپ این کتاب از هر دو طریق پیروی شده است.

برلیان، ریشه و مرادف آن

بحث در باره‌ی : فندول ، چلووار ، ریپی ، چیت ، متقال و « راجز »
پسوند « ستان » در آخریونانستان و نظایر آن برای چیست ؟
آیا « پرمپولیس » در صنعت یا « پرمپرلیس » ؟

پرسش : سؤالی که من امروز دارم در باره‌ی دو کلمه است که یکی از آن‌ها را در برخی از کتابهای لغت ضبط کرده‌اند و دیگری را اصلاً متعرض نشده‌اند و آن این دو اصطلاح برای الماس است یکی را برلیان می‌گویند و یکی ا فلامک گویا مقصود از آن دو قسم تراش الماس باشد برلیان را در بعضی از کتبهای لغت ضبط کرده‌اند اما فلامک معلوم نیست چه کلمه‌ایست و ریشه‌ی آن چیست ؟

پاسخ : برلیان همان کلمه‌ی برلیان Brilliant فرانسه است که درخشانده معنی می‌دهد و در انگلیسی بریل یانت Brilliant تلفظ می‌کنند همین جهت در فارسی بعضی برلنت Porlant گفته‌اند و آن يك نوع از تراش الماس است که تراش آن باید چند سطح داشته باشد تا آنکه بیشتر بدخشند اما فلامک همانطور که گفتید در هیچ کتاب متعرض آن نشده‌اند و آن يك نوع دیگر از تراش الماس است که يك سطح بیشتر نباید داشته باشد . این کلمه ریشه‌ی عجیبی دارد و آن اینست که در زمان صفویه بهلانندیها که با ایران رفت و آمد و دادوستد بسیار داشته‌اند فلمنگ می‌گفتند زیرا نام قسمتی که در میان بلژیک و هلاند واقع شده فلاندرست

و زبان مخصوص دارد که هم از بلژیک و هم از هلند بآن تکلم می کنند و کسانی را که باین زبان حرف می زنند بزبان خودشان **فلامنگ** می گویند و فلامنگ یعنی کسانی که بزبان **فلاندریا** بتعبیر فرانسویها **فلامان** حرف می زند این نوع از تراش الماس را این فلامنگها یعنی اهالی فلاند و هلندیها بایران آورده اند و پیداست که در روز اول بآن فلامنگ می گفتند و بعد در زبان مردم **فلامک** شده است .

پرسش : این سؤال بیاد من آورد که سئوالی شبیه بآن بکنم و آن اینست که ساعت سارها بر قاصه ی ساعت **فندول** می گویند این چه کلمه ایست ؟

پاسخ : این کلمه هم تحریف کلمه ی **پاندول** فرانسه است بمعنی **لنگر ساعت** که در زبان مردم ما **فندول** شده است .

پرسش : استاد محترم من هم از قدیمی هاشنیده ام که سابقاً **یک** نوع ساعت بغلی بوده که دو قاب داشته و بآن ساعت **مکب** می گفته اند این چه کلمه ایست ؟

پاسخ : در انگلستان **یک** کارخانه ی ساعت سازی بوده بنام کارخانه ی **Macab** که ساعت های آن بسیار گران بها بوده و اسم این کارخانه در زبان مردم **مکب** شده ساعت **مکب** یعنی ساعت ساخت کارخانه ی **Macab** انگلستان .

پرسش : اجازه بفرمایید من هم معنی **یک** کلمه ی نظیر این را بپرسم و آن اینست که چاقوهای تیز و مخصوصاً قلم تراش های خوب را می گویند **چاقوی راجرز** این چه کلمه ایست ؟

پاسخ : این هم اسم **یک** کارخانه ی چاقو سازی انگلیس است بنام **Rogers** که در زبان مردم **راجرز** شده است .

پرسش : استاد شنیده ام این کلمه ی **چلو ار** هم انگلیسی است اصل آن چیست؟
پاسخ : دفعه ی اولی که این پارچه را از انگلستان بایران آورده اند هر توپ آن **چهل یارد** بود و روی آن بخط درشت نوشته بودند **چهل یارد** و یارد واحد مقیاس طول در انگلستان باندازه ی ۹۱ سانتی متر و خرده ایست و این اصطلاح **چهل یارد** کم کم در زبان مردم شده است **چلو ار** .

پاسخ: لندره همان پارچه پشمی است که حالا ماهوت می گوئیم و این کلمه را از نام شهر لندن گرفته اند که در بعضی از زبانهای اروپایی Londr ، Londres تلفظ می کنند و چون این پارچه را اول از لندن بایران آورده اند بآن لندره گفته اند و حتی يك نوع گل دوزی در قدیم معمول بوده که تکه های كوچك از ماهوت را بر نگهای مختلف می بریده و روی پارچه می دوخته و از آن گل بوته درست می کرده اند و بآن لندره دوزی می گفتند مثل گل دوزیهای که سابقا در رشت درست می کردند .

پرسش: استاد پارچه ای هم هست که بآن رپی می گویند گویا این کلمه هم فارسی نیست ؟

پاسخ: بله این کلمه از زبان فرانسه وارد زبان فارسی شده و فرانسه ای آن هم رپی است .

پرسش: ممکن است بفرمایید چیت چه کلمه ایست ؟

پاسخ: این کلمه ی هندیست و این پارچه را اول از هند بایران آورده اند چنانکه باروپا هم از هندوستان برده اند و بهمین جهت در بیشتر از زبانهای اروپایی بآن هندی می گویند چنانکه در زبان فرانسه بآن می گویند اندین Indienne یعنی هندی .

پرسش: گویا چیت اسم يك قسم چوبی هم هست می گویند چوب چیت ؟

پاسخ: بله اما این کلمه فارسیست و چیت يك قسم درخت خود روی جنگلی -

است . شبیه بد درخت گز که در بعضی از جنگلهای ایران هست و چوب سخت و محکمی دارد و چوب چیت هم يك نوع از همان چوبهای جنگلی سخت و محکم است .

پرسش: استاد آیا ممکن است بفرمایید این کلمه ی متقال از چه لهجه ایست

آیا فارسیست یا آنکه آنرا هم از زبانهای دیگر گرفته اند ؟

پاسخ: ریشه ی این کلمه را من تا کنون نتوانسته ام پیدا کنم . در برخی از

فرهنگها نوشته اند که کلمه مثقالی عربی بوده باثای مثلث اما من گمان نمی کنم

این توجیه درست باشد زیرا که مثقال در عربی چنانکه در فارسی هم استعمال می شود

تنها بمعنی واحد مقیاس وزن کم و در ضمن بمعنی قسمتی از نی است و دلیل ندارد که اسم این پارچه را از آن گرفته باشند زیرا که نه يك مثقال است و نه از نی می بافته اند آنچه را که امروزه مثقال می گویند در کتابهای قدیم پرسقال و پرسقاله می گفته اند و حتی این کلمه بزبان فرانسه هم رفته و در فرانسه مثقال را پرسقال Percale می گویند و در اشتقاق آن می نویسند که از پرسقاله فارسی گرفته اند اگر یکی از شنوندگان عزیز رادیو ایران بتواند ریشهی این کلمه را پیدا بکند و بما اطلاع بدهد خیلی اسباب امتنان ما خواهد شد^۱

پرسش: استاد اجازه بفرمایید معنی این شعر معروف را هم بنده سؤال بکنم و آن این شعر است:

گرفتم آنکه گشایند پای بستهی ما چه می کنند بیال و پر شکستهی ما؟
گرفتن این جاچه معنی دارد؟

پاسخ: یکی از معانی گرفتن فرض کردن و تصور کردن است. گرفتم آنکه گشایند پای بستهی ما یعنی فرض می کنم و تصور می کنم که پای بستهی ما را می گشایند و باز می کنند چنانکه در زبان معمولی هم می گوئیم بگیرم این کار را بکنی یعنی فرض می کنم و می بندارم که این کار را بکنی و یکی دیگر از معانی گرفتن مؤاخذه کردن و بازخواست کردن است چنانکه می گویند گرفت و گیر نیست یعنی مؤاخذه و بازخواست نیست چنانکه ایراد عربی را هم در فارسی با گرفتن صرف می کنند و ایراد گرفتن می گویند.

پرسش بنده يك سؤال دیگر هم دارم و آن اینست که در بعضی جاها دیده ام اسم کشور یونان را یونانستان می نویسند و می گویند آیا این درست است؟

پاسخ: در فارسی این درست نیست زیرا که معمول زبان فارسی اینست که استان را که نوعی پسوند مکان است در آخر اسم اقوام و ملل هم می آورند برای آنکه کشور و سرزمین آنها را برساند مثل کردستان یعنی سرزمین کردها و لرستان

۱ - قطعا خوانندگان عزیز، اطلاعات خود را بعنوان وزارت اطلاعات - اداره کل رادیو ایران خواهند فرستاد.

یعنی سرزمین لرها عربستان یعنی سرزمین عربها و هندوستان کشور هند و ها
و حتی در اروپا مانند انگلستان برای سرزمین انگلیسها و مجارستان کشور مجارها و
لهستان کشور لهها و اینها همه اسم اقوام و طوایف و ملل است و حال آنکه یونان اسم قوم و
طایفه نیست یونان نام قسمتی ازین کشور است که عبارت باشد از قسمت آسیایی آن که
مهاجرین در آنجا فرود آمده اند و چون نزدیکترین قسمت بایران بوده زودتر از قسمت
های دیگر با ایران مربوط شده همه ی نواحی را که این نژاد در آنجا ساکن بوده از قدیم
در ایران یونان گفته اند و این همان کلمه ایست که در زبانهای اروپایی **ایونی**
Ionie گفته اند و چون اسم کشور است و اسم نژاد و قوم و طایفه ای نیست نمی توان
یونانستان گفت این ترکیب غلط و نادرست را گاهی ترکان عثمانی بکار برده اند
و حتی در کتابهای ترکی هم تصریح کرده اند که درست نیست بهمین جهت **هندستان**
بی واو هم در فارسی درست نیست زیرا که هند اسم کشور است و اسم نژاد نیست و
چون مردم هند هندو هستند کشورشان را **هندوستان** باید گفت و نه هندستان اینجا
یک نکته ی جالب بیاد آمد و آن اینست که نام پای تخت قدیم **خامنشیان** را در
فارسی اروپاییان اشتهاً **پرسپولیس Persepolis** می گویند و ما هم عادت کرده ایم
همین کلمه را بکار ببریم این اسمیست که یونانیان بشهر **پاسارگاد** داده اند و مقصودشان
شهر پارسهاست **پرسه Persae** در زبان یونانی بمعنی خراب و ویرانست و پرسپولیس
یعنی شهر خراب و حال آنکه شهر پارسها را **پرسوپولیس** باید گفت و اگر اروپاییان
متوجه این نکته ی دقیق نیستند و باین لفظ غلط عادت کرده اند ما نباید ازیشان
پیروی بکنیم و حتماً باید **پرسوپولیس** بنویسیم و بگوییم.

ریشه‌ی کلمه‌ی اسکناَس

رباعیقه و در شکره و کالسکه و کلیسا چیست ؟

شرحی درباره‌ی لهستان، لبنان و پاکستان

تلفظ درست مداد، مشک و آسفالت چگونه است ؟

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید که آیا کلمه‌ی خمودگی درست است ؟

پاسخ: مناسبانه درست نیست. در عربی خمدمعنی فرو نشستن زبانه‌ی آتش و بیهوش شدن بیمار و پایین آمدن تب و خواباندن آتش در جایبست. صفت آن خامدست که مرده و ساکن هم معنی می‌دهد و مصدر آن خمودست بمعنی فرو نشستگی و بی‌هوشی و پایین آمدگی بعضی تصور کرده‌اند این کلمه فارسیست و می‌شود از آن خموده ساخت مانند نموده و بعدها‌ی آخر آن را بگاف بدل کرد و یای حالت را در آخر آن آورد و گفت خمودگی. در این صورت خموده و خمودگی غلط فاحش است و درین تردیدی نیست.

پرسش : ممکن است بفرمایید اسکناَس چه کلمه‌ایست ؟

پاسخ: این کلمه از راه زبان روسی وارد شده است. در انقلاب فرانسه اوراق قرضه‌ای چاپ کردند و انتشار دادند که کلمه‌ی Assignat را برای آن وضع کردند از فعل assigner یعنی پرداختن پول. این اوراق قرضه حکم اسکناَسهای امروز را داشته است و هر کس بدولت می‌داده مطابق آن پول می‌گرفته است. درین کلمه noگ با هم است که در فرانسه نون وی خوانده می‌شود، بزبان روسی که رفته

g، فرانسه را *si* و نون خوانده‌اند و مطابق قاعده‌ی زبان روسی پسوند *si* را در آخر آن افزوده‌اند و در روسی این کلمه تبدیل شده است به *assignatsia* و این کلمه آسیگناتسیای روسی در زبان مردم ایران با *سگناس* تبدیل شده است.

پرسش: ریشه‌ی کلمه‌ی *جلیتقه* یا *جلیقه* چیست؟

پاسخ: این کلمه هم همان حالت را دارد اصل آن *gilet* فرانسویست که آخر آن *t* دارد و خوانده نمی‌شود در زبان روسی *x* آخر آن را خوانده‌اند و پسوند دیگری را که *ka* باشد در آخر آن افزوده‌اند و *giletka* گفته‌اند و *ژیلتکای روسی* در فارسی *جلیقه* یا *جلیتقه* شده است اما چون اصل روسی *ژیلتکاست* و آن یای دومی را ندارد *جلیتقه* درست تر از *جلیتقه* است و در این صورت کسانی که *جلیتقه* با *دال* می‌نویسند اشتباه می‌کنند.

پرسش: لطفاً توضیح فرمایید این کلمه‌ی *کالسه* از کجا آمده است؟

پاسخ: این هم از زبان روسی آمده اصل کلمه در زبان فرانسه *Calèche* است روسها بهمان ترتیب آنرا به *کالسا* تبدیل کرده‌اند و در ایران *کالسا* تبدیل شده است به *کالسه*.

پرسش: در این صورت *درشکه* چه کلمه‌ایست؟

پاسخ: این هم ماخوذ از کلمه‌ی *دو روشکای* روسیست به همین معنی که در فارسی *درشکه* است.

پرسش: گویا کلمه‌ی *کلیسا* یا *کلیسیا* هم همین حالت را دارد کدام درست‌تر است *کلیسا* یا *کلیسیا*؟

پاسخ: این کلمه را دیگر پیش از اسلام از زبان یونانی گرفته‌اند اصل آن در یونانی *Eklesia* *اکلیزا* به معنی انجمن و اجتماع است و در ضمن جایی که مردم در آنجا گرد آیند و انجمن بکنند چون اصل یونانی آن در آخر یاء دارد و *کلیسا* است البته *کلیسیا* درست‌تر از *کلیسا* است مگر آنکه در وزن شعر بخواهند کلمه را کوتاه‌تر بکنند و یا راز آن بیندازند.

پرسش : سؤال دیگر اینست که **مداد** بکسر اول درست است یا **مداد** بفتح میم ؟

پاسخ : اصل آن در زبان عرب **مدادست** بکسر میم و اصلاً بمعنی **جوهر** است که با آن چیز می نویسند سابقاً در فارسی بآن **دوده** می گفتند زیرا که از دودهی زغال و هیزم آنرا درست می کردند و بعدها که صنعت مرکب سازی ترقی کرده دودهی مرکب گفته اند یعنی دوده ای که با چیزهای دیگر ترکیب میکنند و سپس کلمه را مختصر کرده و دوده را از اول آن انداخته اند و مرکب گفته اند . چون کلمه ی **مداد** در زبان فارسی مورد استعمالی نداشته وقتی که چوبهایی را که در وسط آن ماده ی سیاهی برای چیز نوشتن است از اروپا بایران آورده اند اسم آنرا **مداد** گذاشته اند و این تعبیر مختص زبان فارسیست و دخلی بعربی ندارد .

پرسش : استاد محترم پرسیده اند که آیا **مشک** بضم میم درستست یا **مشک** بکسر و **مشکین** باید گفت یا **مشکین** ؟

پاسخ : اصل کلمه از زبان لاتین آمده و **Muscus** بوده است چون در اصل بعد از میم ضمه است **مشک** بضم باید گفت نه **مشک** چنانکه در زبان فرانسه هم **Musc** موسک می گویند . بهمین جهت اینکه اغلب در آخر کلمه **کاف** می گذارند و **مشک** با کاف می نویسند درست نیست و حتماً باید با **کاف** نوشت چنانکه شعر احم با **خشک** قافیه کرده اند که حرف آخر آن هم **کاف** است نه **کاف** .

پرسش : سؤال کرده اند که آیا این کلمه ی **موبلمان** درستست ؟

پاسخ : اگر غرض اسباب خانه ازمیز و صندلی و نیمکت و از این قبیل باشد این کلمه را از فرانسه گرفته اند و در زبان فرانسه آنرا **Ameublement** می گویند و حتماً باید در اول آن **آ** باشد و ناچار **موبلمان** درست نیست .

پرسش : یکی از شنوندگان رادیو ایران، ضبط درست کلمه ی **اسفالت** و معنی آنرا پرسیده است .

پاسخ : این کلمه هم از زبان فرانسه آمده و اصل آن کلمه ی یونانی **asphaltos**

بمعنی قیرست که در فرانسه آسفالت تلفظ می کنند و بالفی که بآن کسره بدهند یعنی اسفالت بگویند درست نیست. حالا که مطلب باین جا رسید ناچار باید بگویم که ما باین کلمه در زبان فارسی هیچ احتیاج نداریم زیرا که در فارسی کلمه‌ی قیر هست که آسفالت فرانسه هم همانست و چه ضرر دارد بجای آسفالت کردن چنانکه در قدیم می گفتند قیر اندودن و قیر اندود کردن بگوییم مثلاً راه آسفالت را بگوییم راه قیر اندود چنانکه در قدیم هم چیزی را که روی آن قیر کشیده باشند قیر اندود می گفتند آسفالت کردن هم عین همان کارست.

پرسش: لطفاً بفرمایید کلمه‌ی لهستان اسم کشور معروف از کجا آمده است و آیا باید لهستان گفت یا لهستان و چه شده است که اروپاییان Poland و Pologne و امثال آن می گویند و ما لهستان یا لهستان می گوئیم؟

پاسخ: خود مردم این کشور دو کلمه دارند یکی Iehski که اسم نژاد شانت و یکی Polaki که نام کشور شانتست. ما از قدیم یعنی از زمان صفویه با آنها مربوط شده ایم و چون قاعده‌ی زبان فارسی اینست که دنبال اسم نژادها پسوند ستان را می آورند و اسم مملکت را از آن می سازند مانند انگلستان و آستان و ترکستان و هندوستان. پاکستانی‌ها هم در اسم مملکتشان از ما تقلید کرده اند، اسم کشور نژاد آنها را که کلمه‌ی لهسکی صفت توصیفی آنست لهستان گذاشته ایم و بهمین لحاظ لهستان بکسر درست است و نه لهستان بفتح.

پرسش: استاد کشوریست که برخی لبنان می گویند و برخی لبنان کدام درست ترست؟

پاسخ: در کتابهای عربی همه جا لبنان بضم لام نوشته اند و مردم این کشور سرزمین خودشان را همین طور تلفظ می کنند.

پرسش: استاد، لطفاً بفرمایید نام کشور پاکستان که سابقاً نبوده از کجا آمده است؟

پاسخ: این نام را پیش از استقلال این کشور پیشوایان مسلمان هند که قائل

بتجزیه‌ی هندوستان بوده‌اند پیشنهاد کرده‌اند، ستان آخر آن همان پسوند زبان فارسیست و کلمه‌ی پاك که شامل پ و الف و کاف باشد هر کدام حرف اول يك کلمه‌است پ را از اسم پتن ها گرفته‌اند. پتن‌ها مردم چادر نشین از نژاد آریایی هستند که هم در شمال پاکستان هستند هم در جنوب افغانستان و هم در مشرق افغانستان ساکنند آنهایی را که در پاکستان پتن یا پتان می‌گویند و آنهایی را که در جنوب افغانستان پختون می‌نامند و آنهایی که در مشرق افغانستان با آنها پختون می‌گویند الف را از اول کلمه‌ی اسلام گرفته‌اند و کاف را از اول نام کشمیر و باین ترتیب پ و الف و کاف را با هم ترکیب کرده‌اند و اسم کشورشان را پس از استقلال پاکستان گذاشته‌اند و این کلمه‌ی پاك ربطی با کلمه‌ی پاك و پاکیزه‌ی فارسی ندارد و چنانکه گفتم سه حرف اول سه کلمه‌است.

پرسش: یکی شنوندگان رادیو ایران پرسیده است که آیا کلمه‌ی نردبام

با میم درست است یا نردبان با نون؟

پاسخ: حتماً نردبان با نون زیرا که از کلمه‌ی نرد ساخته شده که نرده راهم

از آن ساخته‌اند و تخته نرد هم از همان کلمه است و نرد اصلاً بمعنی چیزهایست که خطوط موازی داشته باشند هم چنانکه نرده و تخته نرد همین حال را دارند.

کسانی که نردبام می‌گویند و می‌نویسند اشتباه می‌کنند آنها تصور می‌کنند که چون با آن بام‌خانه می‌روند باید نردبام گفت در صورتیکه جزء آخر آن و پسوند آن همان پسوندیست که در کلمات دیگر مانند خاکدان و کاهدان و زغالدان از این قبیل آمده است.

بررسی يك بيت از سعدی

بحث درباره‌ی: نمره، نمره و نمره و چگونگی جمع این دو کلمه

آیا ناهجروم و ناصحیح درست است؟

پرسش: باز بيك اشكال دريك شعر سعدی برخورداریم که معنی آن درست روشن نیست و مرا مأمور کرده‌اند سؤال بکنم و آن این شعر از یکی از غزلهای معروف سعدیست که میفرماید:

اینك عسلی دوخته دارد مگس نحل شهد لب شیرین تو زنبور میان را

پاسخ: بله این شعر محتاج بتوضیح است شعر سعدی معمولاً پیچیدگی ندارد اما درین شعر يك نکته‌هست که در زبان سعدی ساده بوده و حالا چون از میان رفته بنظر پیچیده می‌آید در قدیم در ایران در برخی از شهرها که غیر مسلمانان هم سکنی داشته‌اند محله‌ی مخصوصی داشته‌اند که بامسلمانان آمیزش نداشته‌باشد و مسلمانان علامت مشخصه‌ای بکار میبردند و این علامت مشخصه عبارت از يك تکه پارچه بوده که بر روی لباس خود میدوخته‌اند و چون آن تکه پارچه برنگ عسل بوده بآن عسلی می‌گفتند و عسلی دوختن یعنی دوختن آن پارچه بر روی لباس مگس نحل یعنی زنبور عسل و زنبور عسل گذشته از آنکه عسل میدهد سخن شیرین را همیشه بعسل تشبیه کرده‌اند که برنگ همان پارچه‌است و مثل اینست که روی لباس خود عسلی دوخته باشند شهدم که بمعنی عسل است و شهد لب شیرین یعنی سخن شیرین از لب عاشوق که طعم عسل دارد تن زنبور عبارت از دو قسمت است و کمر آن باریک است کمر باریک را هم که علامت زیبایی

می دانستند و بهمین جهت بکسی که کمرش خیلی باریک بود زنبور میان میگفتند و این که سعدی می فرماید :

اینک عسلی دوخته دارد مگس نحل شهد لب شیرین تو زنبور میان را
یعنی زنبور عسل بر روی لباس خود عسلی دوخته و کسانی که بر لباس خود عسلی سیدوختند برای فروتنی بود و زنبور عسل هم که این کار را کرده است برای اینست که عسل آن در برابر سخنان شیرین تو معشوقه که زنبور میان هستی و کمر باریک داری فروتنی بکند و اظهار عجز بکند و بگوید که سخن تو از عسل من شیرین ترست . در بعضی نسخه های غرلیات سعدی که متوجه این نکته ای دقیق نبوده اند و معنی عسلی و عسلی دوختن را نمیدانسته اند در شعر دست برده اند و بجای آنکه عسلی دوخته بنویسند عسل اندوخته نوشته اند و شعر را باین صورت در آورده اند :

اینک عسل اندوخته دارد مگس نحل شهد لب شیرین تو زنبور میان را
یعنی شعر را خراب کرده اند زیرا عسل اندوختن جزو طبیب زنبور است و کار مهمی نکرده است و آنگهی زنبوری که عسل بیند وزرد و اندوخته بکند این ، علامت فروتنی و تواضع او در مقابل کسی که سخنش از عسل شیرین ترست نمیتواند باشد و همدی مقصود سعدی اینست که سخن معشوقه و شهدی که از لب شیرین او بیرون میآید از عسل شیرین ترست و باید زنبور عسل در برابر او سرافکننده باشد .
پرسش : استاد اجازه بفرمایید امروز باز معنی و ریشه ی کلمه ای را که در در کتابهای لغت ضبط نکرده اند و اصل آن معلوم نیست و آن کلمه ی سپورست که سابقاً برای کارگران شهرداریها که مامور یاک کردن خیابانها و کوچه ها بودند میگفتند و حالا کلمه ی رفتگر را بجای آن استعمال میکنند که گویا کلمه ی مناسب و خوبست درین زمینه چه میفرمایید ؟

پاسخ : این کلمه ی سپور از کلماتیست که راه حلی بجز حدسی که الان برای شما میزنم ندارد آنچه من جستجو کرده ام این کلمه تنها در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه

در ایران استعمال شده ناصرالدین شاه در یکی از سفرهایی که بفرنگ رفت در اتریش مردی را برای مستشاری شهربانی و پلیس آن روز استخدام کرد و او که بایران آمد در طهران اولین اداره‌ی پلیس و شهربانی جدید را تأسیس کرد و در ضمن پاسبانی از شهر مأمور نظافت و پاکیزگی شهر هم شد و وظایف شهرداریها امروز را هم باو رجوع کردند این مرد اصلاً از نژاد ایتالیایی تابع اتریش بود و در ایران ماند تا در طهران مرد و بازماندگان او هم که بیشترشان در طهران متولد شده بودند پس ازو بیشتر در ایران ماندند و برخی ازیشان در طهران مردند نامزی کنت دومننه فوری ته بود و چون اسمش دراز بود در طهران باو کنت میگفتند که میدانید از القاب اشرافی اروپاست و خانه‌ای در بالای چهارراه لاله زار ساخته بود که اکنون قسمت مختصری از آن بوضع سابق باقی مانده و بهمین مناسبت آی را خیابان کنت میگفتند و آن چهار راه را هنوز چهارراه کنت میگویند.

گویا این کلمه را برای این مأمورین پاکیزگی معابر شهر او وارد زبان فارسی کرده باشد زیرا پیش از آن سابقه ندارد بنظر من اصل این کلمه لفظ فرانسه ساپور Sapeur است که در انگلیسی هم همین طور تلفظ میکنند اما بشکل دیگری مینویسند ساپ Sape اصل در زبان فرانسه بمعنی خندق سازی در میدانهای جنگ است و سربازانی را که مأمور این کار هستند ساپور میگویند یعنی خندق ساز و در ضمن این کلمه در فرانسه در مورد برخی از مأمورین شهرداریها بکار میرود چنانکه مأمور آتش نشانی را در فرانسه ساپور پومپیه Sapeur pompier یعنی ساپور تلمبه‌چی میگویند و ساپورها در پیاده نظام اروپا وظیفه‌شان این بود که پیشاپیش سربازان حرکت میکردند و راهها را باز میکردند و موانعی را که بر سر راه بود از میان برمیداشتند بنظر من او اول این کلمه‌ی ساپور فرانسه را برای این مقصود استعمال کرده و کم کم این کلمه در زبان مردم بسپور تبدیل شده است من راه حل دیگری برای این کلمه‌ی سپور نتوانستم پیدا بکنم اینکه حالا رفتگر میگویند کلمه‌ی بسیار مناسبی برای این مفهوم است یادم افتاد که اتفاقاً این کلمه را خودم در فرهنگستان

پیشنهاد کرده‌ام این کلمه مشتق از فعل رفتن مخفف رو رفتن و رو بیدن بمعنی جاروب کردن و پاک کردنست سابقاً در این مورد جاروب کش میگفتند و شکی نیست که رفتگر بهتر و کوتاه ترست^۱.

پرسش : استاد اجازه بفرمایید بنده هم در باره‌ی يك کلمه پرسش بکنم و آن اینست که در برابر کلمه‌ی «شماره» ی فارسی بعضی نمره و برخی نمبر مینویسند میخواستم بدانم کدام يك از این دو کلمه بهترست ؟

پاسخ : اصل این کلمه در زبان فرانسه نومرو *Numero* بمعنی رقم و در زبان انگلیسی نمبر *Number* بمعنی عدد و رقم هر دوست و هر دو را از زبان لاتین گرفته‌اند. در فارسی اول کلمه‌ی نمره را بکار برده‌اند و آن همان کلمه‌ی نومرو فرانسه است و در این اواخر برخی کلمه‌ی نمبر انگلیسی را استعمال میکنند و چون هر دو از يك ریشه و بيك معنی است تفاوتی در میان آنها نیست ولی اکثریت مردم ایران به نمره بیشتر عادت دارند تا به نمبر در این جا باید متوجه نکته‌ی مهمی بود و آن اینست که برخی تصور میکنند نمره کلمه‌ی عربیست و چون این قسم کلمات عربی را بآلف و ت جمع می‌بندند جمع نمره را نمرات می‌نویسند و این نه تنها درست نیست بلکه مضحك هم هست مثل اینکه مثلاً خمره‌ی فارسی را خمرات جمع بنامیم دلیلی ندارد کلمه‌ای را که از زبان اروپایی گرفته‌ایم جمع عربی بنامیم در فارسی حتماً جمع نمره را نمره‌ها باید گفت و نمرات گفتن و نوشتن را باید ترك کرد و انگهی ما وقتی شماره در فارسی داریم دیگر بنمره یا نمبر احتیاجی نیست.

پرسش : استاد محترم لطفاً در باره‌ی ترکیب نامحروم هم توضیحی بفرمایید

پاسخ : محروم اصلاً در لغت بمعنی بی بهره و ناکام است و معنی نفی در خود کلمه هست و دیگر نا که در فارسی کلمه‌ی نفی است نباید در سر آن آورد و اگر نامحروم بگویند دیگر بی بهره و ناکام معنی نمیدهد بلکه بهره‌مند و کامیاب و کامکار معنی خواهد داد همین طورست کلمه‌ی ناصحیح که در این اواخر بسیار رایج شده

(۱) البته بتوضیحات برنامه‌ی بعد نیز توجه فرمایید.

برای چیزی که صحیح نیست کلمه‌ی غلط را باید استعمال کرد و دیگر ناصحیح گفتن مورد ندارد و انگهی بعقیده‌ی من وقتی که مادو کلمه‌ی درست و نادرست را در فارسی داریم دیگر احتیاجی بکلمه‌ی صحیح و غلط یا ناصحیح نداریم و کم کم این کلمات باید از زبان مردم بیفتد و مخصوصا باید جلو بدعت را در زبان گرفت و این بهترین خدمتی است که باید بزبان فارسی کرد .

توضیح بیشتر در باره‌ی مشك و نروبان

بحث در باره‌ی تلفظ تمبر ، چشم ، چشمه و معانی درب ، آبلیمو و کدخدا

آیا « پاك » و « پاکیزه » محل استعمال جداگانه دارد ؟

ساختمان خاءوش و فراموش و معنای بیتی از بوستان

پرسش : کلمه‌ای که مرا از لحاظ تلفظ صحیح در شك و تردید انداخته کلمه‌ی تمبر است که برخی آنرا تمبر باسکون می‌وب و بعضی دیگر تمبر باسکون می‌وب و فتح ب ذکر می‌نمایند تقاضای شود در این مورد مرا روشن فرمایید .

پاسخ : کلمه‌ی تمبر از زبان فرانسه وارد زبان ما شده و معانی مختلف دارد یکی از معانی آن همان تکه کاغذ چاپ کرده است که بجای پول کرایه‌ی پست روی پاکت می‌چسبانند . در زبان فرانسه این کلمه را با میم و ب می‌نویسند اما میم و ب را نون تلفظ میکند و تمبر می‌گویند اما در زبان فارسی رعایت املا‌ی اصلی کلمه را کرده‌اند و همیشه با میم و ب نوشته‌اند و ناچار تلفظ صحیح آن بعایت امروزی زبان فارسی تمبر باسکون ب است و نه تمبر بافتح ب .

پرسش : کلمه‌ی محترم که در مقدمه‌ی مراسلات نوشته و در ابتدای گزارشها گفته می‌شود صحیح است یا بجای آن کلمه‌ی دیگر باید نوشت ؟

پاسخ : این گونه تعارفات که معمول شده است و در آغاز نامه‌ها می‌نویسند تقلید از زبانهای اروپاییست ولی نه باین شکل معمول نامه نویسی در زبانهای اروپایی

اینست که در اول نامه می نویسند «افتخار دارم بشما اطلاع بدهم» یا «خوش-
 وقتم با اطلاع شما برسانم» در ایران معمولاً شده است بنویسند محترماً با اطلاع
 شما می رسانم» و این درست نیست زیرا که محترماً بنویسند برمیگردد و نه
 بخواننده محترماً با اطلاع شما می رسانم یعنی من که احترام دارم و محترم هستم این
 را می نویسم در صورتیکه غرض احترام بخواننده است نه بنویسند اگر اصرار
 داشته باشند حتماً کلمه‌ی احترام را بیاورند باید بنویسند با اطلاع خاطر محترم شما
 می رسانم ، بعضی‌ها می نویسند احتراماً بخاطر شما می رسانم و معنی آن اینست
 که برای احترام شما این را می نویسم و اینکه می نویسم برای اینست که بشما احترام
 بگذارم در صورتی که صحبت احترامی در میان نیست و نامه‌ایکه می نویسند برای
 این نیست که بخواننده احترام بکنند بلکه برای آنست که او را از مطالبی مسبوق
 سازند . در صورتی که نویسنده بخواهد خواننده بداند که در نظر او احترام دارد
 بهتر اینست بنویسد با کمال احترامی که بشما دارم می نویسم .

پرسش : لطفاً شعر زیر را که از شاعر بزرگ سعدی شیرازیست صحیح آنرا
 بفرمایید زیرا که این شعر در کتاب خود سعدی این طور نوشته :
 تو با خلق نیکی کن ای نیک بخت که فردا نگیرد خدا بر تو سخت
 در صورتی که در کتاب چهارم ابتدایی این طور نوشته :
 تو با خلق سهلی کن ای نیک بخت که فردا نگیرد خدا با تو سخت

پاسخ : اولاً سهلی بمعنی آسانی است و بمعنی سهل گرفتن و توقع کارهای
 دشوار از مردم داشتن نیست و هرگز کسی نگفته است با خلق سهلی کن یعنی با مردم
 سخت نگیر . ثانیاً لطف شعر درینست که شاعر بگوید ای نیک بخت با خلق نیکی
 کن . من احتمال می‌دهم در کتاب چهارم که سهلی نوشته شده در اصل نیکی بوده
 و بواسطه‌ی شباهتی که در خط در میان نون و یا ف با سین و ه و لام سهلی هست یا
 در خطاطی و یا در چاپ اشتباه شده باشد و حتماً شعر سعدی اینست :

تو با خلق نیکی کن ای نیک بخت که فردا نگیرد خدا با تو سخت

پرسش : لطفاً بفرمایید چرا میگویند چشم بافتح چ ولی چشمه را با کسر تلفظ میکنند ؟

پاسخ : اصل کلمه‌ی چشم بافتح اول است و شاعران همه جا آنرا با چشم و چشم قافیه کرده اند و چون چشمه بافتح مصغر آنست آنرا هم باید چشمه گفت اما در تلفظ طهران چشم را چشم بکسر می گویند و ناچار مصغر آنهم چشمه معروف شده است درین صورت چشم و چشمه بافتح اول درست است ولی فعلاً بآن عده زیادی هم که چشمه و چشم بکسر می گویند نمی شود ایراد گرفت .

پرسش : استاد کلمات پاکیزه و دوشیزه که به « یزه » ختم می شوند آیا ساختگی هستند ؟

پاسخ : پاکیزه حتماً از کلمه‌ی پاک ساخته شده و در اصل تفاوتی در میان کلمه‌ی پاک و پاکیزه بوده ، پاک را در باره‌ی اشیاء می گفته اند و پاکیزه را در باره‌ی اشخاص مثلاً می گفتند این پارچه پاکست و این آدم پاکیزه است یعنی رعایت پاک‌ی را می کند و خود را پاک نگاه می دارد بهمین جهت دستمال پاکیزه و بچه‌ی پاک در سیاق اصلی و قدیمی زبان فارسی درست نیست اما حالا دیگر امتیاز این دو کلمه برداشته شده و آدم پاک و پارچه‌ی پاکیزه هم می گویند و چون دیگر خیلی رایج شده است می توان مجاز دانست اما دوشیزه کلمه‌ی مرکب نیست که از دوش و یزه ساخته شده باشد و این یزه که دنبال کلمه‌ی پاکیزه و دوشیزه هر دو آمده است اتفاقاً نیست .

پرسش : آیا فراموش و خاموش که به موش ختم می شوند طرز ساختمان آنها چطور است ؟

پاسخ : این جزء آخر « موش » هم که در دو کلمه‌ی فراموش و خاموش آمده اتفاقاً نیست زیرا که این هر دو کلمه بسیط اند و مرکب نیستند .

پرسش : استاد محترم چندی قبل ضمن صحبت در باره‌ی مشک و نردبان

(۱) - بدو صفحه‌ی ۲۲۲ و ۲۲۴ مراجعه فرمایید .

فرمودید بدلیل آنکه نام لاتینی مشك موسکا می باشد و باعتبار حرف اول باید آنرا مضموم خواند بنظر من انتشار کلمه‌ی مشك از ممالک لاتینی بطرف شرق نبوده که اصل آنرا در غرب جستجو کنیم بلکه جهت مهاجرت کلمه از شرق بسمت غرب بوده چرا نبایستی بکلمه‌ی مسك که معرب مشك است توجه کرد که میم آن مکسور می باشد . بعلاوه کلمه‌ی مشکی که معرف رنگ سیاه است و یاصفت مشکین همواره مکسور تلفظ شده است .

پاسخ : بله ، اتفاقاً چندی قبل یکی از دوستان من هم این هردو توجیه را داشت . گویا آقایان توجه نکردند که گفتم در فرهنگها این کلمه را هم مُشك و هم مشك ضبط کرده اند ولی چون در شعر همیشه مشك را با خشك قافیه کرده اند و دیده نشده است که با سرشك یا پزشك قافیه بکنند در زبان ادبی مُشك بر مشك ترجیح دارد ولی این مانع نیست که صفت مشکی را از مشك ساخته باشند و در کلمه‌ی دیگر یعنی مشکین هیچ دلیلی نداریم که حتماً بکسر یعنی مشکین باید خواند چنانکه تقریباً همه‌ی ادبا در شعر که باین کلمه برمی خورند آنرا مشکین باضم میم می خوانند اما این که معرب آن مسك است دلیل بر این نیست که اعراب این کلمه را از کسانی که در ایران مشك تلفظ می کرده اند شنیده اند و پیداست هم چنان که فرهنگ نویسان ضبط این کلمه را هم مُشك آورده اند و هم مشك باین دلیل بوده است که برخی از فارسی زبانان ، مشك بضم میم و برخی دیگر مشك بکسر تلفظ می کرده اند

پرسش : در مورد نردبان نیز همانطور که استاد فرمودند نرد بمعنی پلکان است ولی بان را بدرستی توجیه فرمودند چه مانعی دارد که نردبان را نردبام بخوانیم و بگوییم منظور از آن پلکان بام می باشد . بنظر این جانب باید بنوده‌ی مردم حق داد که برخلاف فضلا این شئی را نردبام بخوانند بعلاوه مردم عادی در تسمیه‌ی اشیاء همواره راهنمای فرهنگستانها بوده اند .

پاسخ : بان یکی از پساوندهای فارسیست که معانی متعدد دارد و یکی از آنها در مورد تکرار و کثرت بکار می رود و نردبان یعنی چیزی که نردهای متعدد داشته

باشد چنانکه بادبان بمعنی چیز است که باد مکرر بآن می‌وزد. گذشته از آن در شعر هر جا که این کلمه آمده آنرا با کلماتی که آخر آنها الف و نون است قافیه کرده‌اند مانند جان و نان و نظایر اینها و این که چون نردبان پلکان بامست باید بآن نردبان گفت چون مثلاً با آن از درخت هم بالا می‌روند چرا نرد درخت نگوییم یا نرد دیوار نگفته‌اند. اما اینکه توده‌ی مردم حق دارند برخلاف فضا این شئی را نردبان بخوانند هر گز این حق از توده‌ی مردم گرفته نخواهد شد که هر کلمه‌ای را بخوانند نادرست تلفظ بکنند ولی باید این حق را هم بفضلا بدهید که رعایت تلفظ توده‌ی مردم را نکنند چنانکه عوام مختارند و یقال بگویند و فضا هم چاره‌ی دیگری جز آن ندارند که دیوار بنویسند و تلفظ بکنند. مردم عادی هم همیشه راهنمای فرهنگستان هستند اما هر جا که اختلافی در میان فصحا و مردم عادی پیدا شد فرهنگستان برای اینست که جانب معنی را بگیرد و نه جانب مردم عادی را.

پرسش: لطفاً توضیح فرمایید آب لمبو چه کلمه‌ایست فارسی است یا نه؟

پاسخ: البته فارسیست ولی نه فارسی ادبی فصیح بلکه کلمه‌ایست که تنها در زبان محاورت آمده است. اصل کلمه‌ی لمبو معلوم نیست. تنها در لغت کلمه‌ی لنبو بانون هست بمعنی هر چیز کروی و گرد و چون این کلمه‌ی آب لمبو تنها در مورد میوه‌های گرد مانند انار و لیمو استعمال می‌شود که آنها را فشار می‌دهند و آبشان را در پوستشان جمع می‌کنند ممکن است این کلمه در اصل لنبو بانون بوده که حالا لمبو بامیم تلفظ می‌کنند و تلفظ میم بنون ساکن خیلی نزدیکست.

پرسش: راجع به کلمه‌ی کدخدا و کدبانو نیز توضیح بفرمایید.

پاسخ: کلمه‌ی کد در زبان فارسی بمعنی جایگاه و خانه است و در کلماتی مثل بتکده دمیکده و آتشکده بصورت کده آمده و کد و کده یکیست پس کدخدا یعنی خانه خدا و صاحب خانه و کدبانو یعنی بانوی خانه چنانکه کلمه‌ی کدیور هم بمعنی صاحب خانه و صاحب ملک و زمین آمده است.

وجه تشابه «اراک» و «عراق»

ریشه‌ی تاریخی نام شیراز و معانی صابون، رجاء، محشور

عرف، عرفان و قنديل چیست؟

آیا کلمات فارسی و غیر عربی را میتوان تنوین داد؟

پرسش: استاد محترم لطفاً توضیح بفرمایید نام شهر اراک چگونه از عراق باراک تبدیل شده و آیا کلمه‌ی اراک از عراق گرفته شده است یا نه و ضمناً این اسم از چه سالی رواج پیدا کرده است؟

پاسخ: اراک بکسر الف نام باستانی ناحیه‌ای از غرب ایران بوده است که شهر اراک کنونی در میان آن واقع شده نام سابق این شهر سلطان آباد بوده زیرا در زمان فتحعلی شاه قاجار ساخته شده بود. چون خواستند نام قدیم این ناحیه را زنده بکنند از زمانهای اخیر نام شهر سلطان آباد را اراک گذاشتند. اما عراق در زبان تازی بمعنی لب آب و کرانه‌ی دریاست و چون سرزمین بین‌النهرین در کرانه‌ی دو رود دجله و فرات واقع شده اعراب بآن عراق گفته‌اند در دوره‌ی اسلامی بواسطه‌ی شباهتی که در همان دو کلمه‌ی اراک و عراق هست فرمانروایان عرب که در ایران حکمرانی داشته‌اند اراک ایران را هم عراق نام گذاشتند و برای امتیاز این دو ناحیه یکی را عراق عرب یعنی بین‌النهرین امروز گفته‌اند و این ناحیه از ایران را

عراق عجم نام گذاشتند و خیلی طبیعی بود که در ایران همان اسم سابق تاریخی را که اراك باشد ترجیح بدهند منتهی این کار باعث شد که نام ناحیه‌ای را بر سر شهری گذاشتند و این هم سابقه در ایران دارد چنانکه کرمان هم نام ناحیه است و هم نام شهر مرکزی آن.

پرسش : آیا شهر شیراز از اول دارای چنین اسمی بوده یا بعداً این اسم بوجود آمده است ؟

پاسخ : نام شیراز در خشت‌هایی که از زمان هخامنشیان در تخت جمشید پیدا شده آمده است و در آن زمان نام یکی از آبادیهای فارس نزدیک تخت جمشید یعنی درست در محل همین شیراز امروز بوده است منتهی شیراز چندین قرن قصبه و آبادی کوچکی بوده و پادشاهان آل بویه آنرا توسعه داده بشهری تبدیل کرده‌اند و نام قدیمی آن آبادی کوچک برین شهر باقی مانده است.

پرسش : لطفاً بفرمایید این کلمه‌ی صابون از کجا گرفته شده و اصل آن چه بوده است ؟

پاسخ : این کلمه در زبان لاتین ساپون Sapo بوده است که در فرانسه به ساون Savon بدل شده احتمال می‌رود که از همان کلمه‌ی لاتین وارد زبان فارسی شده باشد و می‌بایست در دوره‌ی ساسانیان این کار شده باشد زیرا که درین دوره بواسطه‌ی رابطه‌ی ایرانیان با رومیان برخی از کلمات لاتین وارد زبان فارسی شده است. این کلمه را اصلاً در فارسی باسین می‌نوشتند و چون از عربی بفارسی رفته و عربها باصا در نوشته‌اند معمول شده است که در فارسی هم باصا بنویسند.

پرسش : استاد محترم بطوری که در یکی از کتب قدیم که عربی را بفارسی ترجمه کرده مشاهده شد رجاء را یکی از لغات مشترك نام برده که معنی آن را هم ترسیدن و هم امید ذکر نموده ممکن است در اغلب کتابها این لغت صرفاً معنی امید را بدهد لطفاً در این باره توضیح فرمایید.

پاسخ : اصل معنی رجاء در عربی امید است و گاهی بندرت بمعنی ترس

استعمال می‌شود اما در فارسی همیشه بمعنی امیدآمده و هیچ‌جا بمعنی ترس‌دیده- نشده است چنانکه ازین کلمه رجامند هم ساخته‌اند بمعنی امیدوار و خوبست استعمال شود.

پرسش: لطفاً توضیح فرمایید کلمه‌ی 'عرف با ضم عین' وقتی بطور جمع گفته می‌شود و در اغلب کتابها و گفته‌های اشخاص عرفان با کسر عین ذکر می‌گردد اولاً خود کلمه‌ی عرف چه معنی می‌دهد و دیگر آنکه عرفان بکسر عین درست است یا عرفان بضم عین؟

پاسخ: ریشه‌ی این کلمه در عربی مشتقات و معانی مختلف دارد از جمله شناساییست و عرف از همین ریشه اسم است و بمعنی شناخته و معروفست. در زبان فارسی بیشتر بمعنی آن افکار و عقاید و رسوم و آداب است که شناخته و رایج در میان همه‌ی مردم باشد و این کلمه جمع ندارد و ندانستم چگونه آنرا جمع می‌بندند اگر منظور نویسندگان الف و نون آخر عرف بعلامت جمع فارسی باشد البته اشتباه است اما عرفان یا عرفان بهمان معنی شناسایی و شناخت است و در ضمن معرفت و شناسایی خدا راهم عرفان گفته‌اند و رشته‌ای از فلسفه است که در آن در باب معرفت خدا بحث می‌کنند و درین جا تقریباً مرادف تصوف است. این که در فارسی شرع و عرف می‌گویند شرع بمعنی قوانین مذهبی و عرف بمعنی قوانینی است که در مذهب آنها راجح نگرده‌اند و سنت‌های است که از قدیم در میان مردم مانده است.

پرسش: استاد محترم در یکی از بر نامه‌های رادیو ایران قنذیل را که بفتح قاف می‌باشد بکسر قاف ذکر نموده‌اند لطفاً بفرمایید کدام صحیح است؟

پاسخ: این کلمه در عربی بکسر قاف یعنی قنذیل است اما لغت نویسان ما به روشی ضبط کرده‌اند. در زبان لاتین کاندلا بمعنی شمع است و احتمال می‌رود که این کلمه‌ی قنذیل یا قنذیل از همان کلمه‌ی لاتین ساخته شده باشد و چون در اصل لاتین کاندلا تلفظ می‌شود شاید قنذیل از قنذیل درست تر باشد زیرا که قنذیل در حقیقت نوعی از شمع دانست در ضمن يك یادآوری هم بنویسنده‌ی این مکتوب باید

بکنم و آن اینست که در نامهی خودشان دوماً نوشته‌اند و این درست نیست زیرا که این الف تنوین عربی مثل حتماً قطعاً و نظایر آنها دنبال کلمات فارسی چه اسم و چه صفت نمی‌آید و آوردن آن غلطست. بعضی‌ها می‌گویند جانا و ناچاراً و برخی می‌گویند تلگرافاً و تلفناً این‌ها همه غلط است و دوم و سوم راهر گز دوماً و سوماً نباید گفت.

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید محشور با ح جیمی درست است یا با عین چون در بعضی کتب و روزنامه‌ها هر دو نوع آنرا دیده‌ام منظورم هم نشینی کردن و کنار هم نشستن است.

پاسخ : معشور اصلاً در عربی نیامده و تنها معشر هست بمعنی گروه مردم و کسی که با مردم رفت و آمد داشته باشد محشورست. ممکنست بعضی از کلمه‌ی معاشرت که بمعنی آمیختن و باهم آمیزش داشتن است کلمه‌ی معشور را جعل کرده باشند و این درست نیست.

پرسش : آیا حمای محرق بمعنی تب سوزان درست است و اگر صحیح است از چه بابیست؟

پاسخ : اصل این کلمه را در عربی بایامی نویسند و از ریشه‌ی حمی Hamy است که یکی از معانی آن گرم شدن و سوزان شدنست و بهمین جهت تب را که گرم شدن بدنست حمی گفته‌اند این نوع از تب را قدما‌ی ایران حمای محرقه می‌گفتند و کم کم حمی را از اول آن انداخته‌اند و محرقه گفته‌اند و این مرض محرقه که شنیده‌اید همینست.

بحث در باره‌ی :

چلیپا ، خاج ، کنشت ، انجام کار ، خداوند ، گواه ، مزگت ،
گوارش ، افکار ، اجنه ، واله و والگی

پیش از آنکه برنامه‌ی امروز را شروع بکنیم لازمست بشنوندگان عزیز
رادیو ایران توضیحی بدهم و آن اینست که در برنامه‌ی هفته‌ی^۱ قبل راجع به کلمه‌ی
سپور که اصل آن بر من معلوم نبود مطالبی گفتم اخیراً دوتن از دوستانم که آنها
را شنیده بودند توضیح دادند که اصل کلمه‌ی سپور مصدر سپور ماخ ترکی بمعنی
جاروب کردنست . من این مطلب را نمی‌دانستم و از آن دوستان متشکرم که این
نکته را گفتند بهمین جهت از شنوندگان عزیز رادیو ایران و خوانندگان این کتاب
خواهش میکنم که آنرا در نظر بگیرند .

پرسش : استاد این کلمه‌ی چلیپا از کجا آمده و چه معنی دارد ؟

پاسخ : چلیپا کلمه‌ی است سریان‌ی و همان کلمه‌ی است که در عربی صلیب
میگویند چون زبان عیسویان ایران در دوره‌ی ساسانیان و پیش از اسلام زبان سریان‌ی
بوده و تقریباً همانست که حالا عیسویان معروف به آسوری یا کلدانی حرف میزنند

بیشتر اصطلاحات دین مسیح که در ایران وارد شده از زبان سریانی آمده است .

پرسش : استاد خاج هم گویا به معنی صلیب است و این از چه زبانیست ؟

پاسخ : این کلمه ارمنیست و از زبان ارمنی وارد فارسی شده و بهمان معنی صلیب -

است چنانکه میدانید در اصطلاح ورق بازی هم بعضی شکل گشیزی را خاج میگویند زیرا که بشکل صلیب است یک عید مذهبی هم ارمنیان در بهار دارند که خاجهایی را که در کلیسیا دارند می شویند و پاکیزه میکنند و بآن در زبان فارسی عید خاج شویان میگویند .

پرسش : استاد آیا برای عبادتگاه یهود هم در زبان فارسی لغت هست و

اگر هست بفرمایید کدام کلمه است ؟

پاسخ : بله هست و آن لغت کنشت است که در شعر هم بسیار آمده و اصل کلمه

در زبان عبری کنیسه است بهمین جهت این کلمه را هم در فارسی استعمال کرده اند و در کتابها کنیسه یهود نوشته اند .

پرسش : استاد بنده شنیده ام که برای مسجد هم سابقا در زبان فارسی يك

کلمه بوده است .

پاسخ : بله و آن کلمه ی مزگت است با ز و گاف و ت که در کتابهای قدیم

هم بکار برده اند و مخصوصا در دوره ی سامانیان در کتابهای فارسی بجای مسجد مزگت نوشته اند و این کلمه هم سریانیست و در سریانی عینا مثل مسجد یعنی محل سجده معنی میدهد .

پرسش : اجازه بفرمایید در باره ی مشکلی که اغلب گرفتار آن میشویم

سئوالی بکنم و آن اینست که آیا ترکیب « انجام کار » درست است یا خیر ؟

پاسخ : خیر درست نیست انجام که بمعنی پایان و فراغت از کارست تنها

استعمال نشده و همیشه با افعال صرف کرده اند مثل انجام دادن - انجام یافتن -

انجام گرفتن و انجام شدن بهمین جهت باید انجام یافتن یا انجام گرفتن یا انجام

دادن و یا انجام شدن کار گفت و انجام کار بتمنهایی درست نیست .

معمولاً انجام کار را با سر انجام اشتباه میکنند سر انجام بمعنی عاقبت است و سر انجام کاری میتوان گفت اما انجام کاری نمیتوان گفت فرجام هم تقریباً همان معنی سر انجام را دارد و میتوان فرجام کاری گفت.

پرسش : استاد تمنی دارم بفرمایید کلمه‌ی خداوند چه معنی دارد و چه تفاوتی بین خدا و خداوند است ؟

پاسخ : اصلاً هم کلمه‌ی خدا و هم کلمه‌ی خداوند در فارسی قدیم بمعنی ایزد، یزدان، اله و الله نبوده است هر دو کلمه بمعنی صاحب بوده و خداوند خانه یعنی صاحب خانه خدای هم همین معنی را داشته و بهمین جهت نام کتابی که داستان پادشاهان را در آن نوشته بودند خدای نامه بوده است که ما حالا از زمان فردوسی ببعد شاهنامه میگوییم و این کلمه‌ی خدا بمعنی صاحب در ترکیبات متعدد مثل کدخدا و خانه خدا آمده و در این ترکیبات همه جا بمعنی صاحب است خداوند نیز عیناً همین حال را داشته بعدها خدا و خداوند را بجای ایزد و یزدان فارسی واله و الله عربی استعمال کرده اند شاید برای این که خواسته اند ایزد و یزدان را برای مفهوم قدیمی آن در دین زردشت نگاه بدارند و در برابر کلمه‌ی اله و الله عربی کلمه‌ی خدا و خداوند را استعمال کنند.

پرسش : استاد تمنی دارم بفرمایید آیا تلفظ درست این کلمه گواه است یا گواه ؟

پاسخ : در فرهنگها هم گواه ضبط کرده اند و هم گواه و حالاً هم در ایران در بعضی نواحی گواه تلفظ میکنند و در بعضی جاها گواه و اما گواه بنظر صحیح تر میآید.

پرسش : استاد در باره‌ی کلمه‌ی گوارش چه میفرمایید گوارش باید گفت یا گوارش ؟

پاسخ : این جا برعکس اصل معنی گواریدن است و ناچار اسم فعل آن گوارش و صفت آن گوارا میشود و گوارش و گوارا نیست.

(۱) یکی بر سر شاخ و بن می برید- «خداوند بستان» نظر کرد و دید (سده ۵:)

(۲) لطفاً بصفحه‌ی ۲۳ نیز توجه فرمایید.

پرسش : اجازه بفرمایید بپرسم این کلمه‌ای که بمعنی مجروح است افکار با کاف عربیست یا افکار با کاف فارسی؟

پاسخ : حتماً افکار با کاف فارسی زیرا که مخصوصاً در خراسان این کلمه را اوفکار تلفظ میکنند زیرا میدانید در زبان فارسی ف بواو و حتی ببا بدل میشود و افکار در زبان خراسان اوگار شده است چنانکه در افغانستان و تاجیکستان هم همین طور تلفظ میکنند.

پرسش : استاد، بعضی عقیده دارند این کلمه‌ی اجنه که در فارسی جمع کلمه‌ی جن می‌دانند درست نیست و جمع جنین است درین زمینه چه می‌فرمایید؟

پاسخ : اصل کلمه‌ای که در عربی بمعنی موجودی که در میان انسان و ارواح است هم جن است و هم جنی و هم جنه و مؤنث آن جنیة است در کتابهای عربی اجنه را جمع جن ضبط نکرده‌اند و جمع جنین آورده‌اند اما در برخی از کتابهای فارسی اجنه را جمع جن هم دانسته‌اند و درین که از قدیم در فارسی باین معنی استعمال شده حرفی نیست پس اگر غلط باشد غلطی است که سابقه‌ی قدیمی دارد و حالا دیگر خیلی رایج شده است.

پرسش : استاد این کلمه‌ی واله بمعنی سرگشته و بیخود آیا فارسی است و میتوان نسبت بآن را **والگی** گفت؟

پاسخ : خیر این کلمه عربی است و های آخر آن نه تنها ملفوظ بلکه غلیظ هم هست و تنه‌های غیر ملفوظ فارسی را در موقع جمع و نسبت میتوان بگاف بدل کرد و با کلمه‌ی واله نمیتوان این معامله را کرد و حالت واله بودن را والگی و جمع واله را والگان گفت متأسفانه در موارد دیگر نیز این اشتباه در کلمات عربی که آخر آنها دارند نمیکنند مثلاً در کلمه‌ی مثابه عربی که های آخر آن ملفوظ و حتی غلیظ است در موقع اضافه میگویند مثابه‌ی فلان در صورتیکه باید بگویند به مثابه **Masabehe** فلان و های آخر کلمه را بقاعده‌ی فارسی ببا بدل نکنند و بکلمه‌ی بعد نچسبانند.

اسرع وقت یا اوقات؟

بحث پیرامون: قاموس، قاموس اللغه، تصادم، سفارش،

مقام و بررسی يك بيت شعر

آیا ((تصادف)) مخصوص زبان فارسی است؟

پرسش: سؤال اول اینست که قاموس چه کلمه‌ایست و معنی آن چیست و چرا بکتاب لغت قاموس میگویند؟

پاسخ: قاموس کلمه‌ی عربیست از ماده‌ی قوس به معنی فرورفتن در آب و غوطه خوردن و قاموس به معنی وسط دریا و دریای پر آب و جایی در دریا که بتوان در آنجا درنگ کرد. اینکه بکتاب لغت قاموس میگویند از اینجهت است که فیروز آبادی دانشمند معروف ایران که خانواده‌اش از فیروز آباد فارس بوده‌اند و خودش در کازرون متولد شده و معاصر حافظ بوده است کتاب بسیار مهمی در لغت عرب نوشت که معروفترین کتاب درین زمینه شده و نام آنرا قاموس اللغه یعنی دریای لغت گذاشته و این کتاب از بس رواج داشته بهر کتاب لغتی هم قاموس گفته‌اند.

پرسش: اجازه بفرمایید بپرسم آیا اسرع اوقات باید گفت یا اسرع وقت؟

پاسخ: در فارسی وقتی که صفت تفضیلی می‌آورند هم میتوان اسم را مفرد آورد و هم میتوان جمع بست مثلا میتوان گفت بهترین کس و هم میتوان گفت بهترین کسان یا بهترین کتاب و بهترین کتابها بهمین جهت اساسا در فارسی هم اسرع اوقات درست است و هم اسرع وقت زیرا که ترجمه‌ی آنها میشود زودترین

اوقات و زودترین وقت ولی اسرع اوقات گفتن درست تر است زیرا که وقتی که میخواهند زودترین یا اسرع را انتخاب بکنند و بگویند زودترین وقتها یا زودترین اوقات در این اوقات متعدد انتخاب بکنند و با اصول منطقی نزدیک ترست که از میان چند چیز بهترین آنها و از میان چند وقت زودترین آنها را انتخاب بکنیم.

پرسش : استاد سؤال دیگری که من دارم اینست که در میان تصادم و تصادف

چه تفاوت هست و مورد استعمال هر يك از آنها کدامست ؟

پاسخ : تصادم از ماده صدم بمعنی راندن و دفع کردن و کوفتن و زدن است اما تصادف از ماده ی صدف بمعنی برگرداندن و رو برگرداندن است و در عربی تصادف نیاعده و این کلمه مخصوص زبان فارسیست و باید برگرداندن معنی بدهد بهمین جهت در فارسی هنگامی که دو چیز بهم برمیخورد و بهم کوفته میشود یعنی سخت بهم برمیخورد باید تصادم گفت مثل بهم خوردن دوسنگ یا دو اتومبیل و وقتی که دو نفر بهم میرسند و بهم بر نمیخورند و کوفته نمیشوند میتوان تصادف گفت پس بهم خوردن دو چیز تصادم است و بهم رسیدن دو نفر تصادف .

پرسش : استاد اجازه بدهید بپرسم سفارش چه کلمه ایست آیا بهترست بگوییم سفارش با ف یا سپارش با پ ؟

پاسخ : سفارش یا سپارش هر دو یک است و از فعل سفردن یا سپردن ساخته شده که اسم فعل آن هم سفارش میشود و عم سپارش و در فارسی يك نوع صفت مخصوص هست که برای چیزی که قابل یا سزاوار کاری باشد یا در آخر مصدر میآورند مثل دیدنی بمعنی قابل دیدن و سزاوار دیدن یا شنیدنی بمعنی قابل شنیدن و سزاوار شنیدن سفارش یا سپارش هم بمعنی قابل سفردن یا قابل سپردن است . ما در فارسی کلمات بسیاری داریم که هم با پ درست است و هم با ف مثل پیل و فیل و دلیل آن هم اینست که در خط پهلوی برای ی و ف يك حرف بیشتر نبوده که هم ممکن بوده است آنرا پ بخوانند و هم ف بخوانند اما

در فعل سپردن بیشتر با پ خوانده‌اند و سفردن با ف کمتر گفته‌اند ولی در عوض سفارش را بیشتر با ف خوانده‌اند و با پ کمتر. یعنی سفارش کمتر استعمال شده است و بهمین جهت سفارش و سفارشی بهتر است تا سپارش و سپارشی و این نکته را هم باید در نظر داشت که سفارشات یعنی سفارش فارسی را جمع عربی بستن درست نیست و حتماً باید سفارشها گفت مثل نگارشات و گزارشات که اینها هم غلط است و بطوریکه سابقاً گفته‌ام حتماً باید نگارشها و گزارشها گفت.^۱

پرسش: سؤال دیگر اینست که این شعر معروف:

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر
آری شود ولیک بخون جگر شود

چه معنی میدهد و در این شعر این کلمه را مقام باید خواند یا مقام؟

پاسخ: در قدیم که اطلاع درستی از علوم طبیعی نداشتند تصور میکردند سنگهای قیمتی مثل لعل و یاقوت و زمرد و زبرجد و عقیق و نظایر اینها در نتیجهی اثر آفتاب و ابر و باران و آسمان یعنی آثار جوی باین شکل درمیآیند یعنی ابر و باران و عوامل طبیعت آنها را تغییر میدهد چنانکه حافظ میفرماید:

لعلی از کان مروت بر نیامد سالهاست
تابش خورشید و سعی ابر و باران را چه شد

نوشته‌اند که سید جلال الدین عضد یزدی شاعر معروف قرن هشتم که اندک زمانی پس از حافظ آمده است در یزد در مکتب درس میخواند و یکی از وزرا بآنجا رفت و از استعداد او تعجب کرد و این قطعه را بدیده و فوراً ساخت و برای او خواند:

چار چیز است که گر جمع شود در دل سنگ

لعل و یاقوت شود سنگ بدان خارا بی
پاکی طینت و اصل گهر و استعداد

تربیت یافتن ازین فلک مینایی

با من این هر سه صفت هست ولی می باید

تربیت از تو که خورشید جهان آرا بی

(۱) لطفاً صفحه‌ی ۱۸ مراجعه فرمایید.

و مقصود از این شعر هم که گفته‌اند :

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر
 آری شود وليك بخون جگر شود
 اینست که میگویند سنگ در مقام صبر یعنی پس از مدتی دراز لعل میشود
 آری لعل میشود اما بخون جگر یعنی پس از رنج بردن بسیار لعل میشود و خون
 جگر را شاعر این جا بمناسبت رنگ سرخ لعل آورده است که لعل که در دل سنگ
 سرخ میشود خون جگر میخورد تا باین پایه میرسد اما کلمه‌ی مَقَام یا مَقَام هر دو
 درست است زیرا که در عربی بهر دو شکل آمده است و بمعنی اقامتگاه و جای
 ایستادن و درنگ کردنست و در فارسی هم میتوان بهر دو شکل خواند اما شکل
 رایج تر آن در فارسی مَقَام است و مَقَام کمتر گفته‌اند .

تطبیق اییاتی از رود کی و حافظ

بحث پیرامون: الام، حیلان، ایلام، مستند، مستند، شکر و ناز

صفات فاعلی

بررسی یکی از قطعات گلستان سعدی

پرسش: استاد اجازه بفرمایید در باره یك حکایت منظوم گلستان سعدی که گویا محتاج بتوضیح باشد سئوالی بکنم و آن حکایتی است که شعر اول آن اینست:

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند
که ای روشن گهر پیر خردمند

پاسخ: این حکایت مربوط است به داستان یعقوب و یوسف که یعقوب می خواست یوسف را جانشین خود بکند و برادرانش بر وحسد بردند و او را در چاهی انداختند و پیراهنش را خون آلود کردند و برای یعقوب بردند و گفتند گرگ او را دریده است و بهمین جهت این مثل در فارسی هست که گرگ دهن آلوده و یوسف زدریده می گویند یوسف را در شهر کنعان در چاه انداختند و گروهی که بنجات بمصر می رفتند در سر راه بآن چاه رسیدند و یوسف را از آن چاه آوردند و بمصر بردند و در آنجا فروختند و وی در آنجا ترقی کرد و عزیز مصر شد و پس از چندی که در فلسطین قحطی شده بود برادران یوسف برای آوردن خوراک بمصر رفتند پدرشان یعقوب از بس در فراق یوسف گریسته بود کور شده بود. یوسف برادران خود مهربانی کرد و کوچک تریشان

ابن یامین بود بپہانہای پیش خودنگاہداشت و پیراہن خود را برای پدر فرستاد و یعقوب چون آن پیراہن را بو کرد و بوی یوسف را شنید چشمش بیناشد این داستان را سعدی درین حکایت آورده و می گوید :

یکی برسید از آن گم کرده فرزند کہ ای روشن گھر پیر خردمند

مقصود از گم کرده فرزند یعقوب است کہ یوسف را گم کرده بود .

ز مصرش بوی پیراہن شنیدی چرا در چاہ کنعانش ندیدی

یعنی بوی پیراہن او را وقتی کہ در مصر بود شنیدی و بینا شدی وقتی کہ در چاہ کنعان اسیر بود ہی اسارت او نبردی :

بگفت احوال ما برق جهانست دمی پیدا و دیگر دم نہانست

یعقوب در جواب گفت حال ما مانند برق جہندہ است جہان این جا یعنی جہندہ برقی کہ گہی پیدا و گہی نہانست یعنی گہی می زند و گہی خاموشست .

گہی بر طارم اعلی نشینم گہی بر پشت پای خودنشینم

گہی بر طارم اعلی یعنی جای بلند باشکوه می نشینم و گہی ہم پشت پای خود نزدیک ترین چیزهای بخود را نمی بینم :

اگر درویش در حالی بماندی سردست از دو عالم برفشاندی

یعنی اگر درویش تغییر حالت نمی داد و خوب و بد برای او پیش نمی آمد سردست از دو عالم برمی فشاند یعنی بدو عالم راضی نبود و ہردو جہان را چیزی نمی شمرد .

پرسش : استاد اجازه فرمایید تلفظ درست این کلمہ را بپرسم آیا باید مستمند گفت یا مستمند ؟ (بفتح تاء یا سکون آن ؟)

پاسخ : البتہ مستمند بسکون تاء درستست زیرا کہ این کلمہ مر کبست از مست و پسوند مند مثل ہوشمند و دانشمند و مست بمعنی درماندہ و بیچارہ است و مستی ہم از آن ساخته شدہ است .

پرسش : من ہم سؤالی نظیر این دارم و آن اینست کہ این کلمہی عربی را معتمد باید تلفظ کرد یا معتمد ؟

(۱) در اینمورد قبلاً نیز بحث شدہ است لطفاً بدو صفحہی ۱۱۹۱۰ مراجعه فرمایید .

پاسخ : معتمد بکسر میم ماقبل آخر بمعنی اعتماد کننده است و معتمد بفتح آن بمعنی کسی که مورد اعتماد باشد و البته در فارسی این مورد دوم بکار می رود و معتمد محل باید گفت نه معتمد محل .

پرسش : استاد یکی از دوستان خواهش کرده است در باره ی نام قدیم خوزستان سئوالی بکنم بعضی ها الام با الف و لام و برخی عیلام با عین و یا و برخی هم ایلام با الف و یا می نویسند کدامیک را ترجیح می دهید ؟

پاسخ : اسم این کلمه اصلاً در تورات آمده و پیش از آنکه تمدن قدیم این ناحیه را کشف بکنند از شرحی که در تورات آمده است در باره ی آن خبر داشتیم در زبان عبری این کلمه عیلام با عین و یا نوشته شده و ممکن است با الف و یا هم نوشت زیرا تلفظ عین در همه ی زبانها نیست و الام تلفظ همان کلمه در زبانهای اروپاییست که عین ندارند چون این گونه اسامی را در ایران مستقیماً از تورات گرفته اند بهترست همان عیلام را که از قدیم گفته اند ترجیح بدهیم چنانکه مثلاً نام سرزمین فلسطین را که اروپاییان پالستین تلفظ می کنند ما مستقیماً از عبری و از تورات گرفته ایم و فلسطین می گوئیم .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید در باره ی يك کلمه سئوالی بکنم و آن کلمه ی شکوفاست که بعضی درست نمی دانند درین باب چه می فرمایید .

پاسخ : نمی دانم چرا درست نیست این کلمه از فعل شکوفتن گرفته شده که مخفف آن شکفتن است چنانکه کلمه ی شکوفه را هم از همان ریشه ساخته اند و شکوفتن یا شکفتن بمعنی باز شدن و آشاده شدن و در ضمن بمعنی خندان شدن و لبخند زدن است و شکوفا در ضمن کامران و کامیاب و کامکار هم معنی میدهد همانطور که از فعل فریفتن فریبا و از فعل شیفتن شیوا ساخته اند از فعل شکوفتن هم شکوفا درست کرده اند و کاملاً مطابق قاعده است و هیچ اشکالی ندارد و این از جمله ی صفات فاعلی است

پرسش : استادمی خواستم تمنی کنم باز معنی يك شعر حافظ را روشن بفرمایید

و آن این شعرست که می فرماید :

خیز تا خاطر بدان ترك سمرقندی دهیم

کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی

جوی مولیان چه معنی می دهد؟

پاسخ : این شعر اشاره است به آن داستان معروف رود کی که پادشاه سامانی مدتی از پای تخت خود دور شده بود و درباریان از دوری از خانمان خود دلگیر شده بودند و از رود کی خواستند که شاه را تحریک کند بپایتخت برگردد رود کی قصیده‌ای ساخت و برای شاه خواند و چنان در او اثر کرد که تا آنرا شنید فوراً رهسپار بخارا پای تخت خود شد مطلع این قصیده‌ی رود کی این بوده است :

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی

جوی مولیان گردشگاه با صفایی در بیرون شهر بخارا پای تخت سامانیان بوده که هنوز بهمین اسم هست و سامانیان در آنجا باغ و کاخ مجللی داشته‌اند این که حافظ « ترك سمرقندی » می گوید بواسطه‌ی آنست که در زمان حافظ شهر سمرقند یکی از مراکز سکنا‌ی ترکان بوده و آنها بزبایی مشهور بوده‌اند و ترك سمرقندی هم یعنی زیبا چهره و زیبا رو چون سمرقند نزدیکترین شهر ماوراءالنهر ببخارا است و این داستان رود کی هم مربوط بدوری از بخارا و دل‌بستگی بآن شهرست حافظ بیاد آن افتاده و این که می گوید از نسیمش بوی جوی مولیان آید همی اشاره بهمان مصرع دوم قصیده‌ی رود کیست که گفته است :

بوی جوی مولیان آید همی ، زیرا که درباریان پادشاه سامانی همه آرزوی

برگشتن ببخارا و دیدن جوی مولیان و استشمام بوی خوش گل‌های آنرا داشته‌اند

این قصیده‌ی رود کی و داستانی که درباره‌ی آن هست همیشه در میان شعرای ایران

بسیار معروف بوده است

« ارسی » و معانی آن

بحث درباره‌ی: خان و خانم - بیگ و بیگم - شیخ و شیخم و نظایر اینها
آیا « باء زینت » مفهوم دارد؟

شرح « نورسته » و توجیه يك بيت دشوار از گلستان سعدی

پرسش: سؤال اول من در باره‌ی این کلمه‌ی اُرسی است که گاهی بجای
کفش استعمال می‌کنند گویا این کلمه در فرهنگها نیست بفرمایید اصل آن چیست
و چه معنی می‌دهد؟

پاسخ: این کلمه اصلاً بمعنی « روسی » است زیرا که در قدیم از زمان
صفویه که رابطه‌ای در میان ایرانیان و روسها برقرار شده تا مدتی بروسها اُرس
می‌گفتند و صفت اُرسی را از آن ساخته‌اند و این کلمه را در دو مورد استعمال
می‌کنند یکی درباره‌ی کفش پاشنه‌دار که از راه روسیه از اروپا بایران آمده‌است
و یکی در مورد يك قسم دری که سابقاً در ایران معمول بود و حالا هم گاهی در
ساختمانهای قدیم دیده می‌شود و آن این بود که در سراسر دهانه‌ی اطاق در میان
دو دیوار اطاق چهارچوب بزرگی کار می‌گذاشتند و در میان این چهارچوب گاهی
يك در و بیشتر سه در و پنج در بود و این درها از چپ و راست باز نمی‌شد و از بالا و
پایین باز می‌شد باین ترتیب که در بالای در قفس بزرگی باندازه‌ی همان در ساخته
بودند که از دو طرف شیشه داشت و میان آن خالی بود و در را در میان دو لبه از چوب
کار گذاشته بودند بطوریکه می‌توانستند با فشار آنرا در آن قفسه بالا ببرند و يك

ویک بند و گیره‌ی فلزی بود که هر وقت در را بالا می‌بردند در زیر آن را می‌بستند و در موقعی که باید در باز بماند روی آن بند می‌ایستاد و هر وقت می‌خواستند در را ببندند آن بند را باز می‌کردند و در را پایین می‌کشیدند این نوع در را که در اطاقهای بزرگ کار می‌گذاشتند در اُرسی می‌گفتند زیرا که مبتکر آن روس‌ها بوده‌اند و از روسیه بقفقاز رفته و از آنجا بایران آمده است حسن این درها این بود که همه‌ی آن شیشه‌ی درشت و در بالای آن با شیشه‌های رنگی اشکال و تصاویر شاخ و برگ و گل و حتی مرغ‌ها و جانور‌ها را درست می‌کردند و این هنر جالبی بود که متأسفانه از میان رفت و چنانکه گفتیم نمونه‌های آن هنوز در برخی از ساختمانهای قدیم دیده می‌شود.

پرسش : استاد اجازه می‌فرمایید منم سؤال خود را بکنم و آن درباره‌ی این کلمات خان و خانم و بیگ و بیگم است که می‌گویند میمی که در آخر خانم و بیگم آمده علامت تانیث است آیا این مطلب درست است ؟

پاسخ : نه خیر متأسفانه درست نیست این میم علامت تانیث نیست بلکه ضمیر اول شخص یا ضمیر متکلم در زبان ترکیست که « من » معنی می‌دهد خان و بیگ هر دو کلمه‌ی ترکیست و خان ، سر کرده و امیر و بیگ هم سر و سر کرده معنی می‌دهد خانم یعنی خان من و بیگ یعنی بیگ من و چون در ترکی این دو کلمه را هم برای مرد و هم برای زن استعمال می‌کرده‌اند در موقع خطاب خانم یعنی خان من و بیگم یعنی بیگ من می‌گفته‌اند اما در ایران معمول شده است که خان را برای مرد و خانم را برای زن و بیگ را برای مرد و بیگم را برای زن بکار برده‌اند اما چنانکه گفتم این میم علامت تانیث نیست چنانکه مخصوصاً در دوره‌ی تیموریان در ایران این میم ترکی را بهمین حالت ضمیر بکلمات عربی و فارسی هم می‌چسبانده‌اند و شیخم می‌گفته‌اند بمعنی شیخ من سلطانم می‌گفته‌اند بمعنی سلطان من و میرم می‌گفته‌اند بمعنی میر من و در کتابهای آن زمان مکرر باین (۱) - قبلاً نیز در این باره بحث شده است . لطفاً بصفحه‌ی ۱۲۰ مراجعه فرمایید.

کلمات در موقع احترام برمی خوریم مثلاً یکی از اعیان دربار تیموری امیر سهیلی بوده که باو شیخم سهیلی می گفته اند و بعضی از اعیان لقب میرم داده اند و لقب سلطانم را هم دربارهی بعضی از زنان پادشاهان و شاهزادگان بکار برده اند .

پرسش : سؤال دیگر من دربارهی این کلمه است که آیا باید این را نورسته خوانده یا نورسته ؟ مثلاً در ترکیبات (گیاه نورسته) (حوان نورسته) امثال آنها .

پاسخ : البته باید نورسته (بضم راء) خواند زیرا که این کلمه از فعل رستن بمعنی رویدن ساخته شده و نورسته یعنی تازه رویده و تازه سبز شده اگر نورسته بخوانیم از فعل رستن بمعنی رها شدن باید باشد و تازه رها شده معنی می دهد ولی چنین کلمه ای در فارسی نیست و هر جا هست نورسته است زیرا که این صفت را دربارهی گل و گیاه می آورند شعر خیلی خوبی بیادم آمد و تفصیل آن اینست که بدیع الزمان میرزا پسر حسین بایقرا آخرین پادشاه تیموری ایران در هرات که از ازبکان شکست خورد و بدربار شاه اسماعیل پناه برد با او بتبریز رفت و وقتی سلطان سلیم آل عثمان بتبریز آمد او را با خود باستانبول برد و در آنجا از طاعون درگذشت پسر جوانی داشت که در جنگ با ازبکان کشته شد و وقتی که خبر کشته شدن او پدرش رسید این شعر را در مرثیه ی او گفت :

وزیدی ای صبا برهم زدی گل‌های رعنا را

ربودی زان میان شاخ گل نورسته ما را

و در این شعر اشاره بفتنهی ازبکان در خراسان و از میان رفتن پسر خود درین واقعه کرده است .

پرسش : استاد محترم . نامه ای رسیده که ضمن آن دو سؤال کرده اند

سؤال اول اینست که در کتاب براهین المعجم لسان الملك سپهر نوشته شده است که بای زائد یا زینت در اول کلماتی مانند بگذار و بگذاشت چنانچه بر حسب ضرورت حرف مابعد باسا کن باشد مضموم خواندن با غلط است زیرا حرف ماقبل

تابع حرف مابعد نباید باشد و بای زینت هم مکسور است آیا این مطلب درست است یا نه ؟

پاسخ: اشکالی که من دارم اینست که بیخود اسم این بارابای زینت گذاشته اند زینت چه معنی دارد و هیچ حرف و کلمه‌ای در هیچ زبانی برای زینت نیست این با که در اول فعل امر یا فعل نهی می آید برای اینست که بعضی از افعال امر در فارسی کوتاهست و گاهی يك حرکت بیشتر ندارد مثل آ از آمدن و آر از آوردن و بر از بردن و رو از رفتن و کن از کردن برای اینکه تلفظ آسان تر بشود این بار در اول آنها می افزایند و آرایبا و آردا بیار و بررا ببر و رورا برو و کنرا بکن می گویند و این برای آنست که کلمه درازتر بشود و تلفظ آن آسان تر باشد و اگر بخواهیم اصطلاحی برای آن وضع بکنیم بهتر اینست که بجای بای زینت که هیچ معنی ندارد بای تطویل بگوییم اما این که چرا در مواردی مثل بگذار بجای اینکه بار کسره بدهند ضمه می دهند و بگذار می گویند نه بگذار برای اینست که خواسته اند کلمه را کوتاه تر بکنند و حرکت حرف بعد از بار که ضمه باشد بحرف بای اول کلمه داده اند و بجای بگذار بگذار گفته اند چنانکه بجای برو برو می گویند اما این قاعده کلی نیست و بسته به تلفظ‌های مختلف است چنانکه بعضی ها هم بجای بگذار بگذار و بجای برو برو می گویند و این گونه تلفظ‌های معمول را نمی توان غلط دانست چنانکه گفتم این با در زبان ادبی در اول فعل نهی آمده است و بجای نگذار بگذار و بجای مکن بمکن مکرر بیشتر در شعر و گاهی هم در نثر آمده است و حتی در اول فعل نهی هم آمده است مثل نه نماند و نبگذار که متأسفانه بعضی غلط می نویسند و غلط می خوانند و باراً پس از نون نفی می آورند که درست نیست و نماند و نبگذار خوانده اند و چاپ کرده اند و این درست نیست .

پرسش: سؤال دومی که درین نامه هست در باره یك شعر از گلستان

۱ - قبلاً نیز در اینبار بحث شده لطفاً بصفحات ۱۴۷ و ۱۷۶ مراجعه فرمایید.

۲ - هرگز آن دل بنمیرد که تو جاش باشی - نیکبخت آنکه تو در هر دو جهانش

(سعدی)

باشی

سعدیست که در اواخر گلستان پس ازین دو شعر معروف :

وامش مده آنکه بی نماز است
ور خود دهنش ز فاقه باز است
کو فرض خدا نمی گزارد
از قرض تو نیز غم ندارد
این شعر آمده است :

امروز دو مرده پیش گیر دمر کن فردا گوید تری ازین جابر کن
بعضی این شعر آخر را از زبان محلی شیراز می دانند بفرمایید معنی این
شعر چیست ؟

پاسخ : در شعر اول می گوید :

وامش مده آنکه بی نماز است
ور خود دهنش ز فاقه باز است
یعنی بکسی که نماز نمی خواند و مرد متدینی نیست وام مده اگر هم دهانش
از شدت فاقه یعنی فقر و تنگ دستی باز باشد یا بمنتهی درجه تهی دست باشد
کو فرض خدا نمی گزارد
از قرض تو نیز غم ندارد
یعنی آن مردی که نماز نمی خواند و متدین نیست فرض خدا را که حکم
خدایست و برو واجب است که نماز باشد ادا نمی کند و درین صورت از قرض تو
غم ندارد یعنی باک ندارد و کسی که فرض خدا را ادا نمی کند قرض ترا هم
نخواهد داد .

درین جا سعدی يك صفت از صنایع بدیع را آورده یعنی فرض و قرض که در
میان آنها تنهاف و قاف تغییر می کند و بقیه ی کلمه يك طور نوشته می شود و این
صفت را در علم بدیع جناس الخط می گویند که در خط يك طور نوشته می شود و
فقط نقطه ها با هم تفاوت دارند اما کلمه ی گزار درین جا با زاست نه با ذال و می گزارد
یعنی ادا می کند شعر آخر گفته است :

امروز دو مرده پیش گیر دمر کن فردا گوید تری ازین جابر کن
این شعر بزبان محلی شیراز است بهمین زبان دری یعنی زبان ادبی خودمانست
مرکن در لغت عرب بمعنی تفرار بسیار بزرگ است و کلمه ی پیش را باید پیش

خواند در قدیم زیر پ يك نقطه بیشتر نمی گذاشتند و پیش را بیش می نوشتند و این شعر را باید این طور خواند :

امروز دو مرده پیش دارد مر کن فردا گوید تربی ازین جا بر کن

یعنی امروز مر کن و تغار بزرگی را دو مرده یعنی با اندازه ای که دو مرد برای این کار لازم باشد در پیش خود می گذارد و فردا می گوید بیایک قرب ازین جا بکن مقصود اینست که امروز کار خیلی دشواری را که آوردن تغار بزرگی است و دو مرد باید آنرا بردارند می کند و فردا کار بسیار بی زحمت و کوچکی را که کندن ترب از زمین باشد بشمار رجوع می کند .

رئیس جمهوری یا جمهور؟

تلفظ درست کلمات: دژم، دژخیم، راه آهن و محل استعمال صلاحتی و صلاحتی

توضیح ایران ادبی یک شعر

وضع اسم اول در مرکبهای اضافی، تطابق اعداد با معدود آنها و املا
درست «مسئله» و نظایر آنها

پرسش: استاد سؤال اول بنده اینست که آیا کلمه‌ی دژخیم درستست یا دژخیم

پاسخ: اصل کلمه دژخیم است دیگر کلمات نظیر آنهم مثل دژم یعنی

دژم باضم اول صحیح است ولی در راه‌جهای کنونی دژم و دژم میخوانند.

پرسش: استاد اجازه بفرمایید بپرسم آیا کلمه‌ی مسئله را باید مسأله نوشت

و روی الف همزه گذاشت و جرأت را بهمین شکل نوشت و روی الف آن همزه گذاشت

یا آنکه بهتر است الف همزه را همانطور که در اول و وسط کلمه مینویسند بنویسند

چون در این مورد اختلافست و می‌خواستم عقیده‌ی استاد را بپرسم.

پاسخ: در خط عربی ترجیح می‌دهند همانطور که گفتید الف بنویسند و

روی آن همزه بگذارند اما در فارسی از قدیم همه جا رعایت این اصل را نکرده‌اند

و مثلاً همه مسئله را مثل مسیله نوشته‌اند و همزه را در وسط کلمه جا داده‌اند و کلمه‌ی

جرأت را بهمین نحو نوشته‌اند و روی الف همزه گذاشته‌اند و دلیل آنکه رعایت این

اصل را همه جا نکرده‌اند اینست که در فارسی بیشتر همزه‌های عربی را یا تلفظ

میکند مثل مایل که مائل نمیگویند و فایده که فائدر نمیگویند و بهمین جهت در

۱- صفحه‌ی ۷۸ نیز توجه فرمایید.

قدیم معمول بوده که مثلاً در کلمه‌ی فایده ، هم نقطه‌ی یارا در زیر می نوشتند و هم همزه را در بالا برای اینکه هم بشود فائده خواند و هم فایده بخوانند .

پرسش : استاد در بعضی القاب و ترکیبات زبان عربی این اشکال هست که آیا باید آخر کلمه‌ی اول را مضموم تلفظ کرد یا مکسور مثلاً آیا باید عضد الدوله گفت یا عضد الدوله یا ناصر الدین باید گفت یا ناصر الدین ؟

پاسخ : در عربی بمقتضای وضع کلمه‌ی اول ، گاهی آن را فتحه می دهند گاهی کسره و گاهی ضمه ولی در فارسی از قدیم رعایت این قاعده‌ی نحو عربی را نکرده اند و همیشه کلمه‌ی اول را مضموم خوانده اند مثل سیف الدوله و امین السلطان و کمال الدین همین طور ترکیب‌های عربی را بهمین صورت تلفظ کرده اند مثل ابوالقاسم و ابوالحسن در ترکیبات دیگر همین اصل را رعایت کرده اند مثل فوق العاده و سهل الوصول .

پرسش : استاد در ضمن بفرمایید درین دو ترکیب نظام وظیفه درستست یا نظام وظیفه و راه آهن هستست یا راه آهن ؟

پاسخ : البته باید نظام وظیفه و راه آهن (بصورت مضاف و مضاف الیه فارسی) گفت زیرا که قاعده‌ی اضافه در فارسی اینست که مضاف را کسره میدهند مثل کتاب امانتی و خانه‌ی خریداری ، برخلاف عربی که این کسره ، بمضاف الیه تعلق میگیرد .

پرسش : استاد بفرمایید آیا رئیس جمهوری درست است یا رئیس جمهور ؟

پاسخ : حتماً رئیس جمهوری زیر اجمه‌ور در عربی بمعنی همه‌ی مردم است و برای حکومتی که همه‌ی مردم در انتخاب آن شرکت می کنند باید جمهوری گفت یعنی منسوب به جمهور مردم وقتی رئیس جمهور بگویند یعنی کسی که بر همه‌ی مردم ریاست می کند در صورتی که رئیس جمهوری یعنی رئیس حکومتی که جمهور مردم بآن رای داده اند .

پرسش : استاد تمنی دارم بفرمایید آیا سلامت درست است یا سلامتی ؟

پاسخ : هر چند که کلمه‌ی سلامتی خیلی سرزبانها هست و همه‌می گویند سلامتی

شما چطورست اما ترجیح دارد که همان مصدر عربی یعنی سلامت را بکار بریم گویا مقصودشان از سلامتی حالت سالم بودن و حالت سلامت بودن است چنانکه راحتی را هم در مقابل راحت بمعنی حالت راحت بودن استعمال کرده‌اند اما حالا این دو کلمه‌ی سلامتی و راحتی چنان جای خود را در زبان فارسی باز کرده‌اند که در حرف زدن نمی‌توان ایراد گرفت مخصوصاً در مورد کلمه‌ی راحتی^۱ که برای پاپوش و کفش که در خانه می‌پوشند تا پا راحت باشد و فارسی درست آن سرپایی است و کسانی که اصرار دارند راحتی یا سرپایی گویند و کلمه‌ی پانتوفل فرانسسه را بکار ببرند راستی باید بآنها ایراد گرفت.

پرسش : آیا این ترکیبات چند نفر معلمان و چند تن وزیران را استاد درست می‌دانند؟

پاسخ : نه خیر حتماً غلط است زیرا در فارسی همیشه بعد از عدد اسم را مفرد می‌آورند می‌گویند ده جفت کفش و کسی ده جفت کفشها نمی‌گوید یا می‌گویند چهار سیب سرخ و کسی چهار سیب‌های سرخ نمی‌گوید بهمین جهت باید گفت چند نفر معلم و چند تن وزیر مگر اینکه بخواهیم از میان چند معلم و چند وزیر يك نفر را انتخاب بکنیم در آن مورد باید گفت چند نفر از معلمان و چند تن از وزیران و حتماً حرف از را باید آورد و اگر از را نیاورند غلط است.

پرسش : اسناد اجازه بفرمایید درباره‌ی يك شعر هم سئوالی بکنم و آن این شعر معروفست :

من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم

حیف باشد که تو یار من و من یار تو باشم

بنظر میرسد در مصرع دوم برای دو فاعل با دو فعل جدا گانه ، يك فعل ذکر کرده‌اند آیا این درستست ؟

پاسخ : البته درست نیست زیرا که در مصرع دوم حیف باشد که تو یار من و من یار تو باشم شاعر می‌بایست دو فعل آورده باشد و گفته باشد تو یار من باشی و من

۱ - قبلاً نیز در اینباره بحث شده است لطفاً بصحیفی ۱۷۵ مراجعه فرمایید.

یار تو باشم زیرا که اگر فعل اول را نیاورند و دو فاعل را بیک فعل عطف بکنند نتیجه این میشود که تو یار من باشم و من یار تو باشم هر چند که این تصرفی که من می‌خواهم بکنم شعر را خراب خواهد کرد ولی برای این که مطلب روشن تر بشود باید گفت :

من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم

حیف باشد تو ز من باشی و من یار تو باشم

لیلی یا لیلا؟

بحث درباره‌ی: کشتی باده، آمار، اوباش و مرادف فارسی مترجم
دچار یا دوچار؟

آیا ضمیر مشترك « خود » قابل اتصال با ضمائر دیگر است ؟
پرسش : سؤال اول من اینست که این اسم را لیلی باید گفت یا لیلا ؟
پاسخ : در عربی با یا می‌نویسند و با الف می‌خوانند مثل عیسی و موسی و
مصطفی و مرتضی و مجتبی اما در فارسی بیشتر با یا تلفظ می‌کنند مثلاً اسم کتابهایی
را که داستان لیلی در آنها آمده همه لیلی و مجنون می‌گویند و حتی شاعران
بضرورت وزن عیسی را هم عیسی با یا آورده‌اند و در شعر مکرر عیسی مریم
آمده که اگر عیسی مریم بخوانیم وزن شعر خراب می‌شود و همین موسی پیغمبر
که موسای پیغمبر وزن شعر را خراب می‌کند و بعقیده‌ی من بهتر اینست که در
فارسی لیلی گفت نه لیلا و ازین گونه اسامی هست که مادر فارسی حرکت آنها
را تغییر داده‌ایم مثل اسدالله که مردم اسدالله می‌گویند و حسین که مردم حسین
تلفظ می‌کنند و عذرا که مردم عذرا می‌گویند در خیلی از زبانها اسامی خاص را
همان طور که در زبان اصلی بوده است تلفظ نمی‌کنند .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید درباره‌ی املا‌ی کلمه‌ی قفسی سؤال‌ی بکنم
در بعضی از کتابها دیده‌ام آنرا با صاد می‌نویسند در صورتی که معمولاً با سین

می نویسیم کدام درست است ؟^۱

پاسخ : اصل این کلمه عربیست و صادست و اصلاً بمعنی چیز شبکه دار و مشبک است اما در فارسی بیشتر با سین نوشته اند و این ضرر ندارد زیرا در خیلی از زبانها مجازست که املائی کلمه‌ای را تغییر می دهند و عربها خودشان این کار را کرده اند مثلاً **شکر** را از فارسی گرفته اند و **سکر** می گویند یعنی شین را بسین بدل کرده اند یا **کوفته** ی فارسی را **کفته** می گویند و **شوربای** فارسی را **سُر به** تلفظ می کنند و این گونه تصرفات در همه ی زبانها هست و بسته بعادت اهل هر زبان نیست .

پرسش : استاد آیا کلمه ی **کشتی** بجز همین معنی معمولی وسیله ی حمل و نقل دریایی معنی دیگر هم دارد مثلاً حافظ گفته است **کشتی باده** بیاور که مرا بی رخ دوست - کشت هر گوشه ی چشم از غم دل دریایی درین جا « کشتی » چه معنی می دهد ؟

پاسخ : اتفاقاً در فرهنگها برای کلمه ی کشتی سه معنی دیگر هم آورده اند و نوشته اند **خوان و طبق و کاسه ی درویشان و پیاله شراب خوری** که بشکل زورق باشد پیداست بطبعی که بشکل کشتی می ساخته اند کشتی گفته اند و مقصود از کاسه ی درویشان هم همان چیز است که حالا **کشکول** می گویند و آن هم بشکل کشتی است و درین صورت هر ظرفی که بشکل کشتی بسازند می توان بآن کشتی گفت و مقصود از کشتی باده هم همین است .

پرسش : استاد بفرمایید این کلمه ی **اوباش** مفرد است یا جمع و اصلاً عربیست یا فارسی و آیا **اوباشها** جمع **اوباش** درستست ؟

پاسخ : **اوباش** اصلاً عربیست و **بش** بمعنی مردم از هر جنس مردم فرومایه و در این صورت جمع است و **اوباشها** گفتن درست نیست مثل **ارباب** که جمع **رب** است و هر چند که گاهی در کتابها **اربابان** نوشته اند و بهتر این اینست که جمع **نبندیم** و

۱ - در اینمورد قبلاً بطور اختصار بحث شده است لطفاً بصفحه ی ۱۴۹ مراجعه فرمایید.

این را بصورت اسم جمع استعمال کنیم .

پرسش : استاد آیا کلمه‌ی آمار فارسیست و جمع است یا مفرد مثلا می‌توان آمارها گفت ؟

پاسخ : این کلمه فارسیست و در زبان پهلوی هم استعمال شده و در دوره‌ی ساسانی آمار گر بکسی که ممیزی املاک را می‌کرد و مبلغ مالیات را معین می‌کرد می‌گفتند و حتی این کلمه بشکل اداره هم استعمال شده و از همان ریشه‌ی شمار و شماره است و در این صورت مفردست و میتوان جمع بست و آمارها گفت .

پرسش : استاد آیا بعقیده‌ی حضرت تعالی در زبان ادبی می‌توان ضمیر متصل را بکلمه‌ای که ضمیر مشترك است چسباند و خودم و خودت و خودمان و خودتان و خودشان گفت ؟

پاسخ : خیر ، در زبان ادبی جایز نیست و این منحصر بزبان محاوره است در زبان ادبی من خود و تو خود و او خود و ما خود و شما خود و ایشان خود گفته‌اند بعدها معمول شده است که در تکلم گفته‌اند خود من خود تو خود او خود ما خود شما خود ایشان و بعد خودم و خودت و خودش و خودمان و خودتان و خودشان تنها در محاوره معمول شده است و در ادبیات سابقه ندارد برای خود من و خودم و خودت و خودت و خود او و خودش هم در ادبیات خویشتن را اثر جمیع داده‌اند مثلا گفته‌اند خویشتن را رهاندم یا خویشتن را رهاندی یا خویشتن را رهاند و حتی در جمع خویشتن را رهاندیم و خویشتن را رهاندید و خویشتن را رهاندند نیز گفته‌اند .

پرسش : استاد سؤال دیگری که من دارم اینست که آیا کلمه‌ی نویسنده را می‌توان در دو مورد استعمال کرد یکی در مورد کسانی که آثار ادبی دارند و دیگری در مورد کسی که نامه‌ی یا لایحه‌ای می‌نویسد ؟

پاسخ : البته اگر می‌شد دو کلمه درین دو مورد استعمال کنیم خیلی بهتر می‌شد ولی متأسفانه در فارسی نویسنده لغت عامیست هم برای کسی که مثل سعدی گلستان بنویسند و هم برای کسی که در پیاده رو کنار پست‌خانه از قول بیسوادان نامه

بنویسد و عجاله چاره جزین نیست که این کلمه را در هر دو مورد بکار ببریم اخیراً معمول شده است که نگارنده را بجای نویسنده ی آثار ادبی بکار می برند اما باید متوجه بود که اصل معنی نگاشتن و نگاریدن نوشتن نیست و معنی حقیقی آن نقاشی کردنست و نگارخانه و نگارستان یعنی جای نقاشی و نگارگر بمعنی نقاش آمده است شاید چون خط هم یک نوع از نقاشیست بتوان نگارنده را بجای نویسنده استعمال کرد اما چون در فارسی کلمه ی دیگری برای نقاشی نداریم بهتر اینست که نگارنده را بهمان معنی نقاش استعمال کنیم .

پرسش : استاد حالا که این نکته را فرمودید یادم افتاد بپرسم برای کلمه مترجم در فارسی چه داریم ؟^۱

پاسخ : فارسی مترجم گزارنده است با زا چون باز بجز ادا کردن و بجا آوردن مثل گزاردن وام و گزاردن نماز دو معنی دیگر دارد یکی تعبیر کردن خواب که تعبیر را گزارش و معبر را گزارنده گفته اند و یکی هم ترجمه کردن و نقل کردن از زبانی به زبان دیگر و گزارنده باز بمعنی مترجم هم هست چنانکه فردوسی در شاهنامه در جایی که گفتگو از ترجمه ی کليلة و دمنه بتوسط رود کی از زبان پهلوی بزبان دری یعنی زبان ادبی امروزی کند می گوید :

گزارنده را پیش بنشانند همه نامه بر رود کی خواندند

یعنی مترجم را نشانند و نامه ای را که بزبان پهلوی بود برای رود کی خواندند پرسش : یکی از شنوندگان رادیو ایران پرسیده است آیا دچار را آیا با واو باید نوشت و یا بی واو ؟

پاسخ : دو چار بی واو غلطست و از قدیم همیشه آنرا باواو نوشته اند ریشه ی این کلمه معلوم نیست بعضی احتمال میدهند از دو و چار مخفف چهار ساخته شده باشد ولی این احتمال بسیار ضعیف است بعضی گفته اند دو چار یعنی مرد در میان دو و چهار ولی این کلمه معنی مرد و مشکوک ندارد بلکه بمعنی گرفتارست و دلیل ندارد که از دو و چهار ساخته باشند و اگر این طور بود دو چهار هم می گفتند چه شده است که همیشه دو چار گفته اند ؟

۱ - قبلا در باده ی تلفظ درست این کلمه ، بحث شده است لطفاً بصفحه ی ۱۳۷ مراجعه فرمایید

لولی یعنی چه ؟

بحث درباره‌ی : اناث و ذکوره ، پهرهن ، هوی ، پیوست ، غروس و تر غروس
آیا نور مهتاب یا ماهتاب صحیح است ؟

املا‌ی درست «خرسند» ، تأیید و توضیح درباره‌ی «امید» و نظایر این کلمات
پرسش : سؤال کرده اند که آیا کلمه‌ی امید را شعرا در شعر هم مشدد و
هم بی تشدید می‌آورند مثلاً شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی در یک غزل می‌فرماید :

چه خوش باشد دل امیدواری که امید دل و جانش تو باشی

و در غزل دیگر بدون تشدید فرموده :

ای امید جان عنایت از عراقی و امگیر

چاره سازانرا که از تو نیستش یک دم گزیر

کدام صحیح تر است ؟

پاسخ : اصل کلمه‌ی امید با الف واو بوده و امیدمخفف آنست و چون در
اصل امید بوده مخفف آن باید امید باشد مثل افتادن که در اصل اوفتادن بوده
و بهترین دلیل که امید تشدید ندارد این است که نفی آن نا امید و نومید است
اما در شعر جایزست که هر وقت وزن شعر شاعر را مجبور میکند میتواند کلمه‌ی
بی تشدید را تشدید بدهد چنانکه رودکی که یکی از بنیان گذاران شعر امروزی
ماست درین شعر خزوه بجای او تشدید داده و گفته است :

خزْ بجای ملحم و خرگاه بدل باغ و بوستان آمد

و درین شعر دیگر زر را تشدید داده و گفته است :

زر بر آتش کجا بخواهی پالود چو شد لیکن زغم نجوشد چندان
ازین گونه تشدیدها در شعر بسیار آورده‌اند که تنها سبب آن رعایت وزن
شعر بوده است و میتوان گفت که در فارسی ما کلمه‌ی مشدد نداریم مگر در موقع
ضرورت شعری .

پرسش : سؤال دیگر این است که درین مصرع :

اسد محکم قدرت سیلاب را کم میکند (مسلم است که کلمه‌ی « سد » باید
مشدد باشد ولی در بعضی اشعار و جملات که تشدید لزومی ندارد بعضی‌ها تشدید
بخارمی برند مثل این جمله در « اثر شکسته شدن هزاران نفر از بین رفتند »
آیا کدام صحیح است ؟

پاسخ : اصل کلمه‌ی سد در عربی تشدید دارد و بهتر این است که همه جامشدد
گفته بشود مثل مد و ضد که همه را باید با تشدید خواند .

پرسش : سؤال آخر این نامه این است که آیا کلمه‌ی تأیید با الفی که
روی آن همزه بگذارند و دو یا بعد از آن بنویسند درست است یا اینکه روی الف
همزه نگذارند و بعد همزه و یا بنویسند و یا اینکه الف بی همزه و دو یا بنویسند
کدام درست است ؟

پاسخ : البته باید ت و الف نوشت و روی الف همزه گذاشت و بعد دو یا و
دال نوشت (تأیید) زیرا که در عربی همین طور مینویسند و اگر همزه را بیا
بچسباندند درست نیست زیرا که در اصل عربی دو یا پشت سرهم قرار دارد و اگر
روی الف همزه نگذارند تأیید (بروزن ناهید) خوانده میشود در صورتیکه باید
تأیید (از باب تفعیل) تلفظ کرد .

پرسش : استاد : آیا کلمه‌ی اناث با کسر همزه درست است یا اناث بضم
آن و اصولاً بجای این کلمات سنگین چه کلمات فارسی را باید بکار بریم ؟

پاسخ : اصل کلمه در عربی اناث جمع انثی بمعنی ماده است و درین صورت
اناث درست نیست و در هر صورت چنانکه گفتید اصولاً لزومی ندارد که ما این

کلمات ذکور و اناث را در فارسی بکار ببریم تا در تلفظ آنها در بمانیم اگر در مورد انسانست که چرا مردوزن نگوئیم و بگوئیم ذکور و اناث و اگر در مورد حیوانات است میتوان نر و ماده یا نرینه و مادینه گفت و دیگر احتیاجی بذکور و اناث نیست و بهتر است این گونه کلمات زاید را ترك بکنیم.

پرسش: استاد بنده سؤال دیگری دارم و آن اینست که در بعضی نامه های اداری می نویسند پیوست و یا پیوسته آیا اصولاً درست است و بکدام شکل درست است؟
پاسخ: اصولاً من در بکار بردن این کلمه عیبی نمی بینم زیرا که پیوست از فعل پیوستن بمعنی ضمیمه کردن است مثل گذشتن از گذشتن و پرداخت از پرداختن و گرفت از گرفتن اما اینکه بچه صورت بکار ببریم بسته بجای این کلمه در جمله است اگر بخواهیم بگوئیم نامه ی ضمیمه ی این نامه بهتر است بگوئیم پیوسته ی این نامه اگر بخواهیم بگوئیم نامه راضیمه کردیم باید بگوئیم پیوست کردیم و یا پیوستیم و اگر بخواهیم بگوئیم بضمیمه ی این نامه فرستادیم باید بگوئیم پیوست این نامه فرستادیم و عمل ضمیمه کردن را میتوان پیوست گفت چنانکه عمل پرداختن را پرداخت و عمل گذشتن را گذشت میگوئیم.

پرسش: سؤال اول من اینست که آیا این ترکیب نور ماهتاب یا نور مهتاب که برخی از نویسندگان بکار می برند درست است یا خیر و در اشعار گاهی هم نور ماه یا نور مه آورده اند که همان معنی را می دهد درین زمینه چه می فرمایید؟

پاسخ: البته نور ماهتاب یا نور مهتاب درست نیست و باصطلاح عربی کلمه ی نور درین جا **حشو قبیح** است زیرا که ماهتاب از دو کلمه ی ماه و تاب و مهتاب از دو کلمه ی مه که مخفف ماه است ساخته شده و تاب از ماده ی تابش و تابیدن و تافتن درین جا بمعنی انتشار نورست و دیگر کلمه ی نور زائد است در حالیکه باید گفت حتی جمعی از شعرای بزرگ هم گاه نور مهتاب را بکار برده اند درین مورد یادم افتاد که ازین حشوهای قبیح هست که باید از آنها خودداری کرد مثلاً بعضی ها **سنگ حجر الاسود** می گویند و حال آنکه حجر در عربی بهمان معنی

سنگ است و حجر الاسود یعنی سنگ سیاه و وقتی که حجر الاسود می گویند دیگر گفتن سنگ زائد است .

پرسش : لطفاً بفرمایید پیراهن را برخی پیرهن با سکون را و برخی پیرهن با فتح را تلفظ می کنند کدام يك درست است ؟

پاسخ : البته اصل کلمه‌ی پیراهن است و مخفف آن باید پیرهن Pirahan باشد اما چون در فارسی دو حرکت یکسان پشت سر هم تلفظ را مشکل می کند برای اینکه را و ها هر دو مفتوح نباشد ترجیح داده اند را را ساکن تلفظ بکنند و پیرهن Pirhan بگویند چنانکه در شعر هم هر جا Pirahan تلفظ بکنند سنگین می شود و وزن شعر را خراب می کند و باید پیرهن خواند مثلاً درین شعر معروف حافظ :

زلف آشننه و خوی کرده خندان لب و مست

پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست
که اگر پیرهن Pirahan بخوانیم شعر سنگین میشود یا درین شعر معروف دیگر که همین حال را دارد :

فدای پیرهن چاک ماهر و یان باد هزار جامه تقوی و خرقة پرهیز
پرسش : استاد اجزه بفرمایید املاي این کلمه‌ی هوی را بپرسم که بیشتر با هوس تر کپی می کنند و هوی و هوس می گویند آیا باید درین جا هوی را با نوشتن یا با الف ؟

پاسخ : هوای با یا کلمه‌ی عربیست به معنی میل و خواهش در ضمن به معنی عشق اصل کلمه با ریاست و باید با یا نوشت مخصوصاً برای اینکه با هوای با الف آن چیزی که انسان استنشاق می کند اشتباه نشود بهمین جهت با الف نوشتن آن درست نیست مگر در موقع اضافه و نسبت که بقاعده‌ی ربان فارسی باید دنبال آن يك یا اضافه آورد مثل هوای فلان چیز یا فلان کس که باید هوا را با الف نوشت و يك یا بآن اضافه کرد و این اصل در همه‌ی کلمات عربی که یا می نویسند و الف تلفظ می کنند رعایت می شود مثل تمنای فلان چیز یا املاي فلان کلمه یا انشای فلان مطلب حتی در اسامی خاصی مثل موسای پیغمبر و عیسیای روح الله

و نظایر آنها اما باید متوجه بود که در کلماتی مثل **هواخواه** و **هوا دارد** **هواپرست** که هر چند **هوا** درین جا بمعنی **میل و آرزوست** اما از قدیم درین مورد **هوی** را با یا ننوشته‌اند و با الف نوشته‌اند و باید رعایت این املائی قدیمی کلمه‌ی **هوا** را درین ترکیبات مخصوص زبان فارسی کرد و من تا کنون درین موارد **هوی** را با یا ندیده‌ام.

پرسش : این کلمه‌ی **لولی** را که در شعر مخصوصاً در شعر حافظ مکرر آمده چطور باید خواند آیا باید **لولی** Louli تلفظ کرد یا **لولی** Lovli و اصل این کلمه چیست و چه معنی دارد؟

پاسخ : **لوی** کلمه‌ایست که در زبان معمولی حالا **کولی** تلفظ می‌کنند و مراد از آن مردمان چادر نشین بیابان گردست که در بیشتر از کشور های جهان هستند و در هر کشوری نام مخصوص دارند در ایران از قدیم با آنها هم **لوری** یا «را» می‌گفتند و هم **لولی** با «لام» این مردم طایفه‌ای بوده‌اند از نژاد های جنوب آسیا که از راه هندوستان با آسیا و اروپا آمده‌اند و در زمان ساسانیان وارد ایران شده‌اند و معروفست که در زمان بهرام گور آمده‌اند و باید این نکته درست باشد و گویا از ایران بکشورهای دیگر و مخصوصاً بافریقا و اروپا رفته باشند ایرانیان تا مدتهای مدید با آنها **لوری** و **لولی** می‌گفته‌اند و چنانکه گفتید حافظ چند بار این کلمه را آورده است يك جا می‌گوید :

فغان کین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب

چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

و جای دیگر می‌گوید :

صبا زان لولی شنگول سر مست چه داری آگهی ؟ چونست حالش ؟

لوریان یا **لولیان** در همه جا گذرانشان از زدن و رقصیدن است و حتی در اروپا موسیقی مخصوص دارند در ایران در قدیم بایشان **زنگانه** هم می‌گفته‌اند و این تسبیگان زبانهای اروپایی همان کلمه‌ی **زنگانه** فارسیست این که حالا در ایران

بآنها کولی می گویند بنظر می رسد که همان کلمه‌ی لولی را کولی خوانده باشند يك طایفه از آنها را در ایران سوزمانی می گویند و این نام يك قبیله از آنهاست در اروپا اسامی مختلف دارند در فرانسه بآنها Bohémien می گویند یعنی اهل بوهم زیرا که از سرزمین بوهم که در چکوسلواکی امروزست بفرانسه رفته‌اند در انگلستان بآنها جیپس می گویند که اصلاً بمعنی مصریست زیرا که از مصر بآنجا رفته‌اند.

پرسش : استاد این که گاهی کلمه‌ی نوعروس را در نظم و نثر آورده‌اند آیا درست است و چه تفاوتی در میان عروس و نو عروس هست ؟

پاسخ : البته عروس بمعنی زنیست که تازه شوهر کرده باشد اما نوعروس در واری بمعنی عروس جوانست و در حقیقت عروسیت که شوهر نکرده باشد و درین مورد تازه عروس هم می گویند و بنظر من بزنی که شوهر دوم و سوم می کند نو عروس و تازه عروس نمی توان گفت و همین طور بعروسی که سنی ازو گذشته باشد نمی توان نوعروس و تازه عروس گفت در ضمن عروس در فارسی بمعنی زن پسر کسی هم هست و عروس فلان کس یعنی زن پسر او و عروس دو معنی دارد يك معنی آن زنیست که تازه بهمسری کسی در آمده باشد و معنی دیگر آن زن پسر است و کلمه‌ی فارسی اصیل قدیم آن بیوک است و نو بیوک بمعنی نوعروس و تازه بیوک بمعنی تازه عروس هم در فارسی قدیم بسیار آمده است .

پرسش : استاد آیا این کلمه‌ی خرسند را باید با واو نوشت یا بی‌واو ؟
پاسخ : حتماً بی‌واو باید نوشت یعنی خ و روسین و نون و دال و با واو نوشتن آن درست نیست و همین طورست کلمه‌ی خشنود که آنرا هم باید بی‌واو نوشت بعضی تصور کرده‌اند که این کلمه‌ی خشنود از خوش با واو ساخته شده و این درست نیست و اشتباه می کنند و خشنود از ماده‌ی خوش نیست و کلمه‌ی خرم را هم که بعضی ها با واو می نویسند غلط فاحش است و باید از آن خود داری کرد حتی این کلمه‌ی خورشید را گاهی در کتابهای خطی قدیم بی‌واو نوشته‌اند اما اکثریت با واو نوشته‌اند و می نویسند .

شرح چند بیت از :

گلستان سعدی ، دیوان حافظ و خاقانی

بررسی تعدد زوجات ، زوجات ، کبریت ، عوض و وجه تسمیهی :
کوه ، رودخانه ، درخت ، گاو ، کوسفند و کلاغ

پرسش : سؤال امروز دربارهی يك شعر از گلستان سعدیست كه برخی درست معنی آنرا نمی دانند و آن این است :

یا بتشویش و غصه راضی شو یا جگر بند پیش زاغ بنه

پاسخ: این شعر دوم يك قطعه دوبیتی است كه سعدی گفته است :

كس نیاید بخانهی درویش كه خراج زمین و باغ بده

یا بتشویش و غصه راضی شو یا جگر بند پیش زاغ بنه

در بیت اول درویش بمعنی اصلی كلمه یعنی آدم تهی دست و بی چیز ، كس بخانهی آدم تهی دست نمی آید كه بگوید خراج یعنی مالیات و عوارض زمین و باغ را بده زیرا كه چنین کسی البته زمین و باغ ندارد . بیت دوم دنبالهی همین مطلب است یعنی باو نمی گوید كه یا بتشویش و غصه راضی بشو یعنی از آن كه چیزی نداری خراج زمین و باغ بدهی غصه بخور و مشوش بشو یا اینکه جگر بند پیش زاغ بنه .

جگر بند جگر و شش یعنی جگر سفید و دل انسان یا حیوانات است كه بمری و حنجره و حلقوم چسبیده است و با هم در آورده باشند و جگر بند پیش زاغ نهادن

یا گذاشتن بالاترین سختی هارا تحمل کردن است . ظاهر این مثل ازین جا آمده .
 است که باغبانها برای آنکه محصول میوهی خود را از آفت و صدمه‌ی کلاغ و
 زاغ نجات بدهند و مانع بشوند که کلاغ و زاغ آنرا از میان ببرند جگر حیوانی
 را که جگر سفید و سیاه و دل آن باشد در کنار درختان بسر چوب می‌کردند تا
 کلاغ و زاغ که می‌آیند بخوردن و ربودن آن پردازند و از ربودن و صدمه رساندن
 بمیوه صرف نظر بکنند و درین صورت معنی اصلی جگر بند پیش زاغ نهادن یعنی
 کار دشوارتری را کردن تا از کاری که آسان‌تر باشد معاف باشند و خرج سنگین
 کردن برای اینکه مجبور نشوند خرج کمتری بکنند .

پرسش : استاد ، اتفاقاً این سؤال هم مربوط بیکى از ابیات گلستان سعدی -
 است که میفرماید :

ای دل عشاق بدام تو صید مابتو مشغول و تو با عمرو وزید

لطفاً در اینمورد هم توضیح فرمایید .

پاسخ: دل عشاق بدام تو صید یعنی گرفتار عشق ، عمرو و زید را در دستور
 زبانی عربی برای نشان دادن حالت فاعل و مفعول می‌آورند و عمرو و زید هر دو
 اسم مردست . در زبان فارسی عمرو و زید اصطلاح شده است بجای فلان و بهمان و
 وقتی که نمی‌خواهند اسم دو نفر را صریحاً ببرند می‌گویند عمرو و زید یعنی این و
 آن ما بتو مشغول و تو با عمرو و زید یعنی همه‌ی آرزوی ما دیدن تست و تو با
 عمرو و زید و این و آن مشغولی و بما توجه نداری .

پرسش : نامه‌ایست از يك دوشیزه‌ی دانش‌آموز کلاس سوم دبیرستان
 شاهدخت گرمسار ، سؤال اولش اینست که موجودات طبیعی از قبیل کوه ،
 رودخانه ، درخت ، گاو ، گوسفند ، کلاغ و نظایر آنها بچه کیفیت نام گذاری
 شده است آیا این اسماء وجه تسمیه و ریشه‌ی ای دارند ؟

پاسخ: برخی ازین کلمات از زبانهای خیلی قدیم باقی مانده و بهمین جهت
 ریشه‌ی آنها فراموش شده و از میان رفته است . گاهی بکلماتی بر می‌خوریم که

دیرتر ساخته شده و ریشه‌ی آنها در زبانهای امروز هست مثلاً در حیوانات کلمه‌ی مادیان پیدا است که از کلمه‌ی ماده در مقابل نر ساخته شده و خر گوش از کلمه‌ی خر که بمعنی بزرگست^۱ و گوش. اما عده‌ی این کلمات نسبت بکلماتی که ریشه‌ی آنها باقی نمانده است و خیلی کم است. برخی از این کلمات مشترك در میان زبان اوستا و زبان سنسکریت هستند که قدیم‌ترین زبانهای ملل آریایی است که بمارسیده است ولی زبان اوستا و سنسکریت هم از زبان دیگری و ریشه‌ی دیگری بیرون آمده‌اند که بکلی محو و فراموش شده و اثری از آن نیست.

پرسش: سؤال کرده‌اند کبریت چه لغتی است و از چه زبانی گرفته شده است؟

پاسخ: کبریت کلمه‌ی عربیست و اصلاً بمعنی گوگردست. چون سر کبریت را از گوگرد درست می‌کنند بآن کبریت گفته‌اند اما در افغانستان و در تاجیکستان فارس زبانها همه بآن گوگرد می‌گویند و گوگرد را بهر دو معنی استعمال میکنند.

پرسش: پرسیده‌اند عَوْض یا عَوْض کدام درستست؟

پاسخ: اصل این کلمه در عربی عَوْض avz و عَوْض evaz است. البته کسانی که می‌خواهند مقید باشند کلمات عربی را مثل عربها تلفظ بکنند عَوْض گفتن را درست نمی‌دانند اما بنای ما برینست که رعایت تلفظ اکثریت مردم ایران را بکنیم و با حمل کلمات کار نداشته باشیم زیرا اگر بخواهیم رعایت اصل را بکنیم باید کلمات ترکی را مثل خود ترکیها و انگلیسی را مثل خود انگلیسیها و فرانسه را مثل خود فرانسیسیها تلفظ بکنیم و آن وقت ببینید چه زبان مضحکی از آن درمی‌آید.

پرسش: یکی از کارمندان اداره‌ی پست و تلگراف و تلفن تویسرکان نوشته‌اند: مکرر دیده و شنیده شد که اشخاص کلمه‌ی تعدد زُوجات را بعضی تعدد زُوجات و برخی زُوجات تلفظ مینمایند تصادفاً از سه نفر از آقایان قضاة این کلمه را پرسیدم دو نفر گفته‌اند زُوجات و نفر سوم زُوجات تلفظ کرد تمنی دارم اصطلاح صحیح این کلمه را بیان فرمایید.

۱ - لطفاً بصفحه‌ی ۱۳۶ توجه فرمایید.

پاسخ : اصل کلمه در عربی زَوْجٌ است به معنی هر چیزی که مانند داشته باشد و در ضمن هم به معنی شوهر آمده و هم به معنی زن و حکم همان کلمه‌ی همسر فارسی را دارد که بزَن و مرد هر دو گفته می شود در ضمن برای زن زَوْجَةٌ هم گفته اند که در فارسی زَوْجِه شده و این کلمه‌ی زوجه را هم زَوْجَات جمع بسته اند و هم زَوْجَات اند در فارسی این شکل دوم استعمال نشده و جمع زَوْجِه را زَوْجَات نیز گفتند که نه زوجه است و نه در عربی .

پرسش : سؤال کرده اند بجای لغات انسان ، آدم ، بشر که عربیست در فارسی چیست و در غایب نوشته ها و اظهارات کلمه‌ی انسان را باها جمع می کنند اگر انسان لغتی عربی باشد چطور باها جمع می کنیم ؟ متمنی است درین باره توضیحی بفرمایید .

پاسخ : انسان کلمه‌ی عربیست از ماده‌ی انس و انس و انسان هر دو را در فارسی برب مردم گفتند و بشر هم عین همین معنی مردم را دارد ولی آدم اسم عام بیست و اسم خاص اولین کسیست که از نوع مردم در زمین پیدا شده است . لغت نویسان عرب خودشان هم در کلمه‌ی انسان و هم در کلمه‌ی بشر تصریح کرده اند که واحد و جمع و مذکر و مؤنث در آن یکسانست یعنی جمع نمی توان بست و انسانها یا انسانان و بشرها یا بشران نمی توان گفت زیرا که در عربی هم جمع ندارد اما بالعکس کلمه‌ی مردم که عین همین معنی را دارد و از لفظ مرد ساخته شده جمع دارد و مردمان می گویند . درین صورت درموقع جمع حتماً مردمان باید گفت و نه انسانها .

پرسش : نوشته اند لطفاً بفرمایید معنی این شعر چیست :

آن تلخ وش که صوفی ام الخبائش خواند

اشهی لنا و احلی من قبلة العذرا

پاسخ : بله این نامه را بیادم هست که نویسندگی آن اهلا را با الف و های

هوز و لام و الف نوشته اند در صورتی که می بایست با الف و های حطی و یا بنویسند .

این شعر از حافظ است . مراد از ام‌الخبائث شرابست که چون کسی بخورد و مست بکند کارهای زشت می‌کند صوفیان بآن ام‌الخبائث یعنی مادر زشت‌کاریها گفته‌اند ام بمعنی مادرست و خبائث جمع خبیثه یعنی ناپاکی و بدکاری تلخ‌وش هم بواسطه‌ی اینست که شراب ته مزه‌ی تلخی دارد اشتهی لنا واحلی من قبلة العذارا ، اشتهی یعنی گوارا تر لنا یعنی در نظر ما واحلی چنانکه گفتم باحای حطی و یا بمعنی شیرین تر، من از قبله بوسه‌عذارا دوشیزگان یعنی آن شراب که صوفی مادر پلیدیها میدانند نزد ما گوارا تر از بوسه‌ی دوشیزگانست .

پرسش : یکی از دبیران دبیرستانهای فیروز آباد دو سؤال کرده اند یکی آنکه نوشته‌اند طرز قرائت و معنی هر یک از کلمات و تفسیر این شعر بالاحص مصرع دوم را بیان فرماید :

اینست همان درگه کور از شهان بودی دیلم ملک بابل هند و شه ترکستان
پاسخ : این شعر از قصیده‌ی معروف خاقانیست در باره‌ی ایوان کسری از قدیم که برده فروشی در ایران معمول بوده هم دیلمها یعنی مردم دیلمستان را که قسمت جنوبی گیلان امروز باشد و هم هندوها یعنی مردمان هندوستان را خرید و فروش می‌کردند و مردان آنها غلام‌وزنانشان کنیز می‌شدند درین جا خاقانی میگوید این همان بار گاهیتست که از میان پادشاهان ، پادشاه بابل يك غلام دیلمی او و شه ترکستان يك غلام هندو و یا هندی او بود .

پرسش : دیگر آنکه نوشته‌اند آیا مرغی بنام جفدالحق وجود دارد و آیا در شعر مشهور خاقانی این کلمه همانطور که نوشته شده قرائت می‌شود یا نوحه‌ی جفد، الحق ما یم بدر دسر ؟

پاسخ : مرغی بنام جفدالحق هیچ وقت وجود نداشته و در زبان فارسی چنین کلمه‌ای نیست که کلمه‌ی جفد فارسی را با الف و لام بحق عربی بچسباند این بدعت را متأخران گذاشته‌اند مرغی هست شبها که بخواب می‌رود از سوراخی که در نوکش هست نفس می‌کشد و از این سوراخ مثل دهانه‌ی بونگ و شیپور صدایی يك-

نواخت و زبر بیرون می آید و مثل اینست که «حق ، حق» می گوید بهمین جهت عوام نام این مرغ را مرغ حق گذاشته اند در صورتی که نام آن در زبان فارسی شباویزست و تازه جغد نیست و یک نوع پرندۀ دیگریست که اندک شباهتی بجغد دارد و در این صورت جغدالحق تعبیر بسیار نادرست بچگانه ایست ، قطعاً این شعر خقانی را این طور باید خواند :

از ناله جغد، الحق ما بیم بدرد سر
از دیده گلابی کن درد سر ما بنشان
یعنی الحق از ناله‌ی جغد که در خرابه هست ما بدرد سر افتاده ایم و درد سر گرفته ایم از چشم خودت گلابی بکن یعنی اشگی که زلال و صاف و مانند گلاب باشد از چشم خود بریز و بحسرت گریه کن و در دسر ما را بنشان یعنی درد سر ما را از میان ببر و علاج کن و شفا بده زیرا که در قدیم معتقد بودند که دوائی درد سر گلابست و هر کس سرش درد بگیرد گلاب بوبکند دردش ساکت می شود بعضی هم آنرا گلاب بکسر اول و مر کب از گل و آب دانسته اند که روی پیشانی میمالیدند و درد ساکت میشد ولی البته این تعبیر ، نارساست .

پایان

فہرست ہا

فهرست الفبایی پر مشها

الف:	ص	اراك	۲۴۵
آئینه	۱۴۷	ارباب	۱۸۵
آب	۱۰۴	ارجمند	۸۸ - ۴۸
آبادان	۹۵	اردشیر	۲۷
آبادانی	۶۹	اردی بهشت	۲۷
آبادی	۶۹	ارزشمند	۴۸
آبداده	۴۸	ارسی	۲۵۱
آبدیده	۴۸	ارمین	۵۲
ابریشم	۷۸	آزار	۱۰۴
ابزارمند	۱۶۶	از آن بدیره غانم...	۱۵۵
آب گرم	۱۶۷ - ۱۶۶	از روی حقیقتی...	۱۸۹
آب لمبو	۲۴۴	از کوزه همان...	۱۲۶
اتفاقاً	۸۴	از نوحه‌ی جغد	۲۷۶
اجازه	۱۰۷	اساتید	۱۴۱
اجازه بفرمایید	۱۹۹	اسپریس	۴۴
اجری	۵۵	است	۱۴۷ - ۷۰
اجنه	۲۴۲	استاد	۴۶ - ۴۵
احیاناً	۱۷۰	استاد در برنامه...	۱۹۷
اختلافات	۴۶	استاندارد	۱۶۴
آخر	۱۰۵ - ۶۴	اسرار التوحید	۶۰
آخر ای خاتم جمشید...	۱۷۸	اسرع اوقات	۲۴۴
آدم	۲۷۵	اسفالت	۲۴۲
اراده	۱۵	اسکناس	۲۴۰
آراستن	۵۴		

۲۸۰	فهرست الفبایی
۱۹۸ - ۱۶۰	اسماعیل
۴۱	آسیا
۸۶	اشعار
۱۱۱	اصفهان
۲۶۲	اصلا
۱۵۴	اطاق
۲۴	اعلی - اعلا
۴۸	افاده
۸۷	آفرین
۵۵	افزایند
۱۱۵	افکار
۱۹۴	آقازاده
۱۰۴	اکباتان
۲۷۲	اکتفا
۲۶	اکراد
۱۰۰	اگر برفرش مویین ...
۲۴۹	الام
۱۰۴	الفبا
۶۲	الماس
۱۸۸	امثال
۲۷۶	امار
۹۲	امرداد
۲۲۴	امروز دومرده ...
۱۱۸	امور
۱۵۹	امید (وقاعدهی تشدید)
۱۴۷	اناث
	انتر
	آن تلخ وش ...
۲۵۴	انجام کار
۱۷۳ - ۷۲	انحواس
۱۵۸	انسان
	آن شنیدستم
	۹۴ - ۹۳
	۹۹
	۲۵
	۱۷۳
	۸۳
	۴۶
	۱۶۹
	۱۴۴
	۴۹
	۱۶۶
	۲۴۲
	۷۷
	۱۶۶
	۲۵
	۴۲
	۲۱۱
	۲۴۹
	۹۸
	۲۱۵
	۲۶
	۲۶۳
	۲۷
	۲۵۵
	۲۴
	۲۶۵
	۲۶۶
	۱۱۴
	۲۷۵
	۲۴۰
	۴۱
	۲۷۵
	انفعال
	آنکده باهفت ...
	انگشتر - انگشتری
	اوباش
	او خوراک خورده ...
	آوردن
	آهک
	آهن (ومس ...)
	آهنک
	آهوتک
	آیا (کلمات دیگری ...)
	ایار
	ای دل عشاق ...
	ایرانی
	ایفاد
	ایلام
	ایلول
	اینجانیه
	این چرخ فلک
	اینست همان در گه ...
	اینک
	اینک عسلی دوخته ...
	این کلمه
	ایواره
	آینه
	ب :
	باء زینت
	بابل
	بادامک

فهرست الفبایی	۲۸۱
۵۱ بنده‌ی طلعت آن باش...	۱۶۰ بادنجان
۱۴۷ بنگر - بنویس	۱۹۸ - ۱۴۸ بار
۴۰ بنی آدم اعضای ...	۱۴۵ بارک‌الله
۸۱ بوالفضول	۷۴ بازرفغان
۸۱ بوالهوس	۱۰۱ بازگشت بشماره‌ی ...
۴۶ بودجه ...	۱۴۱ بانک
۱۷۰ بوسیله	۶۵ بالاخره
۸۹ بوغ	۱۱ باید - بایست
۸۹ بوق	۱۶۹ باین وسیله
۱۷۶ به	۷۷ بچه - بچه‌ها
۷۱ بهبود	۱۵۰-۱۴۹ (بحث عمومی)
۷۱ بهبودی	۴۵۸ (بحث نحوی)
۱۱۱ بهترین	۱۴۸ بد
۸۷ بهره‌مند	۱۴۷ برای
۱۶۶ بهساز	۹۷ بر لب بام بیا ...
۴۵۴ بیگ و بیگم	۱۹۰ برنده
۱۶۶ بهیار	۴۱۵ برلیان
۷۳ بیست و پنجم	۱۴۷ برو
۱۴۱ بیندیشید	۱۱۵ برو جرد
۱۰۶ بیمه‌وده	۱۲۴ برومند
پ :	۱۶۱ بزاز
۱۴۱ پادشاه	۱۵۸ بزغاله
۱۶۶ پادگان	۴۵ بستر
۹۵ پاساژ	۱۴۶ بسیار - بسی
۵۹ پاسخ نامه‌ی ...	۲۷۵ بشر
۹۵ پاسیار	۱۶۶ بشقاب
۴۴ (پاکت)	۵۵ بشما فکر میکنم
۲۲۴ پاکستان	۱۹۴ بفرمایید آیا ...
۲۲۴ پاکیزه	۱۸۶ بلبلی برگ گلی ...
۱۱۰ پایان	۸۱ بلفضول
۱۰۷ پرکیدن	۸۱ بلهوس
۱۷۴ پروردگار	۱۰۰ بنا باراده ...
۱۴۸ پرونده	۷۴ بنا گوش
	۱۸۴ بنام خداوند
	۱۸۴ بنام خدایی

۴۶	تر زبان	۲۶۸	پرہن
۱۷۹	تر کیب بند	۷۴	پس این اشتباہ . . .
۱۰۴	تشرین اول	۱۵۸	پسین
۱۰۴	تشرین آخر	۱۶۴	پشقاب
۲۴۴	تصادف	۱۴	پلو
۲۴۴	تصادم	۱۶۴	پلیس
۲۷۴	تعدد زوجات	۲۰۴	پناباد
۶۰	تفسیر ابو الفتوح	۱۲۷	پنج ریال - پنجزار
۶۰	تفسیر میبلی	۱۲۵	پوران
۶۹	تقویم	۲۱۰	پوشیدہ فلک بدست . . .
۱۴۴	تکبر	۱۶۴	پول
۱۴۶	تکیہ	۱۵۱	پہلوی
۱۴۷	تلسکوپ	۵۲	پیدایش
۱۴۷	تلفن	۵۲	پیر استن
۱۴۷ - ۴۳	تلگراف	۲۴	پیرایہ
۱۴۷	تلویزیون	۱۵۷	پیشنہاد
۶۶	تماشاچی	۱۶۷	پیشوا
۲۳۰	تمبر		پیوست (ویوست)
۱۰۴	تموز	۶۷	ت :
۸۵	توان نمود زہر چیز . . .	۱۴	تابستانہ
۲۴۱	توبا خلق نیکی کن . . .	۶۱	تابلو
۱۵۵	توران زمین	۶۱	(تاریخ ادبیات)
۱۵۸	تولہ	۶۱	(تاریخ معجم)
۴۰	تہران	۲۰۷	(تاریخ و صاف)
۲۲	تہری	۲۶۶	تازیانہ
۹۵	تیمچہ	۲۸	تأید
	ج :	۱۴۴	تجر بہ اندوختہ و . . .
۲۷	جامہ	۹۵	تراز کنگرہی عرش . .
۱۷۸	جان و روان	۱۶۴	ترانزیت
۱۵۶	جبر	۴۶	تراورس
۱۵۶	جبن	۱۲۳	ترجمان
		۶۰	ترجمہ
		۱۷۹	ترجمہی تفسیر طبری
			تر جمیع بند

۱۸۲	حدیث مدعیان	۴۸	جشن
۱۰۴	حزیران	۲۷۶	جغد الحق
۱۷۰ - ۴۴	حسب	۱۵۶	جغرافیا
۱۷۳	حظیره	۱۳	جلو
۵۷	حمام کردن	۲۲۱	جلیتقه
۲۲۸	حمای محرقه	۱۱۳	جنت که رضای ...
۱۲۸	حمل بر بیسوادی ...	۹۱	جواب
۱۸۸	حوزه	۱۷۵	جور
۱۸۸	حوضه	۱۶۹	جولان
	خ:	۲۵۰	جوی مولیان
	خاربار		چ:
۱۲۸	خاج	۱۵۸	چاره
۲۴۰	خالصه	۲۱۶	چاقوی راجز
۱۹	خاموش	۲۳۲	چشم
۲۲۲	خامه	۱۰۲	چشم بگشاکه ...
۲۷	خان	۱۵۸	چغاله
۲۵۲	خانم	۱۳	چلو
۲۵۲	خانم زاده	۲۱۶	چلوار
۷۷	خانم محترمه	۲۳۹	چلیپا
۱۲۰	خانه‌های	۱۴۸	چمدان
۲۱۲	خانه‌شما	۹	چنانکه و چنانچه
۲۱۲	ختا	۲۵۹	چند نفر معلمان و ...
۷۴	ختاپی	۱۱۲	چنین
۷۴	خدا بنده	۲۰۷	چوشب عقد خورشید ...
۱۹۹	خداوند	۱۴۰	چون زرویش مصطفی ...
۲۴۱	خداوندگار	۱۱۲	چه عجب که این ...
۱۷۳	خدمت بندگمان عالی	۶۶	چی
۱۷۳	خربنده		ح:
۱۹۹	خرد		حاضرین
۵۸	خرسند	۵۲ - ۴۱	(حدائق البحر)
۲۷۱	خرمن	۶۱	
۱۴۶	خشکیار		
۱۹۸			

۲۸۶		فہرست الفبائی
۸۸	دریغ	۱۱۰ خلیبان
۲۵۷	دژم	۲۲۰ خمودگی
۲۵۷	دژخیم	۸۴ خواب
۱۶۲	دستور	۱۵۷ خواجہ
۶۱	(دستور نامہ)	۱۵۷ خواجو
۵۲	دعوت	۱۴۸ خوار
۱۰۴	دف	۱۴۸ - ۱۴۶ خوار بار
۴۴	دفعتین	۸۴ خواہر
۱۰۵	دکلمہ	۶۷ خود پسندانہ
۱۴۴	دل زباغ سخت ...	۲۶۴ خودت - خودم و ...
۱۴۶	دلی دیرم چومرغ	۵۸ خورد
۱۴	دنیا	۲۴۹ خوزستان
۲۶۴	دوچار	۸۴ خویش
۲۴۲	دوشیزہ	۲۰۴ خیابان
۷۷	دویست	۲۵۰ خیز تا خاطر ...
۶۸	دہ	
۱۷۱ - ۱۱۸	دھان	د :
۴۱-۲۱	دھقان	
۱۷۱-۱۱۸	دھن	۱۰۴ داریہ
۱۶۴	دیپلمہ	۱۰۹ دانشرا
۸۳	دین	۱۰۹ دانشکدہ
۶۸	دیہ	۱۰۹ دانشگاه
	ذ :	۲۷ (۴۱۹) داوطلبانہ
۶۵	ذرع	۱۰۴ دایرہ
۴۸	ذکر	۱۱۹ دبیر
	ر :	۲۶۴ دچار
۲۱۶	راجز	۱۴۹ دخانیات
۱۷۵	راحت و راحتہ	۱۵۶ درب
۱۴۵	رادیوساز	۱۹۰ درجہان توچنان . .
۲۵۸	راہ آہن	۲۷۳ درخت
۲۵۸	رئیس جمہور . جمہوری	۷۰ در روی فلان موضوع . .
۲۱۷	رپی	۲۲۱ درشکہ
		۱۹۰ درندہ
		۶۱ (درہ نادری)

	س :	۲۴۶	رجا
		۱۱۰	رطل زنان . . .
۱۶۱	ساربان	۱۶۹	رعایت
۱۶۱	ساز	۱۰۱	رفاهیت
۱۶۲	سازمان	۱۴۸	رفوزه
۱۶۱	ساعت	۱۴۹	رنود
۱۷۲	سایه خورشید	۱۷۸	روان
۲۴۶	سپور	۲۷۳	رودخانه
۲۸	ستایش	۱۵۲	روز
۲۸	ستوده	۱۵۶	روشن
۱۵۹	سخن	۲۰۶	روشنفکر
۲۶۶	سد	۶۷	روشنفکرانه
۱۹۸	سربار	۷۰	روی این مطلب . . .
۱۴۴	سرکش مشو که چون . . .	۵۶	روی شما حساب میکنم
۵۱	سرواد	۵۵	روی شما فکر میکنم
۱۴۴	سفارت	۱۸۲	رهی
۲۴۴	سفارش		ز :
۱۴۴	سفته		زرع
۱۴۵	سقط	۶۵	زعیم
۱۴۹ - ۷۸	سگ اصحاب کربف	۱۴۲	زمانه
۲۵۸	سلامت - سلامتی	۱۵۲	زمستانه
۱۵۹ - ۱۴۶	سنبل	۶۷	زمین پیمان
۱۹۶	سؤالی که امروز . . .	۱۹۴	زناشویی
۱۶	سوختن	۱۷۰	زنبور
۶۰	سیاستنامه	۸۹	زوار
۱۱۰	سیرالعباد	۷۴	زیر - زیرین
۷۷	سعید	۱۴۴	زین الاخبار
۱۶۲	سیناراما	۶۰	ژ :
	ش :		ژاله
۷۲	شالده	۷۶	ژاماناک
۷۲	شالوده	۱۵۲	ژان
۱۰۸	شامل	۷۶	ژرژ
۵۱	شاهد آن نیست . . .	۷۶	ژیلا
۱۰۴	شباط	۱۹۵	

۲۸۶	فهرست الفبایی		
	ط:	۱۱۲	شب خوش
		۱۶	شتر بان
۵۹	طبق دستور	۱۲۴	شجاعت
۵۹	طبق ماده	۲۱۱	شروان از تو . . .
۲۹	طپیدن	۴۷	شصت
۷۲	طراز	۵۱	شعر
۹۹	طرداً للباب	۶۶ - ۱۲۱	شکارچی
۲۰۴	طرود	۱۲۱	شکار چیره
۲۹	طوفان	۲۴۹	شکوفه
۸۴	طهران	۱۰۷	شلب
۱۰۰	طی	۱۱۸	شمال
	ظ:	۱۴۱	شمع را باید . . .
		۱۰۹	شمول
۹۷	ظنین	۲۰	شمیران
	ع:	۲۵	شورا
		۲۳۶	شیراز
۱۴۴	عائقی	۱۷۲	شیر سگی . . .
۱۴۱	عاریه	۱۰۷	شیرین
۱۳۹ - ۷۹	عاقبت گمر گزاده . . .	۱۹	شیرینی
۲۴۰	عبادتگاه یهود		
۱۴۳	عبور وسائط نقلیه		ص:
۱۱	عدم حضور		
۱۸۲	عدو که منطق . . .	۲۳۶	صابون
۱۵	عرا به	۶۷	صاحب دلانه
۲۳۷	عرفان	۲۰۱	صاحبقران
۱۳۵	عشق	۱۱۲	صبح بخیر
۵۸	عطف بنامه ی . . .	۱۴	صحرا
۱۱۸	عقب	۸۹	صندوق
۱۱۷	عقلانی	۱۴۵	صوب
۱۱۷	عقلانی		
۱۴۳	عقل اول راند . . .		ض:
۸۷	علاقه مند		
۱۲۸	عمارت	۹۴	ضخم
۱۱۱	عمرو	۹۴	ضخیم
۱۱۴	عنتر		

ق :	ق :	ف :
۶۰	قابوسنامه	عمران
۶۷	قاضی	عنوان
۴۲	قاطر	عوض
۱۹۱	قاعده‌ی تشدید	عیسی
۴۴۴	قاموس	عیلام
۲۰۱	قران	عینک
۶۷	قضات	غ :
۴۲	قطر	غفلتن
۲۶۱ - ۱۴۹	قفص - قفص	غلتیدن
۱۵۴	قم	غوج
۲۴۷	قندیل	غوطه
۸۹	قوچ	ف :
۱۴۴	کاپ	فارغ التحصیلان
۶۵	کافر	فانوس خیال
۲۰۵	کاندید	فراموش
۲۰۶	کاندیداتور	فرح
۲۰۶	کاندیداتوری	فرسخ - فرسنگ
۱۰۴	کانون آخر	فروهر
۱۰۴	کانون اول	فربیا
۲۲۱	کالسکه	فضا پیما
۱۲۴	کبرا	فضای گیهان
۲۷۴	کبریت	فقدان
۱۴۸	کت	فکر بلبل ...
۱۷۴	کتاب قطوری	فلاحت
۴۷	کتک	فلامک
۲۴۴	کدبانو	فندول
۲۴۴	کدخدا	فوراً
۱۴۶	کزین	فوق‌الاشاره
۱۴۶	کش	فوق‌الذکر
۲۶۲ - ۷۱	کشتی	فولاد آبدیده
۲۶۲	کشتی باده	فهرس
۱۴	کشتی شکستگانیم ...	فیس
۱۴	کشو	

۲۸۸		فہرست الفبائی
۱۵۶	گلشن	۲۷۳ کلاغ
۱۱۶	گمان	۲۴ کلمات
۲۴۱	گوارش	۱۱۸ کلمہ
۲۴۱	گواہ	۲۴۱ کلیسا
۲۷۳	گوسفند	۹۴ کلیہ
۲۴۵	گویند سنگ لعل شود ...	۱۶۳ کمد
۴۰	گیلان	۴۷ کمک
۱۴۱ - ۴۲	گیرہاں	۱۶۸ کمون
		۱۴۰ کمیسیون
	ل :	کمین - کمینہ
۸۲	لازم	کنف
۲۲۳	لبنان	۱۰۱ کنفرانس
۸۲	لزوم	۱۴۰ کنگرہ
۱۵۸	لہ	۱۴۰ کوچک
۸۲	لوازم - لوازمات	۱۵۸ کوچہ
۴۰	لواسان	۷۷ کوچہ ہا
۲۶۹	لولی	۷۷ کودك
۲۲۳	لہستان	۱۵۸ کوشا
۱۶۴	لیسانسیہ	۱۹۷ - ۱۹۲ - ۶۸ کومک
۲۶۱	لیلا	۴۷ کوہ
۲۶۱	لیلی	۲۷۳ کہ
	م :	۶۸ کی
۱۷-۱۶-۱۵ ...	ماجر اکم کن و ...	۶۰ کیہمای سعادت
۹۴	ماضی ابعدا	۱۴۱ - ۴۲ کیہاں
۱۸۹	مالعبتگانیم	گ :
۱۴۹	مالیات	گاو
۱۸۷	ماہ سرد	گرام - گرامی
۱۶۹	مبادی آداب	گرام اور
۲۶۴ - ۱۴۷	مترجم	گرفتہ آنکہ ...
۱۰۵	متعلق	گزاردن
۱۸۰	متورای	گذاردن
۳۷	متہم	گلایہ
۱۵۲	مثبت	گلخن
		گلستان سعدی

فہرست الفبائی		۲۸۹
۱۷۰	معنی - معنا	۸۴
۶۴	مفاصا	۱۷۸
۲۱۶	مکتب	۸۴
۱۱۹	مکتب اسناد	۱۶۴
۱۴۲	مکفی	۲۳۰
۱۶۲	ملاحان	۸۹
۱۴۳	ملك	۲۳۸
۱۴۹	مہور	۸۹
۲۵۹	من بیمار کہ باشم ...	۸۹
۴۱	منجوس	۲۲۲
۲۲۲	مبلمان	۱۱۹
۴۱	موحش	۵۲
۹۴ - ۹۴	موسی	۵۲
۲۲۲	موش	۸۴
۱۶۱	موشك	۹۱
۱۵۵	مہر	۲۰
۱۷۸	مہستی	۶۱
۱۷۷	می	۱۲۸
۴۵	میدان	۱۱۲
۱۰۸	می شینہ	۱۰۰
۱۰۸	میخواهد	۲۵۷ - ۷۸
۱۰۸	میخواہ	۱۰
۱۰۸	می نشیند	۴۱
۱۱۴	میمون	۲۴۸
	ن :	۲۴۰
۷۲	ناامید	۱۴۴
۱۵۸	نارمک	۱۶۵
۱۵۷	ناشتا	۱۱۹
۴۱	ناظرین	۲۵۷
۴۸ - ۴۷	نامبرده در بالا ..	۴۹
۲۲۸	نامحروم	۲۲۲ - ۲۲۲
۴۹	ناموس	۹۴ - ۹۴
		۹۷
		۲۴۸
		مثلا
		مجارستان
		مجدداً
		مجلہ
		محترماً
		محدور
		محمشور
		محضور
		محظور
		مداد
		مدبر
		مدعوان
		مدعویں
		مذہب
		مرا در نظامیہ ...
		مربا
		(مرزبان نامہ)
		مرکبات
		مزاج
		مزبور
		مسألہ
		مستی مکن کہ ...
		مستمعین
		مستمند
		مسجد
		مسخرہ
		مسلمان
		مسیب
		مسیلہ (مسئلہ)
		مشروطہ
		مشک
		مصطفی
		مظنون
		معتد

۲۹۰	فهرست الفبایی		
۱۸	نهار	۴۷	نامه
۲۸	نیایمان	۲۱۴	نامه‌ای
۱۰۴	نیسان	۲۱۴	نامهٔ رسیده
		۲۴	نامه‌ها ...
	و:	۱۵۷	نانوا
		۱۸	ناهار
۸۰	واگیر	۱۰۹	نبید - نبید
۸۰	واگیردار	۲۴	نخست
۲۵۵	وامش مده	۱۱۷ - ۷۵	نخلبندم ولی
۱۶۸	وجدان	۲۲۴ - ۲۲۴	نردبان
۱۵۲	ورد	۸۹	نرمش
۳۵	وزیر	۴۴	نشانه نهادند ...
۱۴۳	وسائط	۱۱۶ ...	نشود شاهد زیبارو
۱۷۰	وسیله	۵۷	نظر من
۱۰۱	وضعیت	۴۹	نقرین
۱۵۴	وغوغ ساهاب	۵۷	نقطه نظر
۱۰۶	وقتشان را صرف ...	۴۴	(نمره)
۷۶	ویژه	۷۴	نمسه
		۲۸	نمونه
	ه:	۱۰۸	نمیشود - همیشه
۱۱۸	هان ای دل عبرت بین ..	۵۶	نمی فهمم
۱۷۵	هان اکادل عبرت بین ..	۱۴ - ۱۴۲	نو
۱۴۹	هدیه	۲۵۴	نورسته
۶۹	هزینه	۲۶۷	ماهتاب
۱۳۷	هست	۲۶۷	نور مهتاب
۱۹۴	هفته نامه	۱۱۶	نوشتجات
۱۸۱	هله	۱۹	نوشته
۶۸	همایون	۱۱۶	نوشته‌ها
۱۶۸	همدان	۲۵۸	نظام وظیفه
۱۰۷	همشیره	۲۷۰	نوعروس
۱۵۸	همواره	۷۴	نومید
۱۷۷	همی	۲۶۲	نویسنده
۱۶۳	هندسه	۱۴۲	نویین

فہرست الفبائی		۲۹۱
۸۴	یار مردان خدا باش ...	۱۷۸
۶۲	یازده الی نوزده	۱۸۱
۲۱۳ - ۱۹۷	یای نسبت	۱۳۳
۹۳	یحیی	۲۶۸
۷۳	یکصد	۱۲۳
۱۷۴	یک کتاب قطور	۱۱۶
۱۷۴	یک کتاب قطوری	
۲۴۷	یکی برسید از آن ...	
۷۳	ینگى دنیا	۲۷۲
۷۳	ینی	۳۸
۲۱۸	یونان - یونانستان	۱۴۱
		۱۴۴
		ہنگری
		ہولہ
		ہولہ (حولہ)
		ہوی
		ہجدہ
		ہیر بد
		ی:
		یا بتشویش و غصہ ...
		یاد کردہ شدہ
		یادگار
		یاران حدیث ...

تنظیم و ادارہ امور فنی از: دکتر حکیمیان

تفسیر چند بیت از استادان سخن :

آخر ای خاتم جمشید سلیمان آثار
گرفند عکس تو بر لعل نگینم چه شود
حافظ - ص ۱۷۸

اگر بر فرش مویین بگذرد پیل
فتد افتاده ای را جامه در نیل
نظامی - ص ۲۱۱

آنکه ده با هفت ونیم آورد بس سودی نکرد
فرصت بادا که هفت و نیم را ده میکنی
حافظ - ص ۸۶

اینک عسلی دوخته دارد مکس نحل
شهد لب شیرین تو زنبور میان را
سعدی - ص ۲۲۴

پوشیده فلک بدست لایاس
جوزام بخوشه‌ی سیه داس
خاقانی - ص ۲۱۰

شروان ز تو گرم و روشن اوقات
من در گو و سرد سیر ظلمات
خاقانی - ص ۲۱۱

ماجر اکم کن و باز آ که مرا مردم چشم
خرقه از سر بدر آورد و بشکرانه بسوخت
حافظ - ص ۱۵

نشانه نهادند بر اسپر بس
سیاوش نکرد ایچ با کس مکیس
فردوسی - ص ۲۴



تفسیر چند بیت از استادان سخن :

آخر ای خاتم جمشید سلیمان آثار
گرفند عکس تو بر لعل نگینم چه شود
حافظ - ص ۱۷۸

اگر بر فرش مویین بگذرد پیل
فتد افتاده ای را جامه در نیل
نظامی - ص ۲۱۱

آنکه ده با هفت ونیم آورد بس سودی نکرد
فرصت بادا که هفت و نیم را ده میکنی
حافظ - ص ۸۶

اینک عسلی دوخته دارد مکس نحل
شهد لب شیرین تو زنبور میان را
سعدی - ص ۲۲۴

پوشیده فلک بدست لایاس
جوزام بخوشه‌ی سیه داس
خاقانی - ص ۲۱۰

شروان ز تو گرم و روشن اوقات
من در گو و سرد سیر ظلمات
خاقانی - ص ۲۱۱

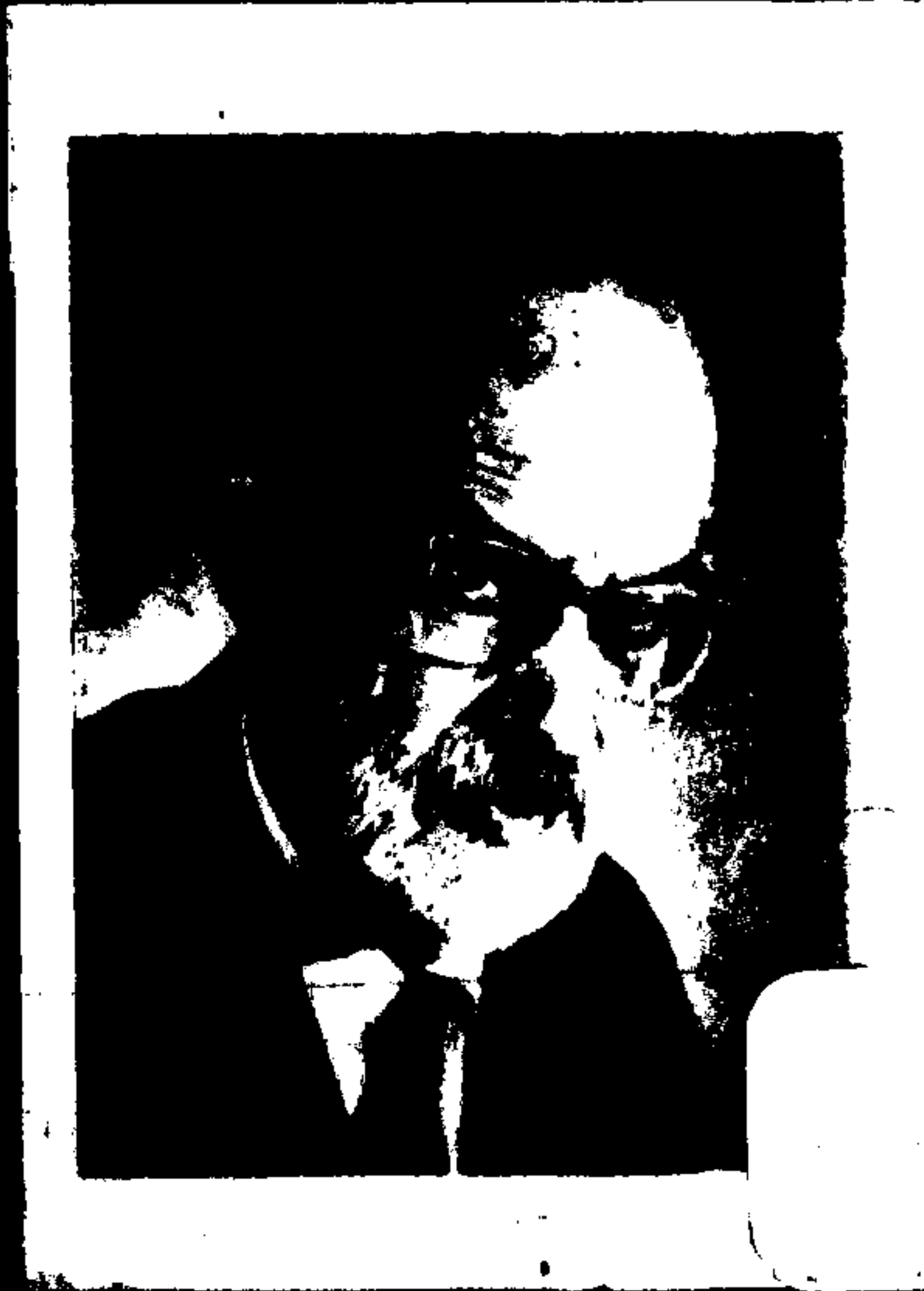
ماجر اکم کن و باز آ که مرا مردم چشم
خرقه از سر بدر آورد و بشکرانه بسوخت
حافظ - ص ۱۵

نشانه نهادند بر اسپر بس
سیاوش نکرد ایچ با کس مکیس
فردوسی - ص ۲۴



درمکبب استاد

شامل :



2233